

خداوند ما

السلطان مقتدر العزيم شاه قاجار

1



تبریز در روز مبارک انعام حضرت شاه قاجار در شهر تبریز ارواحنا فداء امر

در مطبعه مبارک شاه قاجار در شهر تبریز المطبعة

آرام گشت طهران سنه ۱۳۲۰



سید حسام

تاریخ سلطنت  
۱۱۱۱  
۱۱۱۲

((و الله تعالى شاه المزمع))

در اوایل سال حجت مال بارس نیل طبرستان تحویل شد بکزار و سیصد و بیست هجری که سال حتم جلوس مینماید  
 مانوس بندگان اعلیحضرت قدر قدرت . کیوان رفت . سلیمان حنمت . سکندر شوکت . دارا انزلت . گبری  
 معدلت . آینه رحمت حضرت رب عزت . وسایه قدرت خداوند بر عظمت . مظهر فیوضات رحمان . و مصدر خلیات  
 یزدانی ناصر دین معین و ناصر آکابر و رب العالمین ظل الله فی الارضین السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن  
 الحاقان بن الحاقان بن الحاقان (السلطان منقر الدین شاه قاجار) خلد الله ملکه و سلطانه مادامت الشمس شارقه فی راجعه الهام  
 بود . اراده الهیه اعلیحضرت اقدس هابیونی اروا خاندان برین قرار گرفت که دو باره عزیمت فرنگستان فرمایند  
 و با امیر اطواران عظیم الشأن و شهابت و یگانگی را حکم . و روابط اقامت و اتحاد را مستحکم فرمودند . از برای ترقی  
 مملکت و سرافرازی ملت . در آلات و ادوات صناعت و تجارت امان نظر فرمودند . اسباب آسودگی و رفاهیت از برای  
 عموم رعیت تدارک و تیب فرمایند . لهذا از ادبیار که اعلیحضرت شهریار بر عهد و داده با تقدیرات و رب البیاد  
 مطابق و موافق گشته . موکب اعلیحضرت هابیونی در نهایت حشمت و اقتدار در اوایل بهار بیست و یکم فرنگستان  
 حرکت فرمود . و در آنکه زمان بادول معظم اروپا در قیامت اعزاز و اکرام و نهایت اجلال و احترام با اقتدار  
 نام و نام با سلاطین عاجز نام ملاقات فرمودند . و حلقه فیوض از تمام سلاطین اروپا نمودند . و بعضی نفیس ملوکانه و  
 شخص شخص شاهانه متحمل انواع زحمات و مشقات شده . تمام ادرات و کارهای تجارت عالمی و صنعتی تشریف فرما  
 گشته . بکمال دقت با نهایت سعی و همت ملاحظه و مشاهده فرمودند و آنچه صلاح دولت و ملت . و اسباب آبادی  
 مملکت . و ترقی و سرافرازی رعیت و اشاعه و اذاعه آرا علم و معرفت در آن بود و مرکز خاطر مهر دایره هابیونی فرمودند  
 که الشافقه بانضای وقت و زمان آنچه صلاح ایران و ایرانیان است بومافیه ماعلی الشریع از تحریف هر صیغه  
 شهود آورده ایران را رنگ باغ جهان فرمایند و ایرانیان را مشهور عالمان . و وقایع و تفصیل مدت مسافرتشان را  
 روز بروز شرق املا و تقریر و در روزنامه خاص خود نشان امر غیر بر جبر فرمودند . و بعد از مراجعت موکب  
 هابیونی کوکب اعلیحضرت تاجداری اروا خاندان بقر سلطنت کبری حسب الامر مبارک هابیونی در طبیعت مبارکه  
 شاهنشاهی اروا خاندان صیغه یکی از شایع مغربین فر اعلیحضرت هابیونی است بدی و اهتمام غلامزاده میرزا  
 ابراهیم خان عکاسی ویتخذت مختوم اعلیحضرت قدر قدرت در جهان معاصره هابیونی اروا خاندان در نهایت لطافت  
 بحلیه طبع آراسته و پیراسته گشت . فی شهر ذی حجه اطرام بارس نیل طبرستان تحویل شد سنه ۱۳۲۰

(غلامخان زاد احمد صبیح السلطه)

نام کتاب  
 تاریخ سلطنت  
 شماره جلدی  
 ۱۵۴۴  
 شماره صفحه

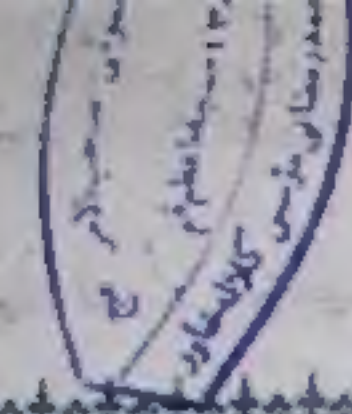




دوین سفرنامه مبارکه مایونی  
شاه اعظم ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

امروز که روز دوشنبه ۲۷ ذی حجه بود و هفدهم عید و محل است در  
تالار دواخانه شب خوابیده بودیم . صبح از خواب بیدار شدیم باغ  
گلستان خلیل باصفی و دست و رو مانراشتیم و چش خوریم ناصرالدین  
میرزا راخته کرده بودند چون پیم در دیگر داور اندیده بودیم . بعد  
آندرون را ناما خدا حاقلی کردیم و آمدیم منزل معتمد قیاب السادات و  
جناب آقای بحرینی و جناب آقامیرزا کظم آمده بودند برای دعا خواندن  
بگوش ملوز را همه آمدند مؤید الدوله و نظام الملک وزیر دفتر بودند قدر  
یکساعتی آنجا نشستیم جناب اشرف اتابک اعظم آمدند سه ساعت از دست  
گذاشته از آنجا سوار شدیم سیالار قشون دولتی را ناما دو طرف خیابان  
منظما حاضر کرده صف کشید ما ایستاد بودند تا در باغ شاه آمدیم تا باغ شاه  
در باغ شاه تا عصر مشغول کاغذ خوانی و برگذار کردن مخلوق خدا بودیم



و از بالا و پایین متصل کاغذ بود که میارید بر مایاب السلطه هم اینجا آمدند بعد از نهار قدری راحت کردم از خواب  
بیدار شدم رفتم آندرون آندرون هم همان اهل قومه خانه آمده بودند شب آندرون بودیم حاجی صدر الواعظین و  
آقایید حسین و پسر آقامیرزا ابوالفضل آمدند روضه خلیل خوبی خواندند بعد شام خورده خوابیدیم

( سه شنبه یست و هفتم )

صبح از خواب برخاستیم و آمدیم باز مثل دیروز همه مردم آمده بودند جناب اشرف اتابک اعظم آمدند بعضی  
فرمایشات داشتیم وزیر امور خارجه بود بعضی کارهای خارجه داشتیم و فرمایشات نمودیم بعد نهاری خوردیم  
بعد الدوله هم که از کرمانشاهان آمده بود امر و زوار شد بود بحضور آمد بعد از نهار رفتم حضرت عبدالعظیم  
از بیرون شهر رفتم شهر نو خلی آباد و خوب شده خانه های خوب ساخته اند گشتیم و رفتم حضرت عبدالعظیم  
زیارت کردیم و یکساعت و نیم غروب مانده برگشتیم رفتم آندرون بعد شعاع السلطه و عقد السلطان آمدند بعد  
شام خورده خوابیدیم اما صبح از شدت سرفه خوابان نبرد و صبح می سرفه کردیم و سینه مان درد میکرد

( چهارشنبه یست و نهم ذی حجه )

صبح از خواب برخاستیم و آمدیم بیرون جناب اشرف اتابک اعظم بودند باز شاهزاده ها و وزرا همه بودند  
نایب السلطه بود سوار او میل شدیم و از توی باغ آمدیم از در کاخ که وزیر دربار و قبله ساخته آمدیم بیرون و  
را آمدیم از برای شاه آباد در شاه آباد نهار خوردیم عین الدوله بود بعد از نهار سوار شدیم و آمدیم برای کرج  
رسیدیم به کرج قدری استراحت کردیم بعد برخاستیم فخر الملک را احضار کردیم فخر الملک آمد و روزنامه  
خودمان را فرمودیم نوشت بامان آمد سفر اول فرنگ سنه ۱۳۱۷ و آنکه وزیر همیون روزنامه مینوشت خلیل  
جایش را خالی کردیم محله خلوت بودند وزیر دربار سیف السلطان ندیم السلطان و حکیم الدوله عیسی خان  
اعتماد السلطان قهوه بی باشی احوال السلطه معتمد خاقان معین دربار مؤتمن خلوت محمود خان خواجه عین  
السلطان دیر السلطان سفایانی بودند اول مغرب جناب اشرف اتابک اعظم و عین الدوله آمدند بعضی  
فرمایشات به عین الدوله داشتیم و فرمودیم بعد آقایید حسین آمد روضه خواند و شام خوردیم دو سر شام  
فخر الملک و سیف السلطان بودند صحبت کردیم بعد از شام هم فخر الملک تا دو ساعت پیش ما بود صحبت میکرد  
اما سیف السلطان فرار کرد و رفت

( پنجشنبه غره محرم ۱۳۲۰ )

از خواب برخاستیم سر و رو مانراشتیم و چش خوریم جناب اشرف اتابک اعظم را احضار نمودیم چون نهار  
اول ماه میخواند توانست بود شرفیاب بشود عین الدوله را حاشم گفتند صبح زود بشهر رفته است بعد آمدیم  
که سوار شویم وزیر دربار آمد حاجی با الدوله کاشش را آورده بود در در بود همه را معرفی میکرد بعد سوار



اتومیل شدیم و راندیم نوی خیابان که میرقیم دیدیم فخر الملك بپاده ایستاده اشاره کردیم سوار شد آمد دم  
کالسه همینطور با فخر الملك محبت کتان میرقیم قرآن خواندیم بعد سیف السلطان هم رسید همینطور با فخر الملك  
وسیف السلطان محبت کتان میرقیم و یاد قدیم را میکردیم تا یک فرسخ بنزل مانده اسب خاستم سوار اسب شدیم  
چندتا جگه روی هوا خیلی خوب زدیم اسلحه داربانی هم یک کلاغ شاخت خوب زد پنج اشرفی از سیف  
السلطان گرفتیم بدایه داربانی انعام دادیم خواندیم سوار هم یک اسب تاوی برقه داشت کوجک برای تنگ اندازی و  
بدر چین زدن خوب بود از او گرفتیم که انشا الله یک اسب خوب بعدا و مرحمت کم همینطور آمدیم تا رسیدیم  
به سیف آباد سیف السلطان دم ده ایستاده بود و سی جهل تا اشرفی بشکست کرد باغی هم ساخته است که رنگ  
بهشت است نه آب دارد نه درخت نه سایه نه سفا همین چهار دیواری خشک خالی دارد انشا الله بعدا آمد  
خواعتود حقیقتا سیف السلطان خوب نو سکری است مالم کال الثفات را باو داریم انشا الله بقدری الثفات  
خواهیم فرمود که اغیارا خیلی آباد کند و بعدا که اغیارا بیایم خیلی آباد و خوب باشد از سیف آباد هم گذشتیم که  
کنار رودخانه گردان واقع است و رسیدیم بنزل نهاری خوردیم و قدری استراحت کردیم و کیل الدوله آمد  
کاغذی زیاد الی ماشا الله آورد همه را خواندیم نزدیک غروب جناب اشرف امیک اعظم آمدند تا یک ساعت از  
شب گذشته فرمایشات فرمودیم و بعد رفتند و الان صکه یک ساعت از شب گذشته و فخر الملك این روزنامه را  
مینویسد سرباز و موزیکانی ها سر که میکنند شاخ حسین میزنند و سینه میزنند و عزاداری میکنند حقیقتا  
اردوی پادشاه اسلام باید همینطور باشد عصری هم چند تیره نشانه انداختیم و گنجشک زیادی زدیم شب هم  
آقا سید حسین آمد روضه خواند بعد شام خوردیم فخر الملك و سایرین بودند محبت میسر کردیم و چند  
دست خط هم بنهر نوشته فرستادیم موقوف الملك هم امشب از شهر رسیده بود بحضور آمد بعد شام خورده خوابیدیم

— ( صبح جمعه دوم ) —

صبح از خواب برخاستم دست و رومان را شستم و جانی خوردیم و وزیر دربار آمد قدری محبت کردیم و وزیر دربار  
چند تا سار روی درخت نشسته بود زدیم و بعد آمدیم بیرون سید علاء الدین موافق مسئول محل برار سال حریمه جات  
اقاسید عبدالله بنجد سلمه الله را آورده بود و دعای فرستاده بود جواب جناب اقا سید عبدالله را تو شتم و رسیدیم  
جناب اشرف اتابك اعظم نگاهتد گفتند مشغول دقای روز جمعه هستد سوار اتومیل شدیم و آمدیم قدری که  
آمدیم اسب خواستیم و سوار شدیم فخر الملك و سیف السلطان و سایرین بودند چندتا گنجشک باطیافه زدیم  
و خوب زدیم همینطور سواره آمدیم تا رسیدیم زبرده هیو آغاسوار اتومیل شدیم و راندیم از آغاس که اردو غایبان  
شد و رسیدیم یار دو قدر طهران تا دوشان تپه بود در پست و هشت دقیقه با اتومیل این یک فرسخ راه را آمدیم  
رسیدیم بنزل مهمانخانه فتلاقی است نهاری خوردیم قدری وساعتی خوابیدیم بعد برخاستیم و بنای گنجشک

و سار زدن را گذاشتم بان تنگ کوجکی که وزیر دربار بشکست کرده است با گوله ده بازده تا گنجشک و سار زدیم  
یک گنجشک سیاه هم دیده شد چیز غریبی بود فخر الملك و ندیم السلطان و کیل الدوله اینها آمدند قدری کاغذ  
خواندیم و بعد با ندیم السلطان درس های فرانسه مان را مذاکره کردیم تا نزدیک غروب . بعد جناب اشرف  
اتابك اعظم را خواستیم آمد تا یک ساعت از شب گذشته بعضی فرمایشات کردیم و بعد اقا سید حسین آمد روضه  
خواند و وزیر دربار فخر الملك و سیف السلطان بودند محبت کردیم و وزیر دربار طیافه کوجک را برای صبر السلطه  
انداخت صبر السلطه ترسید خیلی با مزه بود و خنده داشت بعد شام خوردیم و بعد از شام باز قدری یک ساعتی  
نشستم فخر الملك و سایرین بودند محبت میکردیم و بعد خوابیدیم

— ( شبه سیم محرم ) —

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم و جانی خوردیم و بعضی دعا ها که میخواندیم خواندیم احوالمان  
الحمد لله خیلی خوب است در دیام وضع شده آمدیم بیرون سوار اسب شدیم . جناب اشرف اتابك اعظم ، وزیر  
دربار و اسفندیار خان سردار اسد بودند فخر الملك و سیف السلطان از جلو رفته بودند و همراه نبودند  
همینطور سواره میامدم چند تا طرفه باطیافه زدیم تنگ دوله نمره دوازده مخصوص دست خودمان را هم  
که اسم مار روی او نوشته بودند با سندیار خان سردار اسد مرحمت فرمودیم قدری یک فرسخی سواره آمدیم بعد  
سوار کالسه شدیم و راندیم قدری که آمدیم رسیدیم فخر الملك که سر راه ایستاده بود فرمودیم بکایودی  
مرض کرد با سیف السلطان جلو آمدیم را در و قوم و خویش های سیف السلطان را که خواست بودیم از اسباباد  
اغیار رسیده بودند و با آنها جلو آمده بودند قدری که آمدیم دیدیم سیف السلطان پیاده سر راه ایستاده بارانید و  
کفایت باغی اظهار الثفات فرمودیم و بعد آمدیم محرابا همه سبز و خرم برگ ، دوسال پیش که از اغیار بیگدشتیم  
و بفرنگان میرقیم بواسطه خشک سالی اینطور ها نبود اما از فضل الهی و بارندگی های خوب که  
شده است تمام محراب سبز و خرم برگ است قدری که آمدیم باز اسب خواستیم و سوار اسب شدیم محراب را از گل های  
زرد بود وزیر دربار هم همینکه دیدما سوار شدیم او هم سوار شده آمد پیش ما وزیر دربار و فخر الملك و  
سیف السلطان در و کاب بودند همینطور محبت کتان میامدم چند تا هم از دور دیده رفتند چند تا قزاق سواره  
روی هوا خیلی خوب زدیم باز قدری فرسخی سواره محبت کتان آمدیم بعد سوار اتومیل شدیم و خیلی تند رانده  
بنزل وارد شدیم . بنزل کونده است نهاری خوردیم و استراحت کردیم بعد برخاستیم و چندتا گنجشک زدیم  
صبر السلطه هم از جلو آمده بود و غروب و کیل الدوله آمد و بعضی کاغذ ها آورده بود خواندیم جواب تلکرافات  
که دیشب بطهران دست خط فرموده بودیم رسیده بود الحمد لله همه سلامتند و بعد اقای بحر فرامد و قدری  
محبت کردیم اقا سید حسین آمد روضه خواند اما صبر السلطه ندیم السلطان موقوف الملك و غیره بودند فخر الملك هم



آمد و روزنامه را فرمودید نوشت

۰۰۰ ( ) ۰۰۰ یکتبه چهارم محرم ۰۰۰

امروز باید قزوین برویم صبح بخاستیم بمادات مسوله تمیزی خواندیم و بعضی دعاها که باید بخوانیم خواندیم و رخت پوشیدیم آمدیم نوبی حیاط . جناب اشرف ابلک اعظم آمدند قدری صحبت کردیم هوا هم ابر بود آمدیم بیرون سوار کالسکه شدیم کروک کالسکه را هم دادیم خواباندند مهرانم سیز و خرم همینطور باجناب اشرف ابلک اعظم صحبت کنان آمدیم . بعد فخر الملک و سیف السلطان را خوانسیم گفتند از جلورفته اند فرستادیم آنها را نگه داشتند قدری که رخت پوشیدیم فخر الملک و سیف السلطان هوا هم آفتاب نبود ابر بود مهرانم خیلی باسفا بود صحبت کنان قدری آمدیم . بعد اسب خوانسیم سوار اسب شدیم وزیر دربار و امیر بهادر جنگ هم رسیدند قدری که فرسخ هم سواره آمدیم چندتا قزاق روی هوا زدیم سیف السلطان هم چندتا تیر انداخت نزد . شمس الملک هم بود تنگ می انداختند . بعد آمدیم باز سوار کالسکه شدیم آمدیم اتومیل که پشت سر ما آمد پیش تنگت و بخارش در رفت و ماند و ما اسب آوردند و اتومیل را بدو اسب کشیدند و بردند منزل . فخر الملک عرض میکرد میبایست که با اتومیل بیست میرند مثل این است که اسب میرند بعد قدری که آمدیم سالار اگر بوسید شیخ الاسلام قزوین را بایسر اقتدار السلطان ساعد الدوله سردار آورده بود شاهزاده های قزوین بودند تجار اعیان جمیع شهری جمیع زیادی بودند همینکه نزدیک شهر رسیدیم جناب اشرف ابلک اعظم هم سواره آمدند و پای کالسکه در کلب میامند دست قزاق هم جلوا فاده بودند برای احترام محرم بامیر بهادر جنگ فرمودیم بوزیگانگی های قزاق قدغن کنند و بیک نژاد آمدیم داخل شهر شدیم . خیابان را هم سالار خیلی خوب درست کرده بود تشریفاتی هم که درست کرده بود برای محرم فرمودیم بر دارند فقط یک طاق نصرت باقی مانده بود آمدیم تادم در عمارت نوبی کالسکه که بودیم پامان تیر کشید و در گرفت جلو مردم که نباید بکنیم لابد لنگان لنگان آمدیم تنگ فرسهای قلعه خیلی بدی هم دارد بد زیمان را در آورده آمدیم نوبی عمارت نالارهای پائین نشین سالار نوبی کلاه فرنگی باغ تشریفاتی زیادی فراهم کرده بود و شکش اشرفی و شیرینی همه چیز حاضر کرده بود چون پامان در گرفته بودند خوانسیم برویم کلاه فرنگی رختیم بالا خانه . حاجی سیف الدوله که اینجا کم بوده بالا خانه را تعمیر کرده و ساخته بالکن خوبی ساخته است منزل را بالا خانه قرار دادیم نهاری خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم بعد برخاستیم رختیم پائین نوبی باغ کلاه فرنگی چندتا گنجشک و سار یا خنک زدیم و گردش کردیم غروب باز آمدیم بالا خانه فرستادیم وزیر دربار و فخر الملک و سیف السلطان و آقا حسین را آوردند قدری کاغذ بطهران نوشتیم وکیل الدوله هم بعضی کاغذها از طهران آورده بود خواندیم امین حضرت آبدار باشی هم از طهران رسیده بود احوال آن شهر را از او پرسیدیم عرض کرد مردم مشغول روضه خوانی بودند و دعا میکردند امن وامان مردم آسوده

بودند بعد روزنامه را فرمودیم فخر الملک نوشت همینکه روزنامه را میفرمودیم می نوشت پامان آمد در سه هزار و دو بیست و نود و دو که از تبریز بطهران میامند و صاحب دیوان پیشکار بود قزوین که رسیدیم عضد الدوله حاکم بود یادی از اوقات ها کردیم بعد آقا حسین روضه خواند سلطان آقا کرین قره داغی آمد روضه خواند بعد شام خوردیم و خوابیدیم امروز ناصر السلطان هم سوارهای ایوانی خودش را آورده بود سر راه سالار داد سوارهای خوبی بودند و کنار راه کاشه صف کشیده ایستاده بود

۰۰۰ ( ) ۰۰۰ دوشنبه پنجم ۰۰۰

صبح از خواب برخاستیم چای خوردیم و رختیم حمام از حمام آمدیم بیرون آمدیم بالا خانه بعضی دستخط ها و تلگرافها را بطهران نوشتیم و بعد آمدیم پائین جناب اشرف ابلک اعظم آمده بودند ایستادیم نوبی حیاط و فرمایشات می میکردیم ملک التجار طهران را خوانسیم آمد بحضور بعضی فرمایشات فرمودیم سالار اگر ملک التجار قزوین و نهار را بحضور آورد بدیبا کشف و فیس راه با اجزایش بحضور آمده مرخص شده رختیم نوبی باغ چند تا سارو گنجشک و دلیجه با گلوله زدیم ملک سارا از خیلی دور با تنگت کو یک با گلوله زدیم و حقیقتا خوب زدیم تنگت های خوب امروز انداختیم جناب اشرف ابلک اعظم هم صد اشرفی از شست تقدیم کرد بعد دوسه ساعت ابلک اعظم در حضور بودند و صحبت می کردند ذخیره نایبجام نوبی باغ است رختیم ذخیره را گردش کردیم خیلی با کیزه و غیر حقیقتا سالار اگر خیلی زحمت کشیده ذخیره نایب عمارت هم نیز و با کیزه شهر هم همه خوب و با کیزه منظم از خدمات سالار اگر خیلی راضی هستیم و بسیار خوب همه کارهایش را مرتب کرده است بعد آمدیم بالا خانه وزیر دربار و فخر الملک و سیف السلطان را خوانسیم آمدند صحبت کردیم نهار خوردیم بعد از نهار خوانیدیم حیر السلطنه و امین حضرت و میرزا اصغر علی خان مؤتمن خلوت ما را میبایند بعد از خواب بیدار شدیم و باز قدری کاغذ خواندیم و بعضی دستخطها بطهران نوشتیم و قدری سوقات از نمازهای قزوین آوردند خبر بدیم و فرستادیم طهران برای آقاها و خازن اقدس و اهالی اندرون طرف عصر باران گرفت یک صدای غربی هم آسمان کرد باز چند تا سارو دلیجه با گلوله زدیم و همین طور باران می بارید الان هم که مغرب است و این روزنامه را فخر الملک می نویسد هوا اگر که باران می بارد ارتفاع قزوین از طهران یکصد و پنجاه متر است

۰۰۰ ( ) ۰۰۰ سه شنبه ششم محرم ۰۰۰

صبح از خواب برخاستیم و شوکر خفته و دعاها را که باید بخوانیم خواندیم و چای خوردیم آمدیم از بالا خانه پائین جناب اشرف ابلک اعظم آمدند بعضی فرمایشات کردیم اسفندیار خان سردار اسد و شهاب السلطنه بخیرای را که خلعت مرحمت فرموده بودیم خلعت هاشان را پوشیده بودند آمدند بحضور و مرخص شدند رختیم آمدیم بیرون و سوار کالسکه شدیم اتومیل ها را از اینجا مرخص کردیم برگرداندند بطهران سر کالسکه را هم خواباندند و بدیم هوا هم



ابرو آفتاب بود خیل هوای خوبی بود جناب اشرف ابابک اعظم هم سوار مدد و کلب بودند و صحبت می کردیم بقدریک  
 هزار قدمی هم بیرون شهر مردم صف کشیده بودند سلام و صلوات می فرستادند بعد ابابک اعظم را مرخص فرمودیم  
 رفت وزیر دربار را خواستیم عبدالله خان را فرستادیم برود وزیر دربار را بیاورد آمد عرض کرد عقب مانده که معمار  
 بانی و انهار را راه پندازد و خواهد آمد بعد فخر الملک و سیف السلطان را خواستیم گفتند آنها هم عقب ماندند  
 موثق الدوله امیر بهادر جنگ بودند هم کالگه صحبت می کردیم امروز هم مثل آنکه ایام عاشورا و عزای داری است هیچ  
 از کالگه بیاده نشدیم که تنگ پندازیم همینطور سوار کالگه بودیم آمدیم همراه از این باران هم سبزه و خرم خیل با صفا  
 بود آمدیم از چند کده گذشتیم اول حسین آباد بود آمدیم کارسیدیم به آقابا که ملک معین الدوله است پسرهای سلطان  
 سلیم میرزا اینجا دیده شدند قری بخانه تومان انعام بنهادیم آمدیم منزل منزل در میانخانه بونیک است این میانخانه  
 چهار تا اطاق کوچک دارد که ملسترل کردیم مردم هم همه پیاده زده اند نهاری خوردیم بعد از نهاری قدری خوابیدیم  
 از خواب که برخاستیم هوا چند تا صدا کرد اما تیار بدان یابین بود لاری ما سید آمدیم باین روضه خواندند و روضه گوش  
 کردیم غروب آمدیم اطاق وزیر دربار و سایرین بودند آقا سید حسین آمد روضه خواند بعد شام خورده خوابیدیم  
 اسامی دهاتی که امروز سوار بود از این فرار است ( حسین آباد ) ( بنگه قلعه ) ( آقابا ) ارتفاع اینجا از طهران  
 سیصد و هشتاد ذراع است بعد از شام آمدیم بیرون فخر الملک و سیف السلطان بودند بعد هم امیر بهادر جنگ آمد رقص  
 از سر برده بیرون غلامها خواستند بر خیزند نگذاشتیم و بقدر بخام قدمی توی خیابان با فخر الملک و سیف السلطان  
 رقصه و صحبت میکردیم هوا مهتاب خوبی بود خیل با صفا بعد آمدیم توی سرای دره فخر الملک و سیف السلطان  
 را هم مرخص فرمودیم رفتند و خوابیدیم

( چهارشنبه هفتم محرم )

صبح برخاستیم نماز خواندیم بعد از نماز قدری استراحت کردیم بعد برخاستیم سر و رو مان را شستیم و جای  
 خوردیم دهاتی که باید بخوابیم خواندیم غیر سرای دره را باز کردند و کالگه ما را آوردند در اطاق استایون  
 جناب اشرف ابابک اعظم آمدند آمدیم باین سالار اگر آمد مرخص شد رفت بقزوین نظام السلطه آمد  
 مرخص شد رفت بسرهاتش ما هم سوار کالگه شدیم و را آمدیم همراه همه بزم و خرم و با صفا خیل شیه بود  
 بجمله که سراب و آغ میان سهراب این راه را هم خوب ساخته اند اما قدری عرض راه کم است چهار ذراع بیشتر  
 عرض ندارد آمدیم همراهها اغلب زراعت دیدیم است و دهات اطراف راه گفتند اغلب مال سرور الدوله زنایب  
 السلطه است گل های لاله زرد و قرمز زیادی هم در همراهها بود آمدیم کم کم دره ماهور شد راه اغلب اینجاها را با  
 زیرت رکابند اند سنگ ها و راه ها درست کرده اند و بریت مثل دینایت است تفاوتی که دارد دینایت با  
 فشار و ضربه آتش میگرد و بریت با قوه الکتریست آمده کارسیدیم بیوز بانی جانی که منزل است چهار فرسخ

و نیم راه بود آدم که به یوزبانی جانی وارد میشود چمن و رودخانه و سبزه خیلی شیه است بدو دیز مرند  
 و دره یورت قره داغ فرقی که دارد آنجانی دارد اینجا دیگر نی ندارد همین رودخانه است و دره موسی و میگوبند  
 در فصل زمستان اینجاها شکار تکه و کبک زیادی دارد آمدیم وارد منزل شدیم استایون اینجا خیل شیه است  
 به استایون فرنگستان اطاقهای خوبی دارد بل آفتی هم روی رودخانه بسته اند که آتم شیه است به پلهای  
 فرنگستان نهاری خوردیم و بعد از نهاری خوابیدیم یکدفعه از صدای صیر السلطه و معتمد خاقان و ارسلان خان  
 ناصر همیون که ما را میبیدند بیدار شدیم که گفتند از شدت باد چادرها افتاده اند چادر دگر لندی را که باد  
 یکدفعه انداخته خود کشی رفته بود سر کوه از ترس باد قدری هم باران بارید عصری وکیل الدوله آمد چیز خیلی  
 غریبی که تعجب کردیم این بود که از مخیم الدوله وزیر مختار منیم بنگ دنیا فکر اف خواسته بودیم که سبزه را و  
 بقدریک فتنک باشد حالا که فکر اف را خریده است صورت فرستاده چهار صد تومان خریده در صورتیکه  
 ما خودمان فرنگستان که بودیم یک فکر افی خیلی بزرگ خوب را در هشتاد تومان خریدیم اگر میدانستیم که چهار  
 صد تومان قیمت این میشود هرگز نمیخریدیم ولی چون خودمان فرمایش داده بودیم و باین فرستاده بود دیگر نمیشد  
 پس بدیم تاجار قبول کردید چیز غریبی هم امروز سر راه دیدیم سه تاسک زرد رنگ روی مدیگر که هر کدام دو  
 سه خروار می شد زیرش یک خاک کمی همینطور روی میبند شده ایستاده بود خیلی تمنا داشت یک ساعت غروب  
 مانده ندیم السلطان آمد درس فرانسه مان را خواندیم بعد از شام وزیر دربار فخر الملک و سیف السلطان رفتند و  
 ما هم خوابیدیم یکدفعه ساعت پنج بود که دیدیم آسمان دوق و بوق میکند و عد و برق میزد خیلی سخت مثل رعد  
 و رقهایی که در اسکوی فرم داغ دیده بودیم ما اطاق بودیم چندان سخت نبود اما برای نوکرها خیلی بد بود از باران  
 و رطوبت سبیل زیادی هم آمد و فتنه و برق میزد فرستادیم آقا سید حسین و موثق الدوله را بیاورند آقا سید  
 حسین که آمده بود ما ملفت نشدیم اما موثق الدوله آمد و بایش خدمت داشت زدند و الحمد لله راحت خوابیدیم  
 سر شب هم از اینجا که منزل فرد است بیوزبانی جانی تلفن کرده بودند که راه از باران کی خراب شده جناب  
 اشرف ابابک اعظم بیغام داده بود که دو ساعت و نیم از دست گشته سوار شوید که راه را درست کنند ما هم  
 با امیر بهادر جنگ فرمودیم که جلو بارهای مردم و اصحاب بگرد و نگذارند بروند تا ما بروید امتب هر کسی نتواند  
 برود از سه ساعت از شب گشته هم بارهای مردم شروع کردند بر رفتن و تا اذان صبح میرفتند سطح زمین یوزبانی  
 جای مثل طهران است و هیچ تفاوت ندارد

( پنجشنبه هشتم محرم )

صبح از خواب برخاستیم و نماز خواندیم و بعضی دعاها که باید بخواند خواندیم و جانی خوردیم میخواستیم  
 سوار شویم بلیا کف رئیس راه آدم فرستاده بود که راه بخرد و درس خراب است قدری دیرتر سوار شویم



جناب اشرف انايك اعظم هم هيئت طور بيقام فرستاده بودند اما بديدم اگر انجا نمانيم در ميشود برويم بهتر است گفت  
فر شاه مباراهم خراب باشد سوار اسب ميشويد امير بهادر جنگ عرض كرد كالسكه سنگين است اگر راه باشد  
خوب است در شكه مرا چهار اسب به بند سوار شود فرموديم حالا كه كالسكه خودمان حاضر است سوار ميشويم  
آمديم سوار كالسكه خودمان شديده و رانديم فخر الملك و سيف السلطان و امير بهادر جنگ و جبر السلطنه در ركاب  
بودند محبت ميكرديم راه همه جا از بنه از كنار رودخانه ميرود و رودخانه هم آبيست ميايم رانديم كوه هاي خيل سختي  
دارد و قدر سد در غ شك صاف مثل ديوار اما راه را خيل خوب ساخته اند كالسكه هم خيل خوب ميرفت اما يك قدري  
راه تنگ بود قدر اينكه دو كالسكه بگذرد بيشتر نبود اين دره خيل با صاف بود همه از راعا كانه سبز و خرم و بين  
در مور كهان ملك عين الدوله منها انجا بر تر و علفش زياد تر است درخت الوجه و الحير هم انجا بديده برگه و الوجه  
گفتيم چيند و او را راندا انجاها هم گرم سيرا است از ظهر ان كه مياميده هنوز الوجه شكوفه بود و برگه و الوجه  
برگه و زياد الوجه در شت است فشاقت چكن و غياش و نه هم سواره اين طرف و آن طرف رودخانه چند نايده شد  
هشت تا فشاقت را تا منزل شمرديم كه سواره بود آمديم تا رسيديم منزل درين راه هم خدا بوزر و بار و فخر الملك  
خيل رحم كرده بود و زير دربار سواره آمده بود از پهلوي در شكه فخر الملك بگذرد راه تنگ بوده ساغري  
اسب و زير دربار ميخورد به گي گير در شكه اسب لگه مي اندازد پاي اسب و زير دربار ميرود نوي قايش در شكه  
فخر الملك جلوش هم باروت گرفته زديك بود زير جرخ در شكه بنام فخر الملك هم در شكه جي اشي را داد مي زنند  
كه بياده شود و زير دربار را بياده كند از اسب در شكه جي كه بياده مي شود اسب ها در شكه را بر مي دارند و از  
راه مي خواست خارج شوند برت گاه هم بوده فخر الملك خودش را از در شكه مي اندازد پيرون در شكه جي  
فخر الملك هم زود ميرسد و زير دربار هم زرينكي ميكند زود بياده مي شود و پاي اسب را از نوي قايش مال بند  
پيرون مياورند الحمد لله خطري دروي داده بود خلاصه چهار گري در منزل حاضر كرده بودند نهاري خورديم  
استاسيون كو چكي است جبار پنج تا طاق دارد بعد از نهاري خوردي خواهيديم قدري باران آمد باز جاي مردم خيل  
يد است همه گي و رطوبت است از خواب كه برخاستيم بادورين تا شام ميكرديم كوه هاي اطراف كوه ها نيكه فردا  
اطراف را ما است كه انشا الله بايد برويم خيل بلند است و كم كم جنگ هاي كوچك دارد شيه است به كير و قرح  
نوي مغان بالاي ان كوه ها هم مثل قلعه چيزي بود بادورين نگاه كرديم ديديم قلعه نيست خود كومات كه اين  
طور بنظر مي آيد مثل قلعه جمهور قرق داغ وقتي نهاري ميخورديم جناب اشرف انايك اعظم هم رسيدند آمدند  
يش ما بعضي تلگر افها صكه از تلگر افخانه قزوین آورده بودند آورد همه را خوانديم بعضي ها هم جواب داشت  
حضور آخو دمان به انايك اعظم جواب هاي آنها را فرموديم و احكامي كه لازم بود فرمايش فرموديم و مرخص  
شده رفتند هم آقا سيد حسين آمد روضه خواند و زير دربار فخر الملك و سيف السلطان و امير بهادر جنگ

دكنه لذي هم بودند محبت ميكرديم ۱۸۰۲ ۱۵۱۲

( جمعتهم محرم )

صبح از خواب برخاستيم نماز خوانديم و جاني خورديم و باز زكام مثل ديروز باقي است بلكه سخت تر يك ساعت از  
دست گذشته سوار كالسكه شده رانديم آمديم رسيديم بهادر جناب اشرف انايك اعظم رسيديم گفتند تازه از خواب  
بیدار شده اند آمديم تا رسيديم به پل توشان آب شام و دهم انجا ميايد داخل رودخانه يوزيشي جاني ميشود اما رود  
خانه شام رود خيل زير گترو آب گل آلود زيادي داشت از كنار رودخانه ميگذشتيم هوا هم خيل سرد بود مثل زمستان  
كوه ها راه هم برف زده است موقوف الدوله و امير بهادر جنگ همراه بودند محبت ميكرديم آمديم تا رسيديم بيكجاني  
كه زمين صاف بود انجا فخر الملك و سيف السلطان هم رسيدند و زير دربار هم رسيد و همراه ما بودند محبت مي  
كرديم و مياميده اما هو خيل سرد بود و ما هم گل بوديم آمديم تا رسيديم بخانيكه ده منجیل نمايان بود ناصر السلطان  
انجا ايستاده بود احوالي از او پرسيديم و گذشته بعد قدرتيكه آمديم نصر السلطنه و بيگريكي بياده سواره ايستاده  
بودند چون خيل گل بوديم ديگر آنها حرفي نزديد هيئت در احوال پرسی كرديم و رفتند آمديم بكسر منزل  
و ادا طاق شديدم ديديم براز دو دواست ناچار در هار ادا ديد باز كردند داد و دها رفت هوا هم طوري سرد است مثل  
زمستان ناچار منقل فرستاديم آوردند و آتش بخاري را رايختند نوي منقل و در هار اده بستند نهاري خورديم بعد از  
نهاري خواهيديم بعد از خواب كه برخاستيم بعضي تلگر افها بطهران و يك تلگر اف هم بولميد نوشتيم و كيل الدوله  
هم بعضي تلگر افها كه انايك اعظم فرستاده بود آوردند و غروب شد سلطان الاكرين امري با آقا سيد حسين  
آمدند روضه خواندند بعد شام خورديم بعد از شام جناب اشرف انايك اعظم را احضار فرموديم بحضور آمد بعضي  
فرمايشات فرموديم و رفتند بعد فخر الملك را خوانستيم فرموديم روزنامه را نوشت و زير دربار و سايرين بودند  
بعد از شام خواهيديم زكام باز خيل سخت است و اذيت ميكند

( شنبه دهم محرم )

امروز كه روز عاشورا است صبح برخاستيم و نماز خوانديم باز زكام در كال سختي باقي است و اذيت ميكند بعد از  
نماز خواهيديم تا يك ساعت و نيم از آفتاب گذشته بعد برخاستيم جاني خورديم سرور و ملان را شنيتم سر مارا شاه  
كرديم وضوي ساقتم و مشغول زيارت عاشورا شديدم آقاي محرمي هم بودند زيارت خوانديم لمن و سلام هم را  
خوانديم گريه كرديم صدای اين دسته ها هم كه سينه ميزند مي آمد خيل گريه كرديم بعد سلطان الاكرين  
و آقا سيد حسين آمدند روضه خواندند گريه كرديم داني يوسف هم ديشب بر حمت از دي يوست هشتاد بلكه  
هشتاد و پنج سال داشت بعد كم ميشدند مي آمدند و زير دربار آمد بعضي ما را گرفت الحمد لله قنبد داشتيم و رفته  
رفته احوالسان هم بهتر شد بعضي تلگر افها خواندند و كالسكه نوشتيم جناب اشرف انايك اعظم آمدند بعضي







سرداری های شال خلخال خیس آب شده بودند و منع غریبی آمدیم بجای بود گذشتیم و رودخانه بقدریست سنگ  
آب میگذاشت از آب گذشتیم و وزیر دربار هم پاسبان بارانی سواره در رکاب بود آمدیم سیف السلطان سوار  
بود فخر الملك هم پیاده ایستاده بود و رسیدیم منزلان اینجا بود عرض کردند بی جای باصفای بود آب و سبزه خوبی  
داشت فرمودیم سوار شده همراه آمدند امیر بهادر جنگ هم بود همینطور محبت کنان با وزیر دربار و فخر الملك و  
سیف السلطان و امیر بهادر جنگ میآمدیم بعد مرخص فرمودیم رفته توی کالکه هاشان نشستند صبر السلطه و  
عمید حضور و اچلال السلطه و معین دربار سواره در رکاب بودند راه همه جا از بنه سکو میگذاشت رودخانه  
سفید رود از طرف دست راست میگردد دست چپ کوامست و جنگل اما از شدت باران سر کالکه را غوا باند  
بودیم و درست نمیتوانستیم تماشا کنیم صبر السلطه و آنها عرض میکردند بعض جاها را و نشانده میکردیم حقیقتاً  
جنگ و سبزه دیگر بهتر از این نمیشود و خیل باصفاست آمدیم تا رسیدیم بجای گفتند پدرش بتمدار ساخته است  
خوب بی بود باران ایستاد اسب خواستیم و از کالکه پیاده شده و سوار اسب شدیم امیر بهادر جنگ بود بعد سیف  
السلطان رسید قدری که آمدیم فخر الملك هم رسید شمس الملك صبر السلطه بودند همینطور محبت کنان میآمدیم  
آشنای بود از طرف دست چپ به عین آشار اسکو که با وزیر دربار اینجا شکار رفته بودیم يك مرال هم آنها زدیم  
قافوی که داشت آشار اسکو از منافل میرفت اینجا انطور غیرت و میگذاشت توی راه خوب درست کرده بودند  
و دمیشد و میگذاشت قدری که آمدیم باز بی بود و رودخانه ما از روی بل زرقم زدیم و رودخانه بیا کف رئیس  
راه و جوی روی بی ایستاده بودند اسب ما هم کمی دم کرد از رودخانه که گذشتیم دیدیم راه نیست اگر میخواستیم  
راه دور میشد فخر الملك و سیف السلطان جلو افتادند و زده جوی بود پیاده ها را احدا نکردند و دادند  
برداشتند و رقیم قهوه بخوردیم شل که پوشیده بودیم بدیم عرق کرده ایم از جلوه باد سردی میآمد ترسیدیم  
سرمانخوریم باز سوار کالکه شدیم و رواندیم باز فخر الملك و امیر بهادر جنگ رفته توی کالکه هاشان نشستند  
سیف السلطان همینطور سواره در رکاب بود قدری که آمدیم رسیدیم بکاسبانی که از جلو آمده بود آنها چند  
شیشه عکس ما را انداخت فرمودیم برو عکس جناب اشرف اتابك اعظم را هم بپندازد رفته بود عکس اتابك  
اعظم و وزیر دربار و آنها را انداخته بود قدری که آمدیم سیف السلطان و معین دربار عرض کردند فاخته اینجا  
هست بیاید بنشیند پیاده شدیم و فاخته را زدیم اما روی درخت بقدری ماند تا مرد عزت الله خان پسر عبدالله خان را  
فرمودیم رفت روی درخت و فاخته را آورد خیلی بزرگ بود اما مرده بود باز سوار کالکه شدیم و رواندیم  
این راه را که درست کرده و کوه را بریده اند توی خاک بنه راه سد های بیج بیج داخل شن ها خیلی زیاد دیده  
میشد معلوم میشود اینجا یاد ریخته یا آنکه رودخانه اول از اینجا میگذاشت بعد کم کم گود افتاده در هر صورت این  
سد ها در آب باید باشد و لابد اینجا آب بوده است که سد های آن حالا داخل خاک دیده میشود خلاصه آمدیم تا

رسیدیم منزل که امام زاده هاشم است این ده مال شعاع السلطه است پیشکش فرستاده بود نهاری خوردیم چند تا  
کنجشک روی هوا خیلی خوب زدیم صد خوابیدیم از خواب که برخاستیم چند تیر به کنجشک انداختیم و زدیم جناب  
اشرف اتابك اعظم بنا بود بیایند بحضور وکیل الموله را فرستاده بود که کرم دردمیکند نمیتوانم پیام بگذارم اکتفا  
بود بیاورد بخوانم پیغام فرستاده بود که صبح خودم میاورم بیخوانه يك پاك تلگراف هم بود همراه خواندیم و  
بعضی احکام داشت نوشته دادیم مشیر السلطان برادر برای اتابك اعظم بعد عصری فرستادیم فخر الملك و سیف  
السلطان را آوردند و وزیر دربار را هم فرستادیم آمد محبت میفرمودیم يك دستخط هم نوشتیم حضرت علیا و به خازن  
افندس و معتمد الحرم هم دستخطی نوشتیم و فرستادیم پوش اتابك اعظم که بایست فرستد بطهران آقا سید حسین آمد  
روحه خواند بعد شام خوردیم و وزیر دربار و فخر الملك و سیف السلطان بودند محبت می کردند بعد از شام  
امیر بهادر جنگ هم همینطور محبت میکردیم چند شری امروز در دیوار بالا خانه سکه منزل داریم نوشته بودند  
فرمودیم مشیر السلطان نوشت در کتاب چك سكو چك خود مان و حالا هم به فخر الملك فرمودیم این اشعار را  
در کتاب روزنامه مان بنویسد بعد شام خوردیم عین السلطان بود و خوابیدیم

(کسیکه لطف کند با تو خاک پایش بش) (اگر خلاف کند بر تو چشمش آبی خاک)

(سخن بطلب و کرد یاد در ششوی مگوی) (که زنگ خورده نگرده بزم سوهان پاک)

يك درختی هم امروز توی جنگ دیدم گل زرد رنگی هم داشت برگ هاش مثل برگه بود سیف السلطان عرض کرد  
درخت افراسه ما میدانستیم که درخت افراسه است انکشافی برای ما شد از این درخت در سلطنت ابا هم دوسه تا  
درخت هست اما در باغ دیوانخانه نیست بایستال زیادی هم بدو خپاییده بود فرستادیم آوردند عشقه است از همان  
عشقه ها که در دیوانخانه طهران هم هست کالکه فخر الملك امروز برت شده بود خدا خیلی رحم کرده  
خطری رسیده بود

• (سه شنبه سیزدهم محرم) •

امروز بید به سنگر روم صبح از خواب برخاستیم دیگر از دست باران نیدام چه بنویسم از کساعت بهروب  
مانده تا الان که از خواب برخاستم متصل باران میبارد و من که میکنم غازی خواندیم و جال خوردیم  
آمدیم توی بالکن تماشا کردیم دیدیم جناب اشرف اتابك اعظم سوار شده اند و از جلوه رفته اند گفتن چطور  
شده امروز باین زودی اتابك اعظم رفته معلوم شد منزلشان توی جادو طوری گل و آب است با سکه  
میگذاشتند جای باب جمع می شده و مثل حوض آب بر میشد از دست آب و گل و باران در حقیقت فرار  
کرده است ما هم نیم ساعت بعد از آنکه اتابك اعظم رفته بود سوار کالکه شدیم و رواندیم اطراف راه همه  
جنگ درخت توت زیادی هم داشته اند برای ابرش آمدیم از دوده که گذشتیم ملنر بتمدار بود و راه دیگر از بنه



نیرود و جنگ شد و رودخانه هم بطرف دست راست افتاده امابك رودخانه دیگری از طرف دست راست میاید که پل داشت و گذشتیم گفتند رودخانه و پل می است بقدر دویست سگ آب داشت قدریکه آمدیم سوار اسب شدیم امیر بهادر جنگ و معین دربار و عید حضور و صیر السلطه در رکاب بودند صحبت میکردیم و میامدیم نوبی جنگ پل زبیدی میخواند رسیدیم بدرختی که مثل نارون اما قمر رنگ برگ های قرمزی داشت خیلی فشنگ فرستادیم از شاخه هایش آوردند آتوچه قرمز بود يك کلاغی هم نشسته بود فشنگ خواستیم فشنگدارها حاضر نبودند خیلی اوقاتمان تلخ شد قهوه خوردیم بعد سوار کالک شدیم نزدیک منزل بیکریگی رسیدیم این سکر ملک بیکریگی است طاق نصرانی ساخته بود خیلی فشنگ در دیوارها راحه زینت کرده برق زده شمری هم در طاق نصرت نوشته بودند که عینا نوشته میشود (بزرگسوت و دولت زلفات اله) (به تخت تخت عائد مظهر الدین شاه) آمدیم تا رسیدیم منزل جناب اشرف اتابك اعظم حاضر بودند نصر السلطه بود رفیق بالاخانه منزل خود مانور و بروی مام بالاخانه و منزل اتابك اعظم است دو طرف همه دکان ساخته اند ایجاد و شنبه بازار است که هفت یکروز از دهان اطراف انجایی آیند و از شهر اجناس میاورند مردم خرید میکنند اینها تمام مال بیکریگی است بیش کن گذاشته و شیرینی و میوه حاضر کرده بود قدری شیرینی خورده سینه مان در میگرد بدتر شد قدری سرفه کردیم که عوض همه چیز سرفه می کردیم بعد نهاری خوردیم چون دیشب که خوابیدیم صبح بعد از نماز دیگر غواپیده بودیم قدری استراحت کردیم بعد بر خاستم قونسول روس و قونسول انگلیس بحضور آمدند اسامی آنها از این قرار است مسیو (زیدلر) قونسول روس مسیو (جریل) قونسول انگلیس میرزا عیادقه خان نواب اهل شکران هم که مرد بسیار گنده جانی است همراه آنها بودند هندس المالك تبرك و رودمارا که آنها عرض کردند ترجمه که معلوم جواب دادیم و قدری فرمایشات کردیم بعد مرخص شدند رفتند بعد فخر الملك را خواستیم و فرمودیم روزنامه را نوشت جناب اشرف اتابك اعظم آمدند کافونو تکرار زیادی آوردند خواندیم و احکامیکه لازم بود فرمودیم اینصارتی که مانور داریم دکانین زیادی اطرافش دارد که دوشنبه بازار بیکریگی است قرار یکشنبه به سه چهار هزار تومان اجار مانت میشود بدید بالکن خوبی داشت تماشا میکردیم تا غروب شد شب آقا سید حسین آمد و روضه خواند امشب تمام قرص ماه گرفته بود بعد نماز آیات خواندیم و شام خوردیم معین دربار و عید حضور و عیسی خان و جمعی حضور بودند فخر الملك و سیف السلطان هم منزل خیلی دوری داشتند انجاء شدوا است بودند تا اندر رفته بودند شهر بعد خوابیدیم اما چطور تا ساعت هشت از شب گذشته از شدت سرفه خوابمان نبرد و وزیر دربار عید داد خوردیم و با قدری آب گرم و ساعت هشت خوابمان برد

— ( چهارشنبه ۱۴ محرم ) —

صبح از خواب برخاستیم چای خوردیم دست و رومان داشتیم و دعاها مان را خواندیم وزیر دربار انجاء بود موثق

— (الوله) —

الدوله بود لباس مان را آوردند لباس پوشیده آمدیم پاتین جناب اشرف اتابك اعظم پاتین ایستاده بودند از امروز هوا بسیار خوب بود گاهی بار بود گاهی آفتاب خیلی هوای خوبی بود میخواستیم سوار اسب شویم اما چون سینه مان درد میکرد دیگر اسب سوار نشدیم آمدیم نزدیک شهر خاورد زدند و آقایان علما نشسته بودند وضع جادو علما بین خلعت پوشان تبریز بود رفیق نوبی جادو نشستم و علما هم نشستند و قدری صحبت کردیم نصر السلطه اسم علما را عرض کرد اسامی آنها را اینترار است جناب حاجی آقا رضای مجتهد جناب حاجی عمر العلوم جناب حاجی آقا محمد مجتهد شرمندار جناب آقا شیخ محمد علی مجتهد جناب حاجی میرزا محمد رضای مجتهد جناب حاجی سید محمود مجتهد جناب حاجی امام جمعه جناب آقا شیخ علی جناب آقا شیخ احمد علی جناب آقا سید احمد جناب آقا شیخ علی جناب آقا سید محمد جناب آقا میرزا قاسم جناب آقا شیخ محمد تقی جناب آقا شیخ علی گیلانوندانی جناب آقا سید محمد و سایر بعضی فرمایشات فرمودیم آنها تبرك و رودمارا عرض کردند قدری نمانی نشستم و صحبت کردیم جناب اشرف اتابك اعظم هم بودند بعد برخاستیم و آمدیم سوار کالک شدیم سر کالک را هم خوابانده بودند جناب اشرف اتابك اعظم سواره در رکاب بودند وزیر دربار فخر الملك سیف السلطان و سایر هم سواره همراهی آمدند آمدیم دو طرف راه مستقبلین شهری صف کشیده بودند اول تجار ایرانی بودند تال نگاه داشت بودند از آنها که گذشتیم کسبه بودند تجار ارمنه بان و نعل آمدند بودند بعد یهودی ها با تورات آمده بودند بیکریگی پیرو یک صورتش هم خال کوبیده بود یهودی ها ایستاده بودند نهایی ارمنی زیادی هم توی بالکونها ایستاده بودند بیکریگی پیرو هم بود از طرف مشرق شهر وارد شدیم و دور زدیم از خیابان ناصری و آمدیم اطراف راه بین اطراف شهرهای فرنگستان منها انجاء اطافها نیکه درست کرده اند مثل گرم خانه و گل و سبزی کاری است انجاء بیکریگی را در این اطافها خشک میکنند وضع ایرش هم ایست که غمرا از فرنگستان میخرند می آورند توی قوی است در اوایل بهار که موقع بیرون آمدن کرم است از تخم توتی ها را باز میکنند در اطاق گرمی میگذارند کرم مثل مورچه از تخم بیرون میاید همبکه بیرون آمد برگ توت را روی آنها ریخته میخورند و کم کم بزرگ میشوند بعد دور خودشان را از لایب دهانشان بیل درست میکنند و خودشان میروند میانه بیل پستان میشوند بعد بیل را در آفتاب خشک میکنند و کرم او می برد و ایرش هم درست میکنند خلاصه از این اطافهای جای بیل گذشتیم وارد شهر شدیم شهر فشنگی است خانه های خوب دارد روی بامها همه سفال است فرنگی زیادی توی بالکها ایستاده بودند و ما را تماشا میکردند سبزه میدان خوبی دارد از سبزه میدان هم گذشتیم طومانیالها هم در رشت تجارت ایرش زیادی دارند آمدیم تا وارد شدیم عمارت رو قبله دولتی دارد تالارهای توی هم توی هم خیلی تالارهای فشنگ خوبی است نصر السلطه و اعیان و نوکرها را که در رشت هستند آورد جلوی تالار مرقی کردند حد نهاری خوردیم نصر السلطه و اعیان گیلان هم خدمت گذارده بودند بهانه از تالار

— ( قدری ) —







آمد مد اراغی آمدم حیاتی بود دو طرف دریاچه حی ( دتل ) دو طرف هم درختی و لاس حی و مسو  
 فشک و در گذش کردیم فرستیدیم فخر است و سیف السلطان را به ماورد آمد تا رسیدن و حق مار گشیم و منزل  
 رسیدیم آمدند و شب هم بود شب آبی غری آمد قاسم حسین روسته خواند حد قدری صحبت کردیم و غری  
 خواندیم و شام خوردیم بعد از شام رفیق توی حیاط مهابت شب خوابی بود با فخر الملك و سیف السلطان و امیر قبیله  
 توی حیاط و صحبت می کردیم غریه های می کردیم چند نفری متوی خواندیم امیر پادشاه آمد گشیم و رفت  
 متوی را آورد شمر ها را پیدا کرد حی را راه رفیق بعد آمدم بالاخانه من السلطه دندان ساز را که از طهران  
 خواسته بودیم آمده بود یکی از دندان های مصومی مقدری میبوی بود و گوشت دندان را مرد در دست کرد می  
 نهاد و منی که اسرور دهم را بر سر است . مع مدیر است . سلطان دار است . سلطان دار است . خداوند را می  
 در است . مع محبت است . با صفا می معاون دیوان . مع جبهه جبهه که شیخی در آن جبهه است

( ۵ ) ( ۵ ) ( جمعه شش روزه محرم ) ( ۵ )

صبح از خواب برخاستم سرور و من . شنبه و چهل و نهم در آن لایحه بهیوی خواندیم که که کوه  
 که می کند فوری شنبه و نهم کوه را کرده . هر چه در حرکت آمد امیر لشکر پیدا شد که . ره آمده است  
 بعد آمدیم با این صاحب شرف . بیست و هشت آمده عذاب بی هفت نفره عکس اداخت بعد فخر الملك و سیف  
 السلطان آمدند و نگرانی متبر است کرده بود که نصره السلطه دانی مادر طهران مرحوم شده است حین حی  
 او فاش می شد و دسوس خوردند که که کرده خوب و کوری بود حد قدری . فخر است و سیف السلطان صحبت  
 کردند و بهاری خوردیم امیر حصر بود حی السلطان بود حد از هزار آمده توی آنار نشسته بودیم صحبت میکردیم  
 عید حضور عرس کردیم و عید در رح دارد دلا می بود دیدیم مار و درخت نارنج عید ماهک گوله کو چک  
 دو نیر ادا حیم بکش خوردیم بعد سیف السلطان رفت و مار را کشت آورد مار کو چک بلند باریکی بود اینجا حاضر  
 ریادی دارد تا که بار شده باشد حد خواندیم از خواب برخاستیم غازی خواندیم و سوار شدیم رفیق بکار  
 ابریشم باقی جناب اشرف الکلیک اعظم وزیر دربار فخر الملك سیف السلطان امیر پادشاهک حاجب افدوله و  
 غیره در و کاب بودند رفیق تار رسیدیم به کارخانه این کارخانه مال حاجی حسین آقا است کارخانه ایست که بیه را  
 ابریشم میکند کارخانه قادی است چند دوست قرزن و همه در این کارخانه کار میکنند و بیه را قادی و تل میکنند  
 کارخانه خیل خوبی است بول و قابیچه ابریشمی و از ابریشم های تل کرده قدیم گمارده بودند خیلی اظهار اندک  
 و تشویق کردیم حاجی حسین آقا را و فرمودیم کارخانه را با هم میاورد فیه میانی بود حی خوردیم سوت  
 غری میزند این کارخانه صدا های غریب می شنیدیم گاهی صدای رگن می شنیدیم و مشکال مشکال الخلفه حد از  
 کارخانه آمدم برون و را دیدیم رای حاجی میرا صبر گیلانی حاجی میرا صبر خودش هشتاد و بیست سال دارد و



باغوش است سوانه و در صحرای سرحدش و در شک حوی دشت در چاهی جنگلی فشک گل  
سرخ زید اما هنوز باز نشده عمارت و حوض خانه دارد و حوض آبی هم داشت که دورش زینق های آبی و بنفش  
کانت بودند چند تیر فشک انداختیم اشرفی دوزخاری قران سفید با گلوله پنج شش تایی در پی زدیم اینجا هم یک  
بیاله جانی خوردیم و سوار شدیم آمدیم منزل قدری توی حیاط گردیدیم شب شد آقای بحرینی آمد آقایید حسین  
بود و روضه خواند حد فخر الملك را فرمودیم آمد و روزنامه را نوشت و شام خورده خوابیدیم

(۵) - (۵) - (شبه همد هم عره) - (۵)

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم و طهارتیکه معمول داشتیم خواندیم جانی خوردیم بعد آمدیم پایین حاجی ملا  
محمد مجتهد و چند نفر از علمای محصور آمدند قدری صحبت کردیم از وضع نصر السلطه و حکومت عرض کردند بعد  
جناب اشرف انابیک اعظم آمدند بعضی فرمایشات فرمودیم و چند نیتیه عکس انداختیم پسر فیلسوف الدوله  
بمحصور آمد بکسی خودش است جاق و گنده بد تلگراف زیادی از ولایات رسیده بود همراه خواندیم و جواب  
نوشتیم خودمان هم تلگراف زیادی نوشتیم بعد نهار خوردیم بعد از نهار فخر الملك و سیف السلطان آمدند با آنها  
هم قدری صحبت کردیم بعد خوابیدیم از خواب بیدار شدیم و رفیق بیاض محنت الملك از شهر گشتیم بازارهای  
شهر مثل طهران سفت ندارد کویه است دو طرف دهکانه اما بالای دکان ها طوری از دو طرف حل آمده  
هکته قدر دوسه ذرع بیشتر آسمان پیدا نیست مسازه های خوب دارد گذشتیم در قریب تا بیرون  
شهر خیابانهای خیلی فشک دارد درختهای جنگی دو طرف خیابان خیلی با صفا است و قریب تا وارد باغ شدیم  
جناب اشرف انابیک اعظم وزیر دربار و سایرین بودند عمارت دوسه طبقه فشک خوبی داشت جمعیت شهری هم  
برای اینکه گاو دعوا می اندازند خیلی به تماشا آمده بودند و قریب طبقه بالا نشیم و گاو ها را ندانند و نامی آورده دعوا  
می اندازند خیلی تماشا داشت گاو ها کوهان غریبی داشتند از پیرجه های الوان هم به کوهان گاو ها بست بودند خیلی  
موس و دیک شاع گاو ها را به باغ تیر کرده بودند اول مثل فوج بهم کله می زدند بعد یک گاو سیاه غریبی بود  
شاحش که دشت شایخ ان یکی گاو قدر دو پست سید قدم عقب عقب بود و دو تاند گفتند چشم آن گاو هم  
کور شده این گاو را گندمال شریعت دار است بعد یک ساعتی اینجا بودیم چند تا گاو را دعوا انداختند تماشا  
کردیم جانی خوردیم گردش کردیم بعد آمدیم سوار کالک شدیم و آمدیم منزل انجا در دلم خیل جان حضرت  
علیا و حور اقدس و معتد الحرم را حلی کردم مخصوص جای امین الحرم و امین الحرم که از گاو خیلی می ترسند  
آمدیم منزل عرب بود جانی خوردیم پیش خدمت ها بودند صبر السلطه هم از دیروز تا حال امین ملیامه بود  
حالا دیده شد که گوش را قیام کشیدیم هکته جرات مند بود بعد آمدیم توی اطاق آقای بحرینی آمد حاجی شیخ  
دین العابدین ملک الواعظین که ناره ارطهران آمده بمحصور آمده بود و روضه خوبی خواند بعد شام خوردیم

عدای شهر بمحصور فرستاده بود مانی که از روع درشت مکند اسم این عدل لاکه ست چرخ حق بود محمود  
حاجه امروز که در درنگه صفت سر ما به آمده است مرده خیلی و ترک محمود جان حسیده بود

(یکشنبه همد هم عره) - (۵)

امروز یک ساعت و نیم از دست گشته باید از دشت با زلی برویم صبح برخاستیم و طهارتیکه باید بخوانیم خواندیم  
با محمود خان شوخی کردیم و از پیش کردیم باجوبی که دستان بود چند تا به محمود خان زدیم و خندیدیم بعد  
آمدیم پایین توی حیاط راه می رفتیم عرض کردند جناب اشرف انابیک اعظم آمده اند در محضر آقا...  
آن حیاط کوچکی که دم در است جناب ضیا المملای گیلانی را که مصای مرصع مرحمت فرموده بودند بعد  
آورده اند نمای سفری هم بگوشتان خواندند و کرم ها هم بودند آمدیم بیرون سوار کالک شده و اندیم تا رسیدیم  
به بازار از فرار بکه میگفتند این راه بی بازار سابق طوری بوده که تاسیبه است توی گل فرو می رفتند اما امروز  
طوری خشک بود که فخر الملك آمد عرض کرد تماشا کنید که در خاک از زمین بلند می شود حقیقتا نصر السلطه  
این راه را خیلی خوب ساخته میرزا نصیر گیلانی هم دم در امروز دیده شد پیر مردی است قریب یک و دو سال دارد خیلی  
هدیه ها می کند است خلاصه در بی بازار آقایید قاسم که صاحب بیزار است ایستاده بود تقدیمی هم لورده بود  
قایق زیادی حاضر بود برق های الوان و شیر و خورشید زیادی آویزان کرده بودند و قریب نشیم توی دق  
بهلمی ما جناب اشرف انابیک اعظم وزیر دربار آقای بحرینی امیر بهادر خشک آقای سید حسین سید...  
امین حضرت مصدق الملك شمس الملك بودند چون قایق کوچک بود ساربن هم دو سار قایق شده بودند  
این رود خانه که از بیزار توی کرجی نشیم یک شبه از سفید و دشت خود سفید و دواز طرف دشت شهر  
دشت مبرود دریا که انعام شیل است و شکار ماهی میگفتند این شبهه کوچکی هم جانی خوردیم و شمشیر  
از کنار شهر میگذرد تا به انجا میاید چندان بزرگ نیست قایق بی های خوش لباس حوی داشت و قی که و  
می زدند به زبان گلیکی تصنیف خوبی به آنک خوش می خواندند خیلی تماشا داشت قدریکه از توی رودخانه  
آمدیم یک ماهی سفید بزرگی خود بخود از توی آب جست و افتاد توی قایق ما خیلی بدست گرفتیم و آمدیم ماهی را  
و گرفتیم و بدست خودمان ازاد کردیم ماهی را انداختیم توی آب بعد آمدیم رسیدیم نزد اب مرصع جانی فشک  
است در حقیقت این رود خانه این مرداب را تشکیل می دهد و آب کی آید و در حوضه خود رسد و...  
معلوم بود که آب شریح در حوض شور در میشت محمود هم از پیر در رگه رفته بود آمدیم توی مرداب  
ماهی گیر ماهی می گرفتند یک کتی هم بر روی بود آمدیم حوضه هم پیر را که دیدیم صد بار صد شمشیر که هر از  
ماهی توی نور افتاده بود و گرفتیم ماهی می میدیم به یوغ ماهی را خیلی تماشا داشت آمدیم تا رسیدیم به رگه کشتی  
برگه خود را رفته بقیه شده و قیام وی کشتی... در حوض کشتی فشک حوی سار و رفته است دارد























امام بعد از ظهر ایام مدینه ناصر السلطه هم بخانه قدیم نموده مامور فرمودیم میرا خور و پیش و از دیک او  
 و به بیمه بگرد که بکده فقه حرکت کرد و رفت و خیل اسباب حیرت شد که چطور شد این رفت بعد یک نفر غلام  
 را به دور پیداکرده آورده عرض کرد رفته بود کنار دریا افتاده بود نجس زحم او را کردیم گنوله قدری سر  
 او را الیسیده بود باری همه باز جنگل آمدیم یک قاز آمد از بالا سر مار دشوید یک تیر انداختیم معلوم شد خورده رفت  
 و ادوی دریا یک لاشه خورده زدیم آمدیم کنار دریا چند خانه بود که ماهی گیرها برای صید ماهی مسکن کرده اند  
 فرمودیم تورا انداخته دلی چیزی بیرون نیامد یک قهوه میل فرمودیم راه افتادیم سوار کالک شده آمدیم منزل  
 و علیا با قربانی با استقبال آمدیم بودند امروز همه جا امین حضرت امیر اخور عین السلطان در کعبه بودند و محبت  
 میکردیم بعد از ورود منزل تیار خورده خوابیدیم بعد از بیدار شدن آمدیم بیرون مشغول تیر اندازی شدیم یک  
 کلاغ در روی درخت نشسته بود قریب دویست قدم فاصله داشت با لشک پنج تیر نمرافه خان تنگه از زدیم و  
 فرستادیم جناب اشرف اتابک اعظم فاشا کرد بعد امیر اخور شرفیاب شد به کعبه عدد پنجزاری از جناب  
 اتابک اعظم آورده قدیم کرد معلوم شد خود اتابک اعظم هم از منزلش فاشا میکرد است عرض کردند اگر  
 اجازه میدهند امامقل میرزا مسکه از استارا آمده شرفیاب شود فرمودیم بیاید بعد جناب اشرف اتابک اعظم  
 امام قلی میرزا و لعلی خان را بحضور آورد شرفیاب شدند قدری فرمایشات فرموده از وضع سرحد سؤال  
 کردیم بعضی دستور العمل دادیم بعد آمده قاز خوانده شب را قدری محبت کرده اقامت حسین روضه خوانده  
 شام خورده خوابیدیم

• (شبه پست و چهارم) •

صبح وقت در راه جواب بیدار شده قاز خوانده دوباره خوابیدیم بکریج از دست گذشته بیدار شده خانه خارا  
 خواستیم که اصلاح نماید بعد از اصلاح لباس پوشیده جلی خوردیم دعا های مسولی هر روزه را خوانده وزیر  
 در امیر به در جنگ امین حضرت امیر اخور شرفیاب شدند بعد خواستیم که سوار شویم آمدیم دم کالک  
 جناب اشرف اتابک اعظم و ناصر السلطه و یکبارگی و سایر خوانین گیلان را که جمع شده بودند بحضور آورده  
 اظهار مرحمت فرمودیم و همه دعا کردند حرکت فرمودیم قدری از راه با جناب اشرف اتابک اعظم محبت  
 کرده بعد مرحمت کردیم که بکالک خود بروند امیر بهادر جنگ آمده عرض کرد امروز انشاء الله بیرون است  
 ماهی بزرگی صید شده و در کنار راه حاضر گردانید که خیل فاشا دارد فرمودیم کالک را بگه داشته فاشای  
 این حیوان صریح را فرمودیم طول آن ماهی چهار ذرع و قطرش یک ذرع و جوارک معانی داشت مثل دماغ گراز  
 ولی طه رده ای داشت مدور و فیکه بر میشد مناجار یک جری بود قریباً بمحور و در خیل شیه بود در کل  
 صحن بوی گداز داشت و این سطر آمد مثل دندان شده ولی محبت اینکه دندانهایش اکثر نرم و چند تا قدری

سخت بود از فراری که بعد از هر صبح رسانیدند که باس این ماهی زیاده از چهار پنج سال باشد و چهار ماهی این را  
 مکرر دیده اند بعد حرکت فرموده بعد از مدتی میل کردیم سوار است شوبه سوار شده آمدیم کالک در یک  
 حوت زدیم جناب اشرف اتابک اعظم شرفیاب شد چون عید سلطه در این سحر جلی خدمت کرده است  
 مستوجب بذل مرحمت بود تنگ مخصوص خودمان را که تیر می انداختیم ملو مرحمت فرمودیم یک تیر هم در  
 کنار راه نشسته بود میرا خور نشان داد با لشک خود میرا خور زدیم و خیل خوب زدیم مدتی سواره آمدیم  
 در همه جا و طبای دهات عرض راه با قربانی حاضر بودند و سلام و صلوات می فرستادند بعد سوار کالک شده  
 آمدیم تادو فرسنگی استارا امام قلی میرزا حاکم اردیل باجی از خوانین و سوار مو شاهسون شرفیاب و سرفر شده  
 مورد مرحمت گردیدند در این بین بر مردی بنظر رسید مسکه قریب هفتاد سال داشت چون خیل پریشان بود  
 پست و پنج تومان بدست خودمان ملو مرحمت فرمودیم او بعد از خوردن شوق شده دعا کرد در ورو استارام  
 عامر علیا با استقبال آمده بودند جلی هم از روسی هازن و مرد بودند در حال عبور یک دختر روسی گلی با تقیه کرد  
 درست چپ استارا که تازه بناشده موزیک و فوج ایستاده بود در نزدیک منزل که برای ما معین کرده بودند  
 موزیکانچیان مخصوص بود دو تا کشتی جنگی روسی هم اینجا وارد شده و قبل از ورود ماهه چند تیر توپ شلیک  
 کردند مشیر الملک بحضور آمد از مشیر الملک هم بعضی سؤالها کردیم امروز در با خیل تلاطم بود و جنگ هم  
 جلی با صبا بود ولی آب و هوایش خیل بد است بعد از ورود منزل تیار خوردیم و بعضی تنگ به راه رسید  
 رسیده بود ملاحظه فرمودیم جواب آنها را هم نوشتم و خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم سر و مال را  
 ششم نماز خواندیم جناب اشرف اتابک اعظم شرفیاب شد و ابروی امیر بهادر جنگ آورد که مونی ووله  
 و کسانیک رفته بودند در دریا طوفانی شده خیال کردیم که در انوقت فخر الملک و سیف السلطان چه حالی  
 داشته اند بعد از مشیر الملک سؤال فرمودیم عرض کردند که در روسیه دو قطار راه آهن را آمد جبار  
 کنده که زن اکسپرس هم باو پیوسته بعد از اینکه دو استایون رفته در استایون سیم بعد از آن را  
 بگه داشته اند بعد امام قلی میرزا شرفیاب شده بحضور جناب اشرف اتابک اعظم عرض خود را کرده  
 تا ما را شفاها جواب فرمودیم عرض شد قاز مغرب و عشا خوانده اقامت حسین آمده و سه خود  
 را کرای رعفی سینه رسیده آب دوشیده که در از دست دو مسک بود فلان چه مسک آمد و دست  
 مدتی خودمان در دیر در روسیه موسوم به قات و معری است دو مسک آمد در روسیه یک مسک که تنه  
 پنج سیراب داشت و همچنین مسک را در ایستگاه است شده در مسک به راه رسید  
 آب نداشت وزیر و امیر شرفیاب شده باو جلی مرحمت فرمودیم و از خدمت سرفراز و سوار  
 فرموده و الا در در در مشغول محبت هانم شدند خورده خوابیدیم











از دو خیل مصاب و جد از حرکت از قزل اقلج سوار کالک شده امیر بهادر جنگ و امیر آخو و را در کالک شانه  
مشغول محبت بودیم آمدیم منزل بلز و جلوما سرباز گاو و دسته موژیک حاضر بودند احوال برسی فرمودیم و قبله  
سکر دند بعد آمدیم نوبی اطاق چاقی خوردیم این خانه مال سربازهای اینجا بود ایوان خوبی بود حد از شام خوردن  
قدری روزنامه خواندیم بعد از ظهر در بار اسرار و سکر در ای جنگی راه غواهی بطوری خسته بودیم که مدغشاه  
روشنه و افراموش کردیم امشب امدت خیل خوب خوابیدیم

۵۰۰ - ۵۰۱ ( چهارشنبه - بیست و هشتم محرم ) ۵۵۵ - ۵۵۶

صبح بد شده تا از خواندیم بعد از صرف چاقی حرکت سکر دیم بعد از ظهر دو سوس مردانی بود که قریب یک  
فرسنگ بود موژیک تراق هم در سکنار مرداب حاضر بودند بعد از سوار شدن اسبام سوار کرسی علیحد شده  
مشغول حو و در آن وقت شد شمس که در کرسی بودید جناب اشرف ابابک اعظم و وزیر دبار امیر  
به جنگ می رفتند آنجا رسیدیم بنی سلطان میر السلطنه میرزا حسین خان پسر وزیر دبار  
گویند که یکه در آن راه ملک و جیب زمین خالی نیست و همه بر است از گلهای رنگارنگ قریب نیم  
فرسنگ توی کمر آمدیم یک چیزی دیدیم مثل گل چک بود باقلای محراقی آمیده می شود سپردم قدیمی نخله او را  
گرفتند و در هر یک هم گریه می نمودند بیرون آمدن مرد سکر هم سوار کالک شدند در اندام  
قدری که آمدیم نهار خوردیم بعد از نهار باران شد و در سبب به دست که که غم می بردند بود  
دو بار کس حاضر سکر دند و او شده حد از پنج - نه شده حدی رسیده و فرنگی خوردن و مرد بودند  
... که و زخم دسروده می آید ... که در سبب است من می شد حد از احوال برسی از آنها نوبی  
کردند ما هم از یکم نوبی اطاق چاقی خوردیم و در سبب به دست و حو و حو و خوابیدیم

( ۵۰۰ - ۵۰۱ ( پنجشنبه - نهم محرم ) ۵۵۶ - ۵۵۷ )

صبح رختانه تا از خواندیم دعاهای معمولی را خوانده لباس پوشیده چن خورده و اگر آمد قدری محبت  
فرمودیم اگر چه دیشب خوابیدیم ولی امدت تمام خیل خوب است بعد نهار در حد از سبب به دست و حو و خوابیدیم  
قدری خوابیدیم یک ساعت بعد از ظهر حرکت کردیم بلز جمعیت زیادی از سواران و فرنگی مرد و زن و دند سوا  
کالک شده جناب اشرف ابابک اعظم و وزیر دبار هم یابا بودند یک ورس که دور شدیم بدی رسیدیم در آنجا  
پیاده شده قدری اسراحت کردیم بعد سوار شده آمدیم امیر بهادر جنگ و شمس ملک همراه ما بودند رودخانه  
کر در دست جیب بود و چندین مرداب تشکیل داده بود و تمام را مار سیخ میامد از قراری که عرض کردند و پست و  
دو فرسخ عمق رودخانه است من همه تصور میکردم ارس و کر شکل مثلثی تشکیل میدهند و سالیان که از این  
رودخانه داخل هم میشوند و لکن از فراوانی که خنجر شد بعد از بازگشتی که در همان است آنجا هم داخل میشوند



( ساروف در صورت )



( در میان رودخانه )



( مجوز از مرآت )



و میباید این مرداب ها را تشکیل میدهند و داخل دریا میشوند. کند گزری هم همراه و در کسر نول و در هر روز  
 بوده که از آنوقت تا حال قریباً بیست و هشت سال میشود و شکارهایی که آنوقت کرده بودیم هر صبح بکر درنی و در یک منزل  
 آمد پول خواست اسب قزاق نه زد ضعیفه افتاد زیر جرخ کالسه که از غفلت الهی و اطفال این هیچ عیب  
 نکرد پولی هم باور داده شد و وقت کالسه چو ما میدوید شال سبزی بسته بود هر ضعیفه عرض میکرد بود درین  
 استخلاص خودش و راندنش که روسها میخواستند برای گمشوئی که کسی در آهارا حدس کند دادیم شهاب  
 اشرف ابله که بجای لازم اظهار کند و خلاصی آنها را بخواند آمدیم تا منزل بخواه و دو ورس بود این  
 بخواه و دو ورس را تا منزل چهار ساعت و نیم آمدیم که رسیدیم بخواه قبول ( صبح قبول ) دو پیچ هم دارد اسمش  
 اعجب قبول است این اسبابون را هم بهمان اسم میبند آمدیم به تون که حضور بود در تون دسته گلرود  
 ایستاده بود از جلواتها گذشتیم دسته موزیک داشتند و دفه کردند . آمدیم توی تون این همان تون است که  
 بیست و چهار ماه قبل دیده بودیم بهمان حال که دیده بودیم خیلی خوشوقت شدیم که الحاقه بسلامتی از اینجا  
 آمده در این تون نشسته بر گنگنان میرویم و خیلی خوشحال بودیم از اینکه تو که اینجا که از راه دریا به یاد کوچه  
 رفت بودند انشا الله فردا بسلامت آنها را ملاقات خواهیم کرد . تا گراف هم ورود بر سر حد روسیه با علیحضرت  
 امپراطور نموده جواب محبت آمیزی داده بودند که سوال و جواب عیان درج میشود . با علیحضرت امپراطور  
 کل ملک روسیه پذیرال کامل و محبت آمیزی که در هنگام ورود من با ستار اسرحد دولت وسیع آن علیحضرت  
 امپراطوری شد بر یادگاری های گرانیهایی که از سفر سابق روسیه دارم افزود . و با کمال اشتیاق بسیار شکر  
 خود را قدیم مینایم خواهشمندم آن علیحضرت ادعیه حلاصه مراد و سلامت و خوشی قبول فرموده دنیا  
 حضرتین امپراطور بسیار نیز مرحمت فرموده ابلاغ فرمائید ( مظهر الدین )

جواب با علیحضرت شاهنشاه ایران . از امتا نایکه علیحضرت هاپوتی اوقات فرموده در مکه ورود  
 بر سر حد دولت من اظهار فرموده بودید من و علیحضرت امپراطورین ها کمال امت و تشکر حاصل کردیم  
 ادعیه خالصه خود را در بی خطر بودن علیحضرت هاپوتی و دفع قحط مزاج بکلی تقدیم میکنم ( بکلا )  
 خلاصه رقیم توی تون شام خورده و حکم کردیم تون را بخدمت بخواه قدسی و در از و غلبه رقیم توی  
 و اکن صدای سوت لکنتیف بود تا صبح که نیکداشت دوست بخوابیم

- ( جمعه صلح عمره ) -

صبح از خواب بیدار شدیم نیم ساعت بطول آت و صبحه تون حرکت کرد و حوضیم سرور و مندر  
 ششم و قرآن خواندیم قدری دهان را خواندیم چو حور دیده حب الموده و موفی ملک اوده کو  
 آمده بود در عصر آمدند از آب احوال تو که ها که در لاطم دریا گیر افتاده بودند تحقیق کردیم فصل محبت و عمری



نقل کردند بعد جناب اشرف آبادی اعظم بحضور آمد با یک اعظم هم قدری صحبت کردیم ما رقیم با طاق  
آبادی اعظم همه جامه‌های نو داخل کار و راه این یادگاره شدیم یک ساعت و نیم بظهر ماندیم و از دستهای چهره یادگاره که در  
این دو ساله دو مقابل آباد شده می‌آمدند در شنگه حاضر بود سوار شدیم آمدیم در خانه طومانیان ها که منزل ما است  
هم در صحنه‌ها موزیک دست اگر حاضر بودند اظهار مرحمت با هم فرمودیم در سیف السلطان و ادبیم  
ایستاده بود صدق الدوله را دیدیم خلی ضعیف بود و موقوف الدوله و فخر الملک و سایرین را هم دیدیم در عمارت بودند از  
موقوف الدوله خلی تبریف میکردند خلاصه آمدیم بالا صاحب منصب زیادی هم بالا بودند فرزند نایب الحکومه یونس  
کالسیف فرما فرمای گفت از جانب او آمده بود در کار بحضور رسید و توی کالگه ما نشست بود تا منزل  
آمدیم بالا تبار خوردیم خوابیدیم بعد برخاستیم جناب اشرف آبادی اعظم کاغذ زیادی از اسلامبول و غیره آورده  
بود خواندیم تشکرات و کاغذ زیادی خواندیم و نوشتم شب هم با فخر الملک و سیف السلطان و صدق الدوله  
صحبت می‌کردیم ظهر الدوله با پسرش دیده شدند که می‌رود بخانه زندان امین هاپون با پسرش دیده  
شدند که از تبریز آمده اند (۵)

۱۰۰ — (۱) — ﴿﴾ شنبه غرة صفر المظفر ﴿﴾ — (۱) —

صبح رحواب و شنبه نماز خواندیم امشب کتیک کتیک عصر هاپون و مؤید خلوت بود شب را بعد الحمد لله خلی خوب  
خوابیدیم بعد از نماز باز هم قدری خوابیدیم بعد برخاستیم حامی در این عمارت و ما با السیاهت و رقیم لخت شدیم  
چون خلی سرد بود دوباره رخت پوشیدیم و کالگه خوابیدیم سوار شدیم رفیق حمام قانازی حمام بسیار خوب است  
مثل حمام کتیک و لای دار و چنین از اطافا است که در آن اطافا لخت می‌شوند آب سرد و گرم و دوش همه چیز  
دارد لخت شده من و دسروش شوری عمل آمد و رفتی هم رقیم امیر بهادر حاکم و صاحب دوله همراه ما  
بود یکی از دیده که سفر من خلی آن آمد و خلی اسباب لخت شد که و اینجا چه یک در رس که نگاه کردیم دیدیم  
نیم است دیده در صحنه حراتت و صحنه است پسر حاجی صحران که برادر راده فخر است محصور و در که  
از اسلامبول آمده و کتیک دست می‌رود صحران و فرموده است که توی لخت است و رفیق اعظم  
طایفه محصور آورد خدمتی شمع که رای شریف آمده و در شریف است و ما هم صحران فرموده  
حد کتیکش از راه محصور آمد و در شریف است و در بایان و بیره را نمود و هم حیل دیده که کتیک صحران را  
از راه حوا هم فرموده که از راهات آسوده باشند بعد بخار شریف شدند چینی که در لظوم بسل آورد و ما آوردند  
دیدیم در گرگه آمدیم و یکی آورده بودند همه اطهار انعام فرمودیم رفتند بعد نهار خوردیم بعد از نهار  
نوشته کردیم خلاصه صحران و سیف السلطان را دیدیم که توی در شنگه نشسته بودند می‌آمدند و با هم حرف  
می‌زدند و در توبیاس صحران نشسته را در هستند اما در و را در و قابل شان همه بودند با هم











حرکت های طهران سیاه بود مثل خرگوش که در پشت دیده بودیم ، اطراف راه جنگل کوه های دور هم که تپان بود همه جنگل امانه او بود و در دست کوه ها نمایان نبود کوه قفقاز طرف دست چپ از دور پیدا بود همه طوری گرفت که دیگر هیچ پیدا نبود ، بعد آمدیم نوری و آبی ها کردش کردیم جنبه اشرف ابلک اعظم بود و وزیر دربار بود آمدیم تا رسیدیم دم اطاق فخر الملک بکده فخر الملک غفلتاً در اطاقش را باز کرد خورد بدست ابلک اعظم ابلک تعجب کرد بعد رفیق باطلق فخر الملک قدوسی صحبت کردیم کینه خاک تپیم فخر الملک آنجا بود قدوسی شوخی کردیم ، سیف السلطان هم امروز ناخوش بود احوالی نداشت ، خلاصه تا شام بکر دیدیم همه سوره بود و آب و درخت و علف در محراب ما دین گاو گوسفند حوکه قرار داشت میچریدند بیدار می آمدند بعضی ها اطراف راه آهن بود که سرارری نندی داشت های محمود حسن و عیسی حراحتی کردیم که محمود حراحتی را غنیمت دیدیم آمدیم تا رسیدیم به استانبولی که باید بهار بخوریم قزاق موزیک دست گار حاکم شهر صاحب منصبان اینشاده بودند موزیک زدند احوال برسی کردیم مدتها خوردیم ، ساجم ، ماری ، پوجو و غیره برای ما فرستاده بود حدار بهر قدوسی استراحت کردیم از احوال تازه و حواصنه بودیم که تازه استانبولی دیگر رسیدیم به موزیک و کرد حصر بود موزیک زدند گذشتیم همینطور میامدیم بن مردکه کویاه قدی دیده شد حبیبی کوچت بود از عیسی خان کوچکتریش بلندی داشت خیل با مزه بود آمده از چند وود خانه گذشتیم نزدیک غروب ساعت شش فرنگی ، استانبول شهری رسیدیم حکه رای شاه نون یک ساعت اینستاد کنه و دست موزیک و رئیس و غیره بودند ، این شهر بیست و هشت هزار سکنه دارد ، دولتری توپ ، و دو هزار نفر قزاق ساخولی دارد بعد شام خوردیم بعد از شام روضه خوانده شد و خوابیدیم •

(۱) اشخاصی که با ما فرنگستان می آیند اسامی آنها را زیر قرار است •

حسب اشرف ابلک اعظم ، وزیر دربار ، موق الدوله ، امیر مهاباد جنگ ، فخر الملک ، حاجب الدوله ، موق الملک ، سیف السلطان ، قدیم السلطان ، آقا بیگ حین ، صبر السلطه ، صدق الدوله ، امین حضرت وکیل الدوله ، مهندس الممات ، شمس است ، عین السلطان ، حرر السلطان ، سران است ، میرزا راهب حسن عکاسانی ، صر همبول ، میرزا حسن صر و بر امور حراجه ، دکتر ادکات ، دکتر شدی مؤید خلوت ، مصدق ملک سفاساتی ، مراد حسن فراسلطوت ، مهدی حسن و اسماعیل حسن فراسلطوت از هم حسن آذر ، و نوق حضور ، حسن حسن رحمت دار • (۲)

(۱۰۰) (۱۰۱) (۱۰۲) (۱۰۳) (۱۰۴) (۱۰۵) (۱۰۶) (۱۰۷) (۱۰۸) (۱۰۹) (۱۱۰)

صبح از احوال و حالتیم خبر کردیم دوباره خوابیدیم حدیر حینیم حراحت کردیم ، صاف خوابیده بودیم دعا خواندیم حتی حدیر حراحت می کردیم انواع مرعبی در محراب میچریدند و در اوردن فیجاق حرون







۵. (جندانشه سر) - ۰ - ۰

صبح از خواب برخاستیم آمدند امیر حاجی خوب است امیرها در جنگ آمدیم بیکدیگر خواستیم بگوئیم  
حاجی امیر را صدا کنند بیاید که یکدفعه دیدیم خود امیر را با یک اعظم آمد فرمودیم منی القلب بیدی  
لی امیر همین بود که حالا میخواهیم بگوئیم شارا صدا کنند بیاید خودشان آمدند با امیر اعظم همینطور صحبت  
بیکدیگر میامدیم فخر الملك آمد مخصوصاً فرمایشی فرمودیم فخر الملك یادداشت کند وضع همراه را که بر از گ بود  
هم همراه چمن سبز و خرم گل های زرد و رنگ خیل خیل با صفا بود جزال نیکوایف میامد همراه خواستیم آمدنوی  
واکی يك اقیه دان مرصع باو مرحمت فرمودیم دو انگشت الماس هم به حکاکا خانوسکی التفات فرمودیم  
بسیکی برای خودش بوسیکی برای خانیش آمدیم تا يك استاسیون به ولاجسكى مانده جمیع زیادی بودند  
میامدیم همه جا گل بود و گیاه مرداب ها بود که دریاچه ها تشکیل داده بودند دور دریاچه ها بر از گ های زرد  
بود اغلب جامه های جنگ دست و طبعی بود آمدیم تا رسیدیم به پست ولاجسكى انجام جزال (درا کو میرف)  
آمده حاضر بود. این امیر از نظامی و فلسفی تمام سپرده او است. سبب هزار قشون و ادا او است. پست  
ولاجسكى قسمت بولونی روسی است. ولاجسكى هم اسم دو دهانه است که سرحد روس و اطریش است این  
خاک سرحد اطریش هم قسمت بولونی اطریش است. پای این جزال (درا کو میرف) را گلوله توپ  
قدوی برداشته. نشان شت آندرو و حایل آبی از دولت روس دارد. صاحبان نظامی که در روز همراه  
آورده بود امروز هم اعلا سر بودند. در گره هم دسته موریک و سر مار گردن سر بودند. پیاده  
شدند موریک در دریا حوآپ گذشتیم. بعد دنباله کردند يك انگشت الماس هم به حیرال مرحمت فرمودیم  
بعد آمدن نوی اطریش استاسیون روسیه هر جور دیده. بعد در پاره دوسه تلگراف طهران نوشتیم. هوامه او  
بود و میرزا صدای شدیدی هم کرد يك قدری هم سرور گجرفت. بعد آمدیم به نون اطریشها فوالماسه  
که آمده بود از روسیه دیده شد. نون امیرها و اطریش را برای حاضر کرده آورده است. احوال  
بعد سلطه همین اسامه را بر رسیدیم. نون حوآپ و واکی های خوب داشت. - رال هم در او بر  
میرزا هم نوی واکی ما شده بودند حرکت کردند بیست - بیون همراه بودند. بعد در او بر  
مرخص شده بودند و آمدیم به رسیدیم به نون استاسیون دیگری. مگر - نون هم دیده و ل حیرال کرده  
سکنت سید و در دالم بود از نون ده کرده و زمین خورد فرب بکریع سبب که ش زمین و ده پیش  
هوآرفه بود و همینطور شده بود نمیدانستیم سکانت و گوساله آخر دورین دو چشم بگه کردیم دیده  
گوساله است. و در دریا و سبب اسامه پیش موجود. غصبری رفتم و گل حاجی امیر را با یک اعظم  
و نون فوالماسه آقا بود صحبت کردند صحبت بود. بعد دیدیم اسامه آمد قدری فراموشی بودیم

کافه های میرزا آمدیم که خان نظام الدوله را هم امیر با یک اعظم آورده بود خودم در ...  
همراه همین و گل و جگر است غاشما میگردیم. فخر الملك امیرها در جنگ سبب ...  
آقایید حیرال و سایرین بودند صحبت میکردیم شب شد شام خوردیم روضه خوانند خواب ...  
- (اساس استاسیون و شهرهایی که از یاد کوه ناوالاجسكى دیده از این فراموش است) -

Bacou

Ka-chmas

Derbende

Petroskport

Grosni

Beslan

Prokladmaya

Nevinnaniska

Armour.r

Pavkaskaya

Tikorkaya

Pavlovskaya

Krivitskaya

Reston

Taganrog

Matevsk kurgan

Karazisk

Zelannaya

Tchaplino

Smelnikova

Ekatermaslav

Verehnedneprovsk















حضرت در يك ننگه ششم حباب اشرف ملك اعظم . و يك نواز مهدي دارها . و حبابه و له . و حباب  
الله و له . و يك كندل نشسته بودند امير بهادر جنگ هم يايي از جنرال اجودانها در يك ننگه نشسته بودند  
و جلورفتند همه نشستم در كندلها دو طرف بناز عمارتها بود كه در بالكن هاي آنها زن و مرد ريدی بودند در کنار  
بناز هم مردوزن زيادی اينجا بودند و دست ميزند و اظهار خوشحالي و شادمانی ميكرديدن و نوازها هم چي كشي  
هاي كوچك بخار و چه كندل و چه بلر كشي بود كه مردوزن نشسته هم با هم راه می آمدند آمدیم آدم هوشل مهساخانه  
روايل دانيال كه منزلهاست از كشي بياده شدیم آمدیم منزل چي خودديم هوشل بسيار خوش است اطابتي خوب  
دارد يك قدری دهر اسلك و ساير صحبت فرموديم هوا هم قدری باريد مردوزن ريدی بی سر و سامان شده بودند  
موزيت هم ميبردند ما هم اشرفي داشتيم حباب اشرف ملك عظم آمد دوسه نگراف آورده بود سه چهار تا  
كافه هم خودمان طهران نوشتم چهار ساعت از شب گذشته بيدار بود . آه سيد حسين روضه حيلي حوی حواء  
بعد وضو كرقيم و دعاها مان را خوانده حواييده

۰۰ (۱) - ۰۰ (۲) - ۰۰ (۳) - ۰۰ (۴) - ۰۰ (۵)

صبح از خواب بيدار شدیم ديشب الحمد لله خوب خوابيدم الحمد لله احوالمان خيل خوب است امروز با است  
دوسه كار كنيم اول بايد حمام برويم دوم اشخاصيكه اهل شهر هستند جنرال اميرال رئيس توخانه كه است می  
آنها حد نوشته حواييده بحضور بيايند بعد بايد برويم به پلادزو كليسي ننگه ملك . صبح كافه زيادی اول  
نوشتم و كيل الله و را خواستيم او هم كافه ها نيكه فرمايش داده بودیم نوشته بود بحضور آورد بعد بهاري  
خوردیم بعد از چهار دوسه ساعت راحت فرموديم و خوابيديم بعد دكتر كاشاني آمد قدری صحبت  
صكرديم باران هم متصل ميبارد هوا هم صفا ميشود اما حمام بسيار بدی بود و فهم بوی حمام  
لخت شدیم يك حوض بود نوي حوض نشستم خود را شستم آمدیم بيرون از حوض آب ريختم  
سرمان غافل از اينكه از اين اطاق آب ميروود ميرزد روی سر مردم از حمام بيرون آمدیم عصری  
جرا و سايرين بحضور آمدند اظهار اشفاق ما فرموديم در آن حين طوري باريد كشي كوچك بخاري حاضر کرده  
بودند ميخواه سينه سوار شويم و روم خانه ي كشي و رگي كه از طريقش آمده بودند كشي . در وقت آمدن روم  
كشي را هم روم روم خانه ي پلادزو و روم روم خانه ي پلادزو و روم روم خانه ي پلادزو و روم روم خانه ي پلادزو  
يست و نمی شود مثلاً يك روم خانه ي بود كه كشي قیاسه كشيده بودند هر آينه در روم خانه ي حوض صكرده  
بودند اين روم را هم بن مردم در هشتاد و سه ساله است قریب است و چي در ع طول می برد است سقف اخلاص  
شوی خانه ي کرده اند و خلاصه كاري کرده اند من كه بن ملاه را به حساب کرده اند و چي سیده اند شش كرور  
فرستاده اند اين روم است يك لاری بود كه بن و چي در ع طول و بس و چي در ع عرض داشت يك روم خانه ي







است روی میرآینه های بزرگ خوب هم داشت قدری گردش کردیم و حتی اسبابا خریدیم و بعد آمدیم منزل  
 بعد از ظهر دو ساعت استراحت کردیم و جواب رسیدیم بگوهرها بود جوهری آمده بود يك  
 سنجاق جوهر خریدیم یعنی حساب ها بود تزیین آنها را هم با موق الملک دادیم ساعت هشت شب خوردیم بعد  
 از شام کشتی حاضر بود باید روم بروید نشینیم بکشتی بخار کوچک که حاضر کرده بود خدمت به ریح روی دریا آمدیم  
 تا رسیدیم بکار طول این کار دو ساعت فرغ و عرض آن چهل و پنج ذراع است حاکم شهر و جنرال همسوار و غیره  
 حاضر بودند دست موزیک بود موزیک زدند و ترن حرکت کرد نظام الدوله ملک خان هم مد که نزد دیگر روم  
 بروند که قبل از ما حاضر باشند هوام امشب ابراست و گاهی هم میارند ولی چندان عیب ندارد بکسر دیش است  
 طوری رعد و برق میزد که برق متصل بی درمی میزد و بلران در کال شدت میارید امشب الحمد لله هوای خوبی است  
 آمدیم به منظور پیش خدمت ها هم بودند محبت میسر کردیم بعد آقا سید حسین روضه خواند و خوابیدیم

#### • ( ( چهارشنبه دوازدهم ) ) •

شب را در ترمینا ایستاد استراحت فرمودیم . صبح رحواب بیدار شدیم ترمینا در کمال سرعت حرکت میکرد  
 صبح شب هم به سرعت حرکت میکرد . از خواب که برخاستیم فرمودیم ترمینا قدری آهسته رود در هر  
 صوت امروز ترمینا بسیار سرعت حرکت میکند ساعتی چهارده فرسخ راه طی میکند و چون مراعات  
 کرده . حالت ترمینا امروز مثل ترمینا در ارسال راه کنترکویل است . باطله بعد از انای فرسخه و فرائت قرآن  
 مجید و دعوات . جناب اشرف اتابك اعظم را بحضور خلیف و قدری محبت فرمودیم او هم برگاه ورود  
 امروز ما را به ( روم ) عرض میسازید و تویا بیکه داده شده و عرض میکرد . بعد چهارشنبه در ساعت  
 یازده که يك ساعت بنظر مانده است چهار خوردیم . و بعد از ظهر وارد روم میشوم . ترمینا هم بدون سرعت  
 میرفت . نادو ساعت و نیم سداظهر است که قرار شده بود وارد کارواه آهن روم شدیم . اعیان حضرت پادشاه  
 ایتالیا و خانواده سلطنت و وزرا و جنرال ها و افسران و کار حاضر و ایستاده بودند و مشغول بودند . هم  
 باجناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار و سایرین از ترمینا بیاد شدیم . باطله حضرت پادشاه دست داده از  
 حاکم سر بر کرد گشتیم . بعد بدست همراه خود امری کرده و منتهی شدیم . بعد از آن  
 کالنگه حاضر بود من و پادشاه و سایر محوی پادشاه و جناب اشرف اتابك اعظم در يك کالنگه نشسته سایر  
 ملتزمین هم مرتباً حاکم کالنگه های درباری شده عجب مرتب آمدند تا محارت سلطنت وارد شدیم . از اول  
 گارت محارت اردو طرف چپ بهاسر زایسته بود . تشریفات حوی حمل آورده بودند . پادشاه جبل حوش  
 دو حوش حقیق و حوش جانب است . و تیکه محارت سلطنت رسیدم اعیان حضرت پادشاه با تمام همراهان  
 حودشان حاضر بودند ملاقات کردیم او هم تاه امرأ و اساع خودش امری کرده . پادشاه و ملکه بمثل



خودشان رفتند ما هم قدر يك ربع ساعت راحت شدیم . باضافی جناب اشرف التابك اعظم و وزیر دربار به بازدید رفتند بادشاه را بازدید کرده مراجعت بنقل نمودیم . از يك گاری عبور کردیم كه تقريباً چهارصد قدم طول داشت . محاسن بسیار مجلس را دیدیم . بعضی قواره ها دیدیم كه از اطراف بريك و در وسط فطرس زیاد تر بود و بهوا میرفت و همچنین از چشم و گوش و كذا بعضی جسمه های اسب و غیره بطور قواره آب بیرون میآمد و خیلی چیزهای غامضی ملاحظه شد باغ خوبی دیدیم كه از درخت شمشاد مثل دیوار بقدر سه ذراع ارتفاع داشت سه ساعت بغروب مانده فراغت حاصل کردیم خیلی خسته شده بودیم قدری استراحت فرمودیم از خواب هم كه بیدار شدیم كسالت بقی بود نماز خواندیم قدری بیرون هارا تماشا کردیم و رفتی المدة احوالمان خوب شد و بلكی رفع كسالت گردید و شب و امروز هم از تونل های متعدد گذشتیم بگفته شب از تونل زیادی گذشت بودیم می چهل تونل بوده است امروز هم تا ورود برم تمام هارا كه میگذشتیم با حاصل بود یا باغ سبز و خرم در اینجاها قطر والاغ را دیدیم بكالگه بسته بودند اسب های خوب هم بود برعكس و نیز كه هیچ اسب و قطر و غیره ندارد و تمام بطراشه حرکت میكنند نعل اسب هارا در اینجا دیدیم برگردانده بودند از جلو قدری روی سم آورده بودند كه اگر بنگ بخورد سم محفوظ بماند اسب های ( ژاندارم ) هارا اینطور دیدیم و بسیار خوب اسبانی بودند

۰۰ ( ) — ( ) — ۰۰ بجنبه سیزدهم سفر ۰۰ ( ) — ۰۰

صبح از خواب بیدار شدیم نماز و تعقیبات را خوانده و شای خدا را بجای آوردیم بعد از صرف چای جناب اشرف التابك اعظم شرفیاب شده مطالبی كه داشت به عرض رسانیدم و قدری محبت فرمودیم لباس خطمی پوشیده حاضر شدیم كه باید امروز قبل از نهار دو ساعت بظهر مانده بمیدان مشق برای سان قشون برویم . اول بادشاه بمنزل ما آمده قدری نشست با هم محبت كردیم جناب اشرف التابك اعظم هم بودند نشان اقدس ایشان داده جلوز را از ما بادشاه بمیدان مشق رفتند قدری كه گذشت ما كه آمده با ایشان هم قدری محبت نموده نشان آفتاب هم با ایشان دادیم و باضافی در يك كالگه نشستیم بعد از هم هارا هم در كالگه های دیگر عقب سر ما آمدند و اوردیم میدان شدیم بادشاه با جمعی از سر كردگان بزرگ سواره . حال مناسبتی استاده بودند و ما كه دو همان كالگه كه بودیم تمام صفوف قشون را گردش کرده از جلواتها گذشته اسب و سوار را با هم كردیم بعد از دو روزه کرده و حوس مشق كردند قریباً ده هزار قشون حاضر میدان بود و حوس سوار قدم دو روزه كردند سواره و پیاده بطور جمعه حرکت میکردند چهار بطری هم توب بود اگر چه قدری دور بود ولی محبه سر ما آمد توب شایسته بود و مثل اسبوس اشرفش بود و دو توب هم هوا كردند كه بخود گ. و دو توب است و دیدن یکی دو سوار دیگر يكسره شده بودند لای سرفشون در حرکت بود و زیاده



















بیاده شدیم از راه آهن و سوار کالسکه شده آمدیم منزل منزل ما را در گذر از دهون و دو لوب قرار داده اند بسیار  
هونل حونی است

( ۵۰ - ۵۱ ) ( دوشنبه هفدهم صفر ) ( ۱۳۰۰ )

صبح از خواب برخاستیم و عاهل را خواندیم و بعد از یوشیدیم مردم هم که گوی می دل جمع شدند و ما هم از بالا  
نقاش میکردیم حد احرانیده از حاکم و غیره و سالون بحضور آمدند مرق شد تا اظهار الثفات بنهار فرمودیم و رفتند  
ما را دوباره آمدیم و اطاق خود مان دستور و مان را صابون زدیم و ششم حد آمدیم توی گالری بالا و در رستن آمد  
یک مرد و یک زن گنجی نشن بودند البتست بیکار مرد در آن یک ساعت کشیدم مرد دیگری هم بود که کارت پستال  
خریده بود و در روی کارت پستال کشیدم و من هم به او به ملکم من تعجب میکردیم حد آمدیم پایش  
از یک همی هونل حونی حاکم من بود برده های غشی اعلائی متعدد داشت نشن کردیم من حلی حرف معز اما  
کاکسین برده های غشی حونی بود . سوار کالسکه از پله های متعدد بالا رفتم و گری پی متعدد دهم دوسه  
برده های غشی دیده شد که حقیقت قل داشت و خیلی قدیم و اعلا بود مابقی برده های مال قاشی های شاخه زن بود  
از سوار کالسکه آمدیم سوار کالسکه شدیم . شرف انابک اعظم وزیر دربار امپراتوری کالگ بودند و قیم  
صداقت گری که برده های غشی حد را در دهان خود انداخته اند و در آن برده های غشی که در دهان  
چندین مبدل و مرکب فیه داشت کار و قایل قاشی معروف چند برده به شد من همه جدا گود که مباد  
کرده بودند طوری ساخته بود که متصور کردیم گاو ها دارند و میروند ملک برده هم صورت مشرق خود را  
و قایل ساخته بود مثل این بود که جان دارد و حرف میزند . یک گالری بود بسیار مطول قریباً صد و پنجاه ذراع  
طول داشت من گری او را دیدم برده های غشی بود و قالی های حکو شد و مجسمه های مرمرین محسنه  
گرازی در اطاق دیدیم که از مرمر تراشیده بودند این مجسمه را از رخا بیرون آورده بودند بطری حوس  
ساخته بودند که معلوم نبود این مجسمه است یا حیوان است گویا یک میلیون فرنگ قیمت دارد چند مجسمه عکس هم از روی  
تابلوها و مجسمه ها به عکاسی فرمودیم انداخت چندین برده هم دیده شد که وی چه باطرا برده های غشی  
بسیار اعلا ساخته بودند عرض کردند قبل از صنعت قاشی در روی پلچه اسطوره روی نمه غشی میکردند و در برده  
صورت حضرت عیسی و حضرت مریم بود که تا بحال مریم برده دیده بودیم . صد ارشادی به آمدن پایش  
و سوار کالسکه شده آمدیم منزل لای الوود عکاس بسیار اصولی حاضر بود ما هم ششم که عکس میداد مکرر  
میگفت دستار را باطرا نگذارید سرتان را اسطوره نگذارید که ما حسه شدیم آخر وزیر دربار آمد و او  
گفت توجه کار داری شد خودش بهتر میداد که بصورت به ششم عکس را رد آخر آنوقت ما ششم  
و عکس را انداخت . حد رفتم به حور دیدم . حد فدر دو ساعت استراحت کرد . حد از آن رو ششم



در حکایت . باز آمدیم نوبت گاری میر . شاه مهندس معمار را خواستیم آمد و در ورانه خواند برکت حق  
 قوام السلطه و میرزا نظام مهندس المالك آنجا بودند . شخص جوانی آمد بعضی اسباب آورده بود و سری  
 خورد و در از او خریدیم سه تاجچه سر سرم خریدیم . مادر وزیر فریاد ایستاد . تصور آمد و هم  
 مرحمت فرمودیم زن بیرون است . حد متد سو رک گشته و متد عمارت به بیست نه سال مصر ستمی  
 ایتالیا است بدو باله رسیده از دیواری غره کرده که از سنگی صعب دیواری صعب است . حد در  
 باله رسیدیم يك دستم را از گردن او احرام ایستاده بود و سلام دادند و او متدیم داخل دالان پالاشدیم که رسك . حد  
 بود و در . و سو سب . رسك است حیاطی هم از رسك پیدا شد بعد که ایستاده پاده شده داخل اوطاق  
 شدیم که برده های او تماماً کوبند است در وسط میزی گذاشته بودند از رسك سر سر چین که موجهای طبیی رسك  
 مثل تمام کوه های عالم که در قف می کنند در . طبیی کعبه شده بود وسطش هم مور شیت کرده بود يك  
 آرموار موزائیک هم بود که عرض کردند و ملین فرنگ قیست دارد جینی های کار سور و جیبی که رسك  
 و ساکی دو ظرف جینی و يك تنگ و چند تنگ بود که بک کرده بود و در ماله رویا حد سال قبل را بن بود  
 مثل این بود که امر ساخته باشند دو سه چیز غریب ایجاد شده یکی عصای بپ بود که دو ربع قریباً مدی او بود  
 سرش مثل جانی بود بعد رفتیم نوبت اسافر دو مرتبه بالا رفتیم طاقهای مرتبه دوم شیه است با طاقهای که دور مدیم  
 و یکی رجبت من و لب هیچ دخل . حد دارد از جبهه چهل چرخ داشت از رتکه بود که داشت است  
 مثل اصفهانی از روی سبل لونی پیدا بود . رتخا آمدیم نوبت سو رسك شدیم حقیقتاً باغ بهشت بود که  
 آن هم در تنه مرنگن همه چه باقی ندیده بودیم تمام دیوار خیابان را از درختهای شمشاد مزین نموده بودند مختصر  
 هر قدر ترنصفان باغ را بنوا هم بنویسم کم است عکس انجاها را دادیم عکاسیانی انداخت که انشا الله در روز . . .  
 درج شود بعد آمدیم نمازه بعضی اسبابا خریدیم و آمدیم راه آهن در نوبت راه که میامدیم صورتهای بسیار خوش  
 گل دیدیم در راه آهن چتی خوردیم با وزیر دیوار و فخر الملك و سیف السلطان محبت می کردیم از بنیاه و چهار تونل  
 گذشتیم از سلسله های کوه این می گذریم الآن هم که سه ساعت از شب می گذرد فخر الملك روز . . . میفرمایم می  
 نویسد آقایید حسین روضه خواند الحمد لله عزاداری خوبی حمل آوردیم (۵)

۵۵ (۱) - ۵۵ (۲) - ۵۵ (۳) - ۵۵ (۴) - ۵۵ (۵)

شیرا در تن بودیم شاهد هم در تن خوردیم امشب هم از تونل زیادی گذشتیم صبح را بر خاستیم نماز خوانده  
 دماها را خواندیم اگر تمیل تونلها را هم قدر بنویسم کم است از مقدار هشتاد تونل گذشتیم از وسط کوه الب  
 می گذریم اما از صفای کوه ها و جنگها و کوه های راز و فرود آتش ها هر قدر ترنصف شود کم است اخلا و بست آتش  
 دیدیم که از دو بست ذرع راه آب میریخت دیگر با سفار از این نبشود ولیکن از آن رت گاه ها و تونلها مخصوص از تونل



(مجلسه در خانه در ایتالیا)



(جولاییای معروف شهر روم است در ایتالیا)



بر رگه معر و به سکار صکه متجاوز از نیم ساعت طول کشید تا راه آهن گذشت و مدار از حرم در دو کس شدیم  
 و در آن کس شدیم که حد داشت می توانیم بگویم از دو مقابل کوچه ای از طهر از بالا و قیم و این آمدیم بر نهادهای  
 بود حیل نیبه بود بگوهای سهند اما آنها این ارتفاع نیست آمدیم نوارد شهر لوسون شدیم حیل خسته و کسل شدیم  
 و خود را که راجعه - های باسفا گذشت که اغلب عملیاتهای ملک در یک ساخته بودند جلوشان هم آثارهای  
 کویت منعل هم سر بر پیشه مثل قراچاد و ایلات بنظر می آمد که آنجا آب فخر الملك عرض بکرد که ملاحظه کنید  
 جی مثل چهره های ایلات و دیت و حیدر خیل شیبه بود یک عمارتی بود روی تپه جی عمارت دوش تپه مخصوص  
 آن عمارت وسطی که هم حور کلا و یکی داشت فخر الملك و سیف السلطان هم نشان دادیم هر شکر و نیکو شباهت را  
 دارد و جی مثل دوش تپه است سلسله و نیم بعد از ظهر وارد شهر لوسون شدیم فوراً رقم حمام از حمام بیرون آمدیم  
 قدری حواشیدیم از حواش که پیدا شدیم در دست نشانای شهر و اگر دیده شهر قشنگی است دو کنار دریاچه واقع است  
 ای مرکز مملکت سویس است این دریاچه هم نام همین شهر موسوم است این شهر قریباً بی هزار جیت دارد  
 عمارت عابد دریاچه بگه میگوید و مصر خوشی دارد طرف دریاچه هم کوچه های پر زرق و برق من بلان احاطه کرده  
 مدتها بود که می شنید که من بلان و حیل دیم میجو - سه - سه که من بلان و شک سویس را تحت الحفظ می بینم  
 و میگردیم از یک قسمت مملکت سویس قدم السلطان در سابق خیل تریفان کوهها و دریاچه ها را میگردانند و حالا هم  
 حاضر است حقیقتاً هیچ عرض کرده بود خیل جی باصفای خوبی است بعد فرستادیم جواهری قدری جواهر آورد  
 بعضی اسبابهای جواهر و دو نادرین خریدیم مد آمدیم باین کرد دریاچه کنفی - ضر و دو سوار شدیم آن کنفی که  
 ماسوار شدیم گشتند اختراع تازه است مثل توپیل است و در آن می - سوزنی و بی و دو حیل خوب بود قدری  
 گردش کردیم روی دریاچه عمیق دریاچه عمیق - سه - سه سید در آن است و در گشته آمدیم منزل رفیم و صاف بیرون آمد  
 رفیم و لاجه که در شهر ن نوشته شده حورده حواشیدیم

۳۰ - ۳۵ ( چار شنبه یازدهم مهر ۱۳۰۵ ) - ۱۱۵

صبح ساعت هفت صکه قریباً اول انقلاب است از لوسون حرکت کردیم سوار کالک شدیم آمدیم  
 گارون حاضر بود رفیم نوی زن و فوراً حرکت کردیم گار بزرگی بود و دو سو و بعد درع طول  
 و دو سو فزع عرض داشت در راه بفخر الملك و سایرین جهت میگردیم از دوش تپه عمارت  
 گذشتیم یکیش دو دقیقه طول کشید همه - آهلی و جنگ و سپه روی مد بگر هوا و صد هزار این میشود  
 آمدیم تا رسیدیم به شهر ( بان ) زن ایستاد دیده شدیم رفیم نوی در میان حوال فون نگر مهدهار  
 و دکتر روی که من در طهران دیده بودم و بسیار آدم خوبی است معاون و در امور درجه انان اسناد و  
 جنرال اخوندی امیر طود و حاق احشام السلطه وزیر مختار خود را محصور آمدند و معرفی شدند در استانبول



که نشسته و دیده با جزال و سایرین خیل صحبت گردیده جد آمدیم بکار و راه آهن تون عوض شد رفیم تون آنها و  
تون حرکت کرد بسیار تون خوبی است خیلی ندیم حرکت میکند و بسیار خوب است ذکر ادکاک و ذکر ندی هم  
بجای آنکه در اینجا بهار میخوریم رفته بودم گردش همیده عجب مایه بود بد ذکر کشتی هم ای دیده شد مرخص  
شده رفیم به تون مایه که حال هم به سرش مرخص اندر رفته بهار و در تون حور شد در بهار  
حوالیدیم حد و حستم و میطور بهاریم حالا که به ساعت رفته گذشته و شب از بین است مشهور و روضه  
حوال و مراداری هسایه فرد یک ساعت و هم بهار بهار است الله و اید درین خود هم شد ذکر کشت و ذکر  
ندی هم تون دیگر آمده رسید  
(.....) (.....) (.....) (.....) (.....)

امروز روز از بین است سیه صبح رحمته در سو ندیم دور حوالیدیم دینت حمدت بوی به آهن  
جایی است و حوالیدیم از خوب که رحمته در سو ندیم حوالیدیم راه همه از حاکم میگردد به آهن  
هم توی جلگه که می رود راحت و خوب است اطراف راه همه حاصل و زراعت است رجیدین شهر هم گشتیم  
دوسه مرتبه هم از روی رودخانه رن گذشتیم بل های آهنی بزرگ طولانی داشت نهاده ایم در توی تون خورده  
شش ساعت در چهار نایب و اید به نام بتوم بعد از تهار نفری است در حاکم که مشعل  
پوشیدن لباسی ندیم نوکر هام لباس پوشیده اند میطور می آمده ساعت شش و اید گاری به راه شدیم  
اعلی حضرت شاه امیر الطور با خانواده سلطنت و وزرا و جزالها و صاحب منصبان گارد و غیره دیگر بودند در این راه  
پایه شده اند تون این حضرت امیر الطور دست دادیم شاهزادگان خانواده سلطنت را معرفی کردند دست  
موریت موریت کردند از جلو آنها گشتیم جد آمدیم اینان هم سربازهای گارد دست موریت دقایقه کرده از جلو ما  
گذشتند مد مایه اعلی حضرت امیر الطور در کالک نشسته سایرین هم در کالک های دیگر نشسته از عقب سر  
آمدند توی راه هم با امیر الطور و تون مراتب صحبت میکردند یک ساعته بهار کرد مخصوص امیر امور هم همراه  
کالک میامند آمدیم در میدان شهری که برای ما معین کرده بودند از همه در تون موریت و در موریت  
رود امیر حضرت امیر الطور هم معنی روز را در این معرفی کردند به هم حاکم شرفی است اسم و روز  
دیوار و معنی دیگر را معرفی کردیم اعلی حضرت امیر الطور حد و حستم کرده رسید مایه حد از چند دقیقه و صافه  
به رسید امیر الطور در رفیم عمارت بسیار خوبی بود معنی شوی سگی در زنگهای جیسای معنی کریسان دوروش  
و غیره صور مورایش در ستونها کار کرده اند معنی گوش مایه ها را هم بوضع خوشی حد کرده بد که کین اعتبار را  
دارد حین اعلی حضرت امیر الطور صحبت کردیم حد و ملاقات اعلی حضرت امیر الطور و سر مقتدره حواله امیر الطور  
پدر امیر الطور و امیر الطور و مادرش رفته تاج کلی سرفه گذشته بیرون آمدیم بهار دیدیم چند نفر از شاهزاده ها















چند روز و صبح خودش شری عرس کرد چیل چند بدیم یک ساعت بعد از ظهر بدیم و روزی منزل اعلی حضرت امیر طور  
 بهر مهمل هشت عرس کرد و توب و شک و بی نیجه که بیست بار است و آورده اند سطر و سده صراحت رقیب بیرون  
 عرس توب داشت که موله اش از آن اس روی موله هم که نام بادشاه نوشته بدین توب در دقیقه تقریباً بیست  
 تیری اندازد بیستم خیل خوبی است خیل بیست است شش فر توبی بخوبی او را حرکت میدادند و ایندو سریع است  
 گفته باشند هر از نوع میزند اگر چه تحقیقاً ندانستیم اما بنظر مان توب هشت سانی مزی است فشک فلزی بود یکی  
 شکلی که معالیا غلبه است ولی گلوله سر او پنج پیدماست اول گلوله را میگذاشتند بعد فشک را عوض کبسه باروت  
 در عقب میگذاشتند بعد که کولاس او را بستند و پاشی دارد او را میگذاشتند مثل پاشنه تنگ او را که کشیدند توب در  
 میروند دیگر توب حرکت نمیکند که لازم فر اول وقت جدید باشد تیر هم که چند از دای جای خود حرکت نمیکند این  
 سه توب هیچ ندیده بودیم مگر بر او سال مال فراسه ها را ولیکن در قداق توب اختراعی کرده اند که دهن لوله  
 حرکت می دهد و تیر نیم ذراع ایجا حرکت میکند ولی در موقعی که به نشان میرسد تا هزار ذراع اطراف خودش را  
 بهین حرکت خواهد زد بعد توب ما کینه را هم آوردند این توب از خوبی و سبکی کال امتیاز را دارد اولایک لوله  
 بزرگ آب نوی او است یک لوله دیگر بعد فشک گوله مارینی است از میان آن لوله گذشته است پشت لوله جریخی  
 دارد برای جریخاندن فشار فشک و در لوله گذاشتن و انداختن و بیرون آوردن فشک این توب خودش تکر کوچی  
 دارد علی حده برای حل و قتل دیگری در دست کرده اند مثل خیاره های قدیمه ما که برای حل و قتل میگذاشتند و  
 قداق برای این توب ساخته اند که اگر نخواهد سواره یا جای دور بزنند روی آن تکر میگذاشتند بلند میایستند  
 و سر کو - میشود اگر نخواهد به مر از و تغییر بیاورند میگذاشتند روی تکر کو تا تر و شبیک میکشد به نفر  
 عمده و یکسره صاحب منصب دارد که این توب مکسیر را میدانند از قرادیکه مرض کردند دقیقه صد تیر میاندازد  
 در صورتی که اتفاقاً سفارش دادیم شش مراده برای مایا آوردند بهند ملاحظه رقیب باطاق تیری راحت  
 و محبت کردیم یک ساعت بعد از ظهر کالگه حاضر کرده بودند سوار شدیم و رقیب جمارت اعلی حضرت امیر طور  
 بهر مهمل که مکرر وقت بودیم ، اعلی حضرت امیر طور بودند قدری محبت کردیم ، بعد نهار حاضر شد  
 ولی چندان محبت نبود بهر اعلی حضرت امیر طور خوردیم چنان شرف انبیا الله و همراهان ما را محبت  
 بود آمدیم به تالار بزرگ حجر لایت فرمودند تالار را درست داشت کندی تالار را تمام از سنگ های کربستان  
 دورش و کربلایک مور شک کرده بدو صد هزار امر صادر دیوارها و صومعه بسیار فشکی صاف کرده اند که از هر چه کال  
 امیر را در ملک نشان نشان خود را داده دادیم بری و اب و لیمه که بر کسی از دودهای صدمی رفته بود بفرستد  
 ولیک گفته شد آقا به دادیم برای اعلی حضرت امیر اطریس که رای معالیه بجمامی معدنی رفته اند هر چند  
 اعلی حضرت امیر طور جلی اظهار مسرت و خوشنودی نمودند حقیقاً اعلی حضرت امیر طور بسیار خوش سپ و خوش

صورت و مهربان هستند زیاده از آنچه تصور شود مهربانی میکنند نهار خودیم باغی میر صمد رسو کالگه  
 شده آمدیم به کار باز با امیر طور خیل محبت کردیم و وداع کرده آمدیم به تون و تون حرکت کرد و حراست  
 بود محبت طاق موزانیک را میگردیم فخر الملك عرض کرد قدری تعریف فرمودیدم - حلاله حبیب  
 بسیار مدیم اطراف راه جنگل زراعت و همه آبادی است اما تون هلی اکبر سی جندی بسیار  
 و میگردد سکه جمال نمیدهد آدم تا شش ساعت آمدیم تا وقت غروب آفتاب خیل غایت  
 داشت آفتاب رفته بود پشت یک لکه ابرو فرم کرده بود ابرهای اطراف خودش را مثل امواج دریای خون  
 خیل غایت داشت نزدیک شهر ( ليزيك ) که رسیدیم جنرال میماندار آمد مرخص شد یک انگشتر الماس به جنرال  
 مرحمت فرمودیم دکتر ( رزن ) هم که همراه بود یک انگشتر الماس هم به زن او مرحمت فرمودیم . بعد  
 آمدیم وارد شهر لیزیک شدیم لیزیک جزو مملکت ساکس است جنرال ساکس هم حاضر دو کار اینانده  
 بود پیاده شدیم اظهار التفات به جنرال فرمودیم کالگه حاضر بود ما و جناب اشرف انابک اعظم و فخر الملك  
 و امیر بهادر جنگ در یک کالگه نشسته آمدیم به مهمانخانه که منزل خودمان است شام خورده خوابیدیم

--- ( ٢٥ صفر ) ---

امروز تاشب را در لیزیک توقف است . صبح از خواب برخاستیم غازی و دعا همان را خواندیم . بعد  
 نهار خودیم قدری استراحت کردیم . چهار ساعت بعد از ظهر باید برویم به منزل و باغ ( سکت  
 هتال ) که تقریباً یک فرسخ از شهر لیزیک دور است . ما و جناب اشرف انابک اعظم و فخر الملك و امیر  
 بهادر جنگ در یک کالگه نشینم سارین هم در کالگه های عقب نشسته بودند آمدیم از شهر خارج شدیم و فرسخ  
 مانده بود که به باغ کنت برسیم پس کنت که اسمش ( لئون ) و دوازده سال داشت اسب کوچکی سوار شده  
 سر راه ایستاده بود و همینطور با کالگه ما سواره میآمد بسیار سر فشک خوبی بود و اسب با مزه داشت  
 تا رسیدیم به باغ . این باغ و عمارت اسمش کناوت هان است خانم کنت و خدیو خانوادش همه حاضر بودند  
 شدیم عمارت خوبی داشت جایی خوردیم قدری محبت کردیم بعد ما فخر الملك امیر بهادر جنگ و خود کنت در یک  
 کالگه نشسته رقیب بشکار فر قاول دکتر از کالگه هم بود رقیب جنگ کالگه کوچکی و دود سدی گشته بود به شام  
 چرا که شکار فر قاول ندیده بودیم چند نفر بیاد افتادند نوی گدسی و کنت و دود و فرقه و طار میر بدست کت  
 هم دست ما بود نمره پست و شازده فر قاول و طار دور میگذاشتند شمشیر آهسته آهسته بر روی ما گذارد  
 زدیم با قادی قدیمیا گفتند توانستید فخر انباشتید اگر دورد و دود رسو رک گشته آمدیم صراحت چون خوردیم  
 و قدری محبت کردیم و آمدیم در یک تریک مرحمت فرمودیم شمشیر ساعده که دود ساعده به صاحبش  
 مانده از لیزیک حرکت کردیم آمدیم به گرون - صر و دود سوار شدیم و حرکت کردیم در حرکت قادی قدیم را











آمدیم باور بر دار و عین لعل روحی بود لای روح امین حضرت اول رفت بود عرض کرد یکصد و شصت بهاست  
 حد که رفتیم بیست به هم بالا رفتیم تا کف روح که صد و هشتاد به بالا رفتیم کارت پستان بخار آمد حردیه يك آدمی شیه  
 لسان الهی بود بیاد او افتادیم يك کارت پستان از انجا نوشته برای وی بطهران فرستادیم يك کارت پستان هم  
 مصدق الملك بعضی خان نوشت و دادیم به صندوق پست برسد آمدیم یقین نواب الزابلی ارشی دوش برادرزاده  
 اعلی حضرت امیر اطور حایه اطیش انجا بود آمدیمش ملاست دادیم قدری صحبت کردیم و آمد آمدیم امیر بهادر جنگ  
 و شمس الملك هم از غف آمده بود دایر رسید حد آمدیم منزل و هو و معل رسید امیر بهادر جنگ عرض کرد نماز  
 خوانده ام مرخصی گرفتم و رفت و منزل که نماز خوانده ام آمدیم منزل يك کارت پستان انجا را که خریده بودیم  
 صحرانیت و سبب سلطان دستخط فرمود بهادر گار مرحت فرمودیم شکل اسکان موردست دار بود

§۰۰ - §۰۰ ( ) §۰۰ - §۰۰

صبح برخاستیم جهات معموله آب خوردیم و راه افتادیم از همان راه که روزهای قبل بالا رفتیم فخر الملك  
 و سبب سلطان غف مانده بودند از غف تنه آمدیم بنویسید دخیل خسته شده بودند اما الحمد لله هیچ خسته شده  
 بودیم آدمی نرفته خانه هم گذشتیم بر يك بود که آت شده شود ( چون آب را از بدنه خود دور گرفت )  
 حبات اشرف آبك اعظم هم رسیده امك اعظم هم بنظر مرحت که سر را آورده و روشن آمدیم تا رسیدیم منزل  
 در منزل قدری توقف نمودیم يك عت ظهر ماده رفتیم حمام مع حمام فتنه سطور است که دوائی است از برگ کاج  
 میگیرند آب همراه عروج میگردانیم توی آن آب شستیم قدری بکوح ساعت توی آب نشسته بودیم بعد خود ما را  
 شستیم و آمدیم بیرون مشت و مال ریادی کردیم و حدر حث پوشیدیم و آمدیم منزل بهار خوردیم بعد از نماز خواندیم  
 فخر الملك پیش ما و آخواستن و در حد رحو که و سبب سوار کالگه شدم رقیم دگن بود دور بین عکاسی  
 داشت آدم جلوه در بین می ایستد يك قران می اندازد توی سوراخی است فوراً عکس چاپ شده بیرون میاید عکس  
 خود ما را انداختیم حدر رفتیم تیر اندازی کو يك جتی در اطراف که در آن تیرگی کو جت گذاشته اند که فقط باجایی  
 در میروند و گوله که يك دارد خیلی تیر اندازی کردیم حدر احب کردیم منزل بکاست و به سروب ماده حدار  
 تمام آید و رویه به آیل دو در بین حکت گل ولی چون باران بود وضع بیرون را که درست کرده بودیم هم رده بود  
 ما چار مردم هم چون وعده داده بودند توی سزاران درست کرده رفتیم شستیم شش مرد دختر و ده آمدند خواندند  
 حقیقت هم دخترها خوب خوانده و همه خوب و نصیده هم سار را خوب میزدند داخل مشایعاً تصرف انام  
 و فقر امیر سد ما به با حدر در احام مرحت فرمودیم که بفرماده حد دخترهای عی آمده هر يك دستگی تا  
 قدیم کردند یکی از آنها کلاه سیدی کوچکی سرش گذاشته بود حو کلامه را از تور ناسی در س کرده بود قدری فشنگ  
 بود که هر از در حه از ناس فشنگ زود سدار قاشای ریادی که کردیم بکاست و صفت شده آمدیم منزل







و نوی همان هوش کردش میکردن فخر داشت آمد حبل راه رویم و صحت کردیم . بعد حاج اشرف الملک  
 آمده آمدند الملک هم خیل صحبت کردیم مهندس الملک را خواستیم دوسه تا تلکراف دادیم نوشت راه  
 میریم . حد که آب حار در غان تمام شد آمدیم جلی خوردیم و رقیم اطاق خودمان کاعه زیدی از طهران  
 رسیده بود همه را بخودمان خواندیم و خست شدیم بعد چهار خورده خوابیدیم خوابان هم نبرد فخر الملک  
 و سبب اسفل بودند کاسکه خوانستیم دامیرم در حاک و صاحب دوله و ابی رفیق بهای حای تیر اندازی  
 کو جک پا نور اما بود تماشا کردیم و جد آمدیم به قهوه خانه شعبون دوسه تا دختر خوشگل خدمتکار  
 داشت حاج اشرف الملک آمده موثق دوله ابی هم در قهوه خانه رو روی بودند نتوانست بودند  
 ما آنها راه و نیم جد از آنجا آمدیم به تار و اریق انجاسهم رستمان است که مردم غذا میخورند هم  
 تار است اما سبب تازی است دو نفر دختر انگلیسی آمدند بند بازی کردند کارهای عجیب و غریب  
 میکردند که بنوشن درست در نیامد مثلاً روی سیم دختره با هایش را به مرض طوری میخواست بایند  
 که بیشترانش به سیم میخورند یک غنچه آوردند گذاشتند روی سیم این دو دختر جایشان را عوض میکردند و جرح  
 میزدند و از روی غنچه که روی سیم بود میگذاشتند سلق میزدند کارهای خیل خیل غریب کردند بعد دور نشان  
 دادند که صورت دریا بود دختر بسیار خوشگلی لباس پوشیده بود بین مثل ماهی در وسط آب شنا میکرد که آدم  
 نمیدانست آب است یا رده دختر دیگر در وسط هوای بر در سو و دیگر زیر پایش چیزی دیده نمیشد و روی هوا بود  
 طهران میکرد یک دختر را با اکثر یک آتش زدند و تیکه دختره میان آتش بود اول گوشه لباسش سوخت بعد تمام آتش  
 گرفت که ابتدا آدم تصور نمیکرد معنوی است خیل خیل تماشا داشت بازیهای غریب و عجیب را آوردند بعد پنج نش  
 در در حور و نو سیدهای بکچر چه سوار بودند در کمال سرعت حرکت میکردند نوی س جدد و مری سو و دو نو سید  
 شدند چهار مرد دیگر سوار نهانشند در است روی آب کی ایستاده و لو سید در کمانندی حرکت میکرد حبل خوب  
 بازی کردند بعد رفتند آمدیم منزل شاه خوردیم و خوابیدیم .

( ١٠٠ ) ( ١٠١ ) ( یکشنبه هشتم ربیع الاول ) ( ١٠٢ ) ( ١٠٣ )

صبح از خواب برخاستیم و سوار کاسکه شدیم و رفتم از راهی که هر روز میرفتیم رقیم بالا را از قهوه خانه ملک  
 حوس جز ملک خانه گذشتم و رقیم بالا را پیاده شدیم و آب خوردیم و حبل راه رقیم نوی جنگی که آب  
 تمام شد ما سوار کاسکه شدیم و رقیم تار سیدیم قهوه سینه آهوک رقی داشت موثق دوله و فخر الملک  
 رقه بالای روح عرس کردند صد بار رده به دارد و بست درع لمدی روح سن بعد آمدیم نوی قهوه خانه جدید  
 شیت عکس از آنها انداختیم و آمدیم بهایک حلو به و در چشم امار حوی داشت طراوی کار سبده بهایک بود  
 آادهای دیگر هم مثل خود کارلساد و سید بود راه آهن میگذاشت و ما از لمدی تحت میکردیم حد سوار کاسکه شده

آمدیم منزل جلی خوردیم و جد جناب اشرف الملک اعظم آمد چند تلکراف آورده و در صبح به حور  
 آنها را دادیم از طهران هم چند تا کت رسیده بود خواندیم خودمان هم دوسه تلکراف بران صدق الله و عکس نوی  
 نوشتیم با صد تومان سابقا صدق الدوله انعام مرحمت فرموده بودیم حالا هم هزار تومان دیگر انعام و شرف فرموده  
 خدمتار خوردیم بعد از چهار قدری استراحت کردیم امروز روز عید تیر اندازی است بگذاشتیم سرور حای صاحب  
 منصب آنها آمدند پای هتل موزیک زدند ما هم لباس سیاه پوشیده و رقیم نوی بالکن ایستادیم موزیک زدند صحبت  
 زبانی هم کردند و بجه جمع شده بودند بعد از آنکه موزیک زدند سر از هادیه کردند و رفتند و در کاسکه  
 شدیم و رقیم تیر اندازی نوی راه چند نفر زن بسیار خوشگل بودند و رقیم کار سیدیم محل تیر اندازی در سده  
 خرمساز و صاحب منصب و قریب هفتصد نفر مرد و زن و تیر اندازان اطریش بودند نشای زیدی که  
 بودند که هر کس زدامتیا زود و درجه بلو میدهند ماول و قهر و غرور و ... حد میسود در هر تیر که  
 رقیم زدیم مردم دست زدند و اظهار شغف و خوشوقتی کردند بعد چه تیر انداختیم همه را زدیم و قتی میزدند  
 حرکت میکردی رفتن میدادند و یک تیر توب شلیک میکردند این شر را میبایست حل خودمان خواندیم ( یکی )  
 برداشت یک کمان چه آب ( نهاده بر او چار بر عتاب ) بعد جناب اشرف الملک اعظم وزیر و در فخر الملک سبب  
 هم اداخته لاهم چند تیری به نشانه زد و بعد که بیکر ... حد میسود در هر تیر که  
 دیگر غانیم آمدیم سوار کاسکه شدیم آمدیم بهایک کافه بست انجاسی خوردیم و گردش کردیم رقی آمدیم  
 اشت بازی عروسک است مادم و اول و الا حقیقتا بازی غریبی که در شکل عروسک شده بود که کس میکرد حرکت  
 عری میکرد حبل عروسک که ... حد میسود در هر تیر که  
 هیچ حاشیای داشت قدری داشت بود که ... حد میسود در هر تیر که  
 خوب کردند و بازی که حاشیای کتبشانده بودند خواندند بازی تمام شد آمدیم منزل

( ١٠٠ ) ( ١٠١ ) ( دوشنبه ٩ ربیع الاول ) ( ١٠٢ ) ( ١٠٣ )

صبح از خواب برخاستیم بادت مسوله هر روز آب خوردیم و رقیم بگردش حور حای سبب آمدیم حد  
 بودند موثق الدوله هم از عقب سر رسید هم بطوریکه میرقیم نوی جنگی که شوک بر سر حور میبرد  
 و مراست عرس کرد اگر چه خواندیم و بهایک از هر چه میدادند بهایک زدند و در رقیم آمدیم  
 روح و قهوه خانه که برور ... حد میسود در هر تیر که  
 دور و دمسر حوی داشت سبب سبب رقی روی روح حد میسود در هر تیر که  
 مدد حورده خواندیم امروز در ساعت سه حد از طهران برویم حد میسود در هر تیر که  
 راه است ولی عرس و بگردیم و آره میرقیم در ... حد میسود در هر تیر که



محرمانت من حضرت سيف السلطان ميرزا ابراهيم خان دکترا دکاک و غیره بودند و قیم  
 نر سید یونس خودش لباس سیاهی می پوشیدند که سر بر تنه بسات و دسته موزیک بودند و نفس  
 حواهر بر سر و دوش و دگر که آنها هم از کسان خودشان بودند حاضر بودند و احوال برسی کردیم بسیار متذکره  
 چون حواهر بر سر و بر سر هم در لباسها تن را عوض کرده لباس شکار پوشیدند و آمدند ما و بر نفس نشینیم  
 توی کالکهای سارین هم توی کالکهای دیگر نشستند و یکبار شکار بر نفس فرانسه را خوب حرف میزدند و صحبت  
 میکردیم و لی بر نفس فرانسه نمیدانند آنها شاهزاده هستند که سابقاً که دولت ایتالیا ملوک الملایف بوده در یکی  
 از ایالات ایتالیا پدرانش حکومت و سلطنت داشته اند حالاً هم که منفرض شده اند اینجا آمده اند در آن کسکه  
 بای تخت بوم است و اینجا براه آهن سه ساعت راه است عمارت و خانه دارند و قیم نر سیدیم به شکارگاه کنار  
 جنگل زیاده شدیم شیووری زدند و جر که شروع شد صدای خشک زبانی هم آمد اثامیش ما شوکا و شکاری نیامد  
 يك شوکا زد يك و زیر دربار رفت خشک انداخت نزد يك کیک جیل هم برید ما و انابك اعظم با هم خشک انداختیم  
 غنورد آیدار هم رفت بود دور و اوقات تلخ شد بر نفس خیال کرد ما شکار نکردیم ایه اوقات تلخ شده خیلی بر نشان  
 و مضطرب شده بود با وحالی کردیم که خیلی خوش گذشت و ایداً اوقات تلخی نداریم بعد آمدیم شکار کبوتر چند  
 کبوتر ریز زدیم بعد دیدیم کبوترهای بیچاره را اجرا باید زد دیگر خشک نینداختیم و دوباره سوار کالک شدیم و  
 آمدیم بمنزل بر اس توی بازگشته بود جانی خوردیم خیلی با صفا بود عکاس بسیار فضولی هم پیدا شد  
 عکس می انداخت می مارا از راست بچپ و از چپ راست حرکت میداد آخر گفتیم ما خودمان خیلی از تو بهتر میدانیم  
 که چطور بنشینیم دست موزیک بودند موزیک زدند بعد یکدسته خانهای سفید پوش هم بسن دوازده تا پاره و  
 شده من در میان آنها که از آسمان آمده باشند شاکرهای مدوسه اینجا بودند عکس آنها را هم  
 داده اند بعد عروب آمدیم بمنزل از توی شهر گذشتیم سابقاً دوست ندیده بودیم شهر خشک بزرگ خوبی است  
 که خانه زیادی از طور سازی و جینی سازی و آجر سازی و غیره دارد معدن ذغال سنگ هم همینجا است که  
 در معدن و ذغال بیرون میاورند و در خانه خوبی هم از کتار شهر میگذرد اسمش انکراست که میروند  
 داخل رود مولد و شده رسر بر شده که بای تخت بوم است میگردد این خانه بر نفس هم در رفقه  
 انابك اعظم است شهر تر خشک خوبی بود یک ساعت از شب گذشته بود که وارد منزل شدیم  
 وقتی از شکار برگشتیم به خانه بر نفس روی دایره راه آهن میگذشتیم یکدفعه زن رسید ما گذشته بودیم  
 آمد در آن خانه که من میروم و در مطرب شدیم که خطری وارد نشود ولی انکبکه مواطبل لکونیم  
 که همبکه دید که حال خود را من میگویم خیلی آرام کرد همبکه کالکها گذشته آمد و گذشت  
 حین داشت داشت

— ( سه شنبه ۱۰ ربيع الاول ) —

صبح از خواب برخاستم مدت مدیدی در بستر بگوشیدم و بعد از آن که من گشتم و حواهر بر سر و دوش  
 میکردیم توی خشک حواهر بر سر و دوش و دگر که آنها هم از کسان خودشان بودند حاضر بودند و احوال برسی کردیم بسیار متذکره  
 و تفتی روح در آن حاضر بودند و در میان ما میگردیدند و مدتی نشستند و حرف میزدند و صحبت  
 خودمان انداختیم بعد آمدیم بطرف پاتین شهر که تا بحال نیامده بودیم خیلی راه خوبی بود بسیار با صفا تا پاتین  
 گزده همه جلا فخر الملك و امیر بهادر جنگ و ندیم السلطان و امین حضرت صحبت میکردیم و رسیدیم بجای که دیدیم دو تا  
 ماد با و امیر دانند رسیدیم گفتند انعام در اسواری اسب تعلیم میدهند زیاده شدیم و قیم تاشا طویله بود  
 شیه بطویله قراشیا سالون بزرگی هم بود مستف که در آنجا اسب ها را تعلیم میدهند و مردم سواری یاد میگیرند  
 تاشا کردیم و آمدیم بمنزل ندیم السلطان عرض کرد منازده بلور فروشی هست که چند روز قبل آمده بودیم  
 باشاهزاده عباسقلی میرزای ملقب به ناصر الممالك و خیلی خوب منازده ایست در این بین رسیدیم همان منازده زیاده  
 شدیم و قیم توی دکان بلور فروشی خیلی بلورهای خوب داشت این بلورها را در همین کارساید درست میکنند  
 قدری بلور آلات خریدیم يك دخترا آیدار دیدیم با او حرف زدیم فرانسه میدانست اما حرف نزد گویا قوم و  
 خویش صاحب دکان بود که صاحب دکان گفت که فرانسه میداند ولی با شکل حرف میزند بعد آمدیم بمنزل  
 نهار خوردیم بعد از نهار قدمی استراحت کردیم بعد برخاستیم ناز خواندیم و کالکهای خنیم سوار شدیم  
 جناب اشرف انابك اعظم چون ( هارونيك ) وزیر مختار انگلیس آمده بود و میخواست بیاید جناب اشرف  
 انابك اعظم را ملاقات کند علا السلطنه وزیر مختار خودمان هم بود کار داشت با ما سوار نشد وزیر دربار هم نبود  
 فخر الملك و سيف السلطان را فرستادیم میاورند گفتند سوار شده اند ما هم آمدیم سوار شدیم امیر بهادر جنگ  
 حاجب الدوله امین حضرت شمس الملك عین السلطان بودند و قیم به کافه بستف هوای گرفته بدی بود حتی  
 خوردیم گردش کردیم و آمدیم به تار و مروك در تار نبود بلزی هم چندان مزه نداشت يك کسکه داشت  
 برخاستیم آمدیم منزل هنوز غروب نشده بود فخر الملك و سيف السلطان آمدند صحبت کردند بعد رفته  
 جناب اشرف انابك اعظم آمد بر گرام و رفتن ما را به انگلیس آورده بود حواهر به مصحح و صلاح کردیم  
 انابك اعظم رفت يك ساعت نشست و آمد حواهر به مصحح و صلاح کردیم حواهر به مصحح و صلاح کردیم

— ( چهارشنبه ۱۱ ربيع الاول ) —

صبح از خواب برخاستیم دیدیم که باران شدت مبارک هر چه تصور میکردیم چه نم نم است روزه گردش  
 چون آب میخوریم اند راه رویم دیدیم نم نم است میگذشتیم از پشت اوق ادکانه حواهر به مصحح و صلاح کردیم  
 کردیم که فصل آب خوردیم و راه رویم دیدیم نم نم است يك سگی بخودش نشسته بود از پشت در آمده بود که



























## (۰) - (۰) ( شنبه یست و هشتم و بیع الاول ) - (۰) -

صبح را برخاستیم و چای خوردیم بعد کاشانه خواستیم سوار شدیم با فخر الملك و سیف اسطال و امیر حضرت  
 رفتم مگر دش از وی جنگل گشتیم رفتم نرسیدیم بارک است از قدری گردش کردیم و برگشتیم آمدیم ارالای  
 قیصر بارک نرسیدیم نیر اندری کوچک دایف اسطال در دستم گلوله های که میامد و میگذاشت مردم ما  
 هر چه آمدند ازیم زدیم سیف اسطال شش نرسیده که ما دست نازیم آمدیم به عکاسی کوچک هوا بود  
 ملك عکس آمد حبیب آهیم خوب شد حد آمدیم منزل بهاری خوردیم عصر هم رفتم قیصر بارک شهادت داد و  
 حبیب شرف ملك اعظم همراه ما بودند چای خوردیم گردش کردیم و آمدیم منزل امیر را میبوا و اول در کتف  
 هوئی چای و آتش داری برپا داده بود آمدیم پان جمیع روی مرد و زن بودند آتش داری های کوچک نمود  
 چای آتش کرده بودند آتش کردیم و آمدیم نوبی اطاق مجلس بلی بود چند نفری و فیدند مجلس حکمی و قدری  
 شنیدیم نشست کردیم حد روزه بالا اطاق خودمان حاجب الدوله فخر الملك سیف السلطان و غیره نشست آمدند  
 قدری صحبت کردیم بعد آنها هم رفتند ما هم خوابیدیم

## (۰) - (۰) ( شنبه یست و نهم و بیع الاول ) - (۰) -

صبح را سوار شدیم قافله و فخر الملك با ما نوبی کالگه بودند و نیم تا از يك حوض گشتیم حد روزه شدیم  
 و چای خوردیم رفتم حد روزه و امیر حضرت هم بودند دروس ها را میخواندند که دریم قدری دراز و هشتاد  
 قدری دراز رفتم نرسیدیم بارک سق تارده چای خوردیم و قدری گردش کردیم و آمدیم از راه بالای قیصر  
 بارک از وی سوار آمدیم حد روزه و در شرف و نوبی قدری اسباب و در شرف دیدیم برای اقامت چاقو و سکنجبین و بعضی  
 اسباب خریدیم و آمدیم در منزل بار خوریدیم دو ساعت و نیم بعد از ظهر اسب دوانی است رفتم با اسب دوانی یعنی  
 در از حسن درویش حاجب شرف ملك اعظم و سایرین هم در رکاب بودند رفتم و در همانی که از جنوب ساخته  
 اند نشینم آتش دوش و شهادت هم ما بودند و شامی که در حلامه است دوانی آغا میباش که جگر  
 از است دوانی ظهر آن اسب نوبی ایها هم در دست دیدیم از حصی برها که کیده بود و درده های میخواستند  
 آتش دوش در سدی کردیم بکه در ده شمس الملك هم بود و در دهه هم با شمس الملك در صحنه و ما هم  
 این همان میدان است دوانی اسب که روزها که گردش میفریم اغلب از بهوی آن میگذاشتیم مردم هم چای در سدی  
 میکردند بعد از اتمام اسب دوانی آمدیم منزل آتش دوش هم ما و نوبی اطوری آمدیم منزل عکس را دیدیم  
 عکس آنها را انداختیم شب هم آتش دوش و شهادت هم ما آمدیم مجلس ساری بود ارکست رده حد مراد  
 جان آمدند در ارسلان چای خوشحال آمد و صر ها بوی پیورد چای خوردیم شنبه چای صحبت کردیم  
 و حد روزه سیم رفتم اطاق خودمان و حد خوابیدیم



••• دوشنبه غره ربيع الثاني •••

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم دعاها مان را خواندیم و سوار شدیم بدين الدوله عمن خان پسر  
جناب اشرف اتابك اعظم رفتند گردش عضدالسلطه و امير بهادر جنگ و فخر الملك بامانوی كالگه  
بودند رقيم بگردش از يلك سنه اژون گذشتيم و آمديم از بالاي قيصريارك بادرين كوچك دوسه تا عكس  
انداخيم و آمديم منزل قدری نوي باغچه جلوه نول راه رقيم و گردش كرديم . بعد نهار خوردیم چهار ساعت  
از ظهر گذشته آوريد و شش باد خترهايشان آمده بودند برای خدا حافظی جناب اشرف اتابك اعظم هم بود  
قدری صحبت كردیم چای خوردیم كتاب روزنامه سفر سابق خود مان را به آوريد و شش دادیم بعد خدا حافظی  
كرده رفتند ما هم با اتابك اعظم و سايرين رقيم به يارك فرائخافال چای خوردیم گردش كردیم . بعد آمديم  
به تیراندازی چند تیر تكي به نشانه انداختيم و آمديم منزل شب را با زاوله آتش بازی و چراغان كرده بود  
جيت زیادی زن و مرد جمع شده بودند زن های زياد بودند خیلی گردش كردیم . بعد آمديم بالا عضدالسلطه  
و بدين الدوله شام خوردیم . بعد از شام هر يك آمد قدری بيا نوزد و آواز خواند و رفت ما هم خوابيديم

••• سه شنبه دوم ربيع الثاني •••

امروز از كارلبد ساعت هشت بايد برويم بطرف اسناد صبح برخاستيم دست سرباز برای احرام آمده بودند  
دم هوتل ايستاده بودند سوار كالگه شدیم شاهزاده ها هم همراه ما بودند آمديم به كار خلاصه زن  
مخصوص حاضر بودند سوار شدیم و راه افتاديم زن بسیار خوبی است ملك سالون خوب و خوابگاه مخصوص داریم  
جناب اشرف اتابك اعظم هم يك سالون دارد و سايرين هم همه واكن های خوب و رقيم طرفين راه همه سبزه  
وزراعت است و جنگل هم دیده میشود قدری كه آمديم بسرحد باور رسيديم كه جزو المان است اطراف  
راه همه كارخانه ها و دودكها بود كه دودشان بسمان ميرفت نهار راه توی زن خوردیم آمديم نا شب شد هوا  
هد گرم بود فخر الملك شمس الملك نديم السلطان آقا سيد حسين ناصر مایون بودند شب راهم نخوايديد  
شمس الملك و ناصر المالك و خاصه خان ريش ما بودند از رودخانه دن گذشتيم سه ساعت از نصف شب گذشته  
صبح شد نماز خواندیم و حق از كنار رودخانه دن ميگذشتيم كشتی بزرگی هم كه جرافهای الكريك زيادی داشت  
آمد مادر زن كشتی توی آب مدتی مانا میامد و تلاش كردیم خیلی فشك بود اطراف رودخانه هم جرافهای  
الكريك عكس انداخته بود توی آب خیلی خیلی با صفا بود

••• چهارشنبه سيم ربيع الثاني •••

صبح ساعت هشت برخاستيم چای خوردیم دعاها مان را خواندیم و زبردور بودیم نديم السلطان آمد  
در سهامان را مداخله كردیم فخر الملك آمد حكایت بچوان خود مان را را ای آنها نقل كردیم چين معلوم شد

منحصر مان بود ما غلبه بد خواب شده بودند قدری كه آمديم بشهر كلونی رسيدیم از سنه باور هم ديت گذشته بودیم و  
داخل شك هتل كه انهم جزو المان است شده بودیم صبح شش صبح شش صبح شش صبح شش صبح شش صبح شش صبح شش  
كرده اند و با بد صحرانك در روز صبح شش صبح شش صبح شش صبح شش صبح شش صبح شش صبح شش صبح شش  
( و رسته رشت ) ( و رسته رشت ) ( و رسته رشت ) ( و رسته رشت ) ( و رسته رشت ) ( و رسته رشت ) ( و رسته رشت ) ( و رسته رشت )  
( ليز ) ( آس ) ( لود ) ( صبح ) ( نر ) ( روز ) ( شنبه ) ( كنه ) ( كنه ) ( كنه ) ( كنه ) ( كنه ) ( كنه ) ( كنه ) ( كنه )  
كه ايندفعه نيم است كه از انجا ميگذريم از دبر روز باحال از شصت هفتاد نول گذشتيم اما اگر تمام نول هارادويم  
بگذارند بغير يك نول سكتار ايتاليا ميخورد و صدمه گذشتن از او را داشت قدری كه آمديم رسيدیم بسرحد بلزك  
سعد الدوله باجزال بلزك بود و نر صاحب منصب بلزكی آمدند بحضور و مرق شدند و ان محصور باشند بلزك را  
هم آورده بودند بيشه بودند به ترن ما ميگفتيم هم نشينم اما چون راه ميروم ساير واگها داشت بازرقيم بواكن  
خود مان بعد آمديم نارسيدیم بشهر ليز به كشر و اجزا بديده بحضور آمده قدری دو كار توقف نموده ترن و راه افتاد  
بعد نهار خوردیم يك صرد كه غریبی بود يكطرف سيلش بلند بود يكطرف كوه از ريش سيلش درست كرده بود  
خیلی خندیدیم اسماعيل خان فرائش خلوت ريش ما بود باور نشان دادیم حيف كه فخر الملك نبود كه نشان بدهیم و دوست  
خنده كنيم خلاصه بعد از نهار قدری خوابيدیم صبح جناب اشرف اتابك اعظم چند قطعه عكس جو انيهای مار آورد  
قدیم كرديد از ايام جوانيهای خود مان كرديم ديديم من رسيدم است به بخاويك خور و حبه كاری كرديم كه مرضی  
خداوند باشد تا چه كند عمت خداوندی او ايم و ايم فضل الله عليه السلام الله عليه اجبت كه عمت علي عليه السلام و  
اولادش مار از همه خطر ان و خطرات شياطين حفظ كند بعد از خواب كه برخاستيم فخر الملك را خواستيم تا الان كه  
چهار و نیم از ظهر گذشته روزنامه مار نوشت بعد مهندس المالك آمد بعضی نلكر افها فرمودیم نوشت دو میان این  
عكسهای ايام جوانی ما يككس مهندس المالك بود كه در تيريز قلندان نگاه داشت و ما چيز مينويسيم هر چه حلاله  
در شك بلزك برويم بكوچك زمين باير و خالی لكه دیده نمیشود تمام مهر از راعت و تمام ديت مثل این است شهر ها  
انصال دارد و قدر آباد است آمديم بغروب وارد كره شهر اسناد شدیم با كره ساه بلزك میامد ما هم دستساز كرد  
و نوزيك و حاكشتر و اجزا بديده همه حاضر و ديديدم شدیم از خلوص صحرانك گذشتيم بورك رده كالگه صحرانك  
و دستسازي هم همراه كالگه مانا هوتل اسكرت كرديد و همراه بود از چين راهی كه دوسال قبل دیده بودیم آمديم  
يك روح تازه بدیم گفتند برای آب ساخته اند آمديم همان هوتل كه دوسال قبل مرل كرده بودیم مرل بعد از انجا  
داده اند بارچه های ايراني قالی و غيره ها بطور كه سابق دیده بودیم درست كرده و ديدیم در همان قسم ديديم هم كرف  
در باحلي مقلب بود رقيم بالا بطن خود مان بروی كاری لور قدری راه رقيم همان اس كه بود و اند خیری نكرده  
اس مختار باشار هم عرض كرديد آمده است و انجا است چون چند روزی در شهر كارلساد بود و باره دست مختصری







میگفتیم جبل عیت بود . بعد آمدیم منزل شب هم فخر الملك سيف السلطان آقا سید حسین صبر السلطه بود صحبت کردیم دو روزی بزرگ خودمان و ایامی انداختیم به کور سال که قریباً سه هزار قدم فاصله دارد از منزل ما در جلو چراغ الکتریک اگر آدم شایقی راه برفت محو شایسته می شد جیبی دور بین جوی است عصر هم که آفتاب نوبی دریا فروب میگرد نمای غریبی داشت مثل يك طشت طلای احمر خیلی جیل قشنگ و باغش بود نه می دیدند مداخله بود يك خط مشمتع مثلثی که جالب دیده ناظرین بود . بعد از شام چون شب دوشنبه بود آقا سید حسین آمد روضه خواند و خوابیدیم

### ﴿ صورت آبهای معدنی است در کارلbad ﴾

Sprudel	سپردل	58050 R
Muhlbrunn	ملبرن	3970 R—49070 C
Neubrunn	نبرن	47: R—58.70 C
Theresienbrunn	طرزین برن	45.6 R—57: C
Bernhardsbrunn	برناردسبرن	46.80 R—58.50 C
Elisabethquelle	الیزابتکل	380 R—47.50 C
Felsenquelle	فلسکل	49.70 R—62.20 C
Marktbrunn	مارکتبرن	32: R—40 C
Kaiser Karlquelle	قیصر کارلکل	37.40 —46.30 C
Kaiser brunn	قیصر برن	38.50 R—48.10 C
Parkquelle	پارک	40.8 R—510 C
Franz Zosefquelle	فرانز کز جوزف	51.40 R—61.20 C
Spitalquelle	سپتالکل	29.280 R—36.60 C
Hochbergerquelle	هوشبرگزکل	31.120 R—38.90 C
Kronprinzessin Stefaniequelle	کرون پرنسین استفانی کل	16.4: R—20.50 C
Russische Kronenquelle	روسین کرونکل	34.20 R—42.70 C
Schlossbrunn	شلسبرن	33.80 R—42.30 C

### ۱۰۰- ﴿ دوشنبه هفتم ربیع الثانی ﴾ - ۱۰۱

صبح از خواب برخاستیم بعد از صرف چای آمدیم پائین کنار دریا حاشای شرف انك اعظم آمدیم و محلی گشاده از علا السلطه از لندن رسیده بودیم خبری رسانیدیم مستوفی المالک هم که آمده بودند قیامت کمال مرا عجب اسباب فرمودیم بعد رقیتم برای خوتل کیان که کنار دریا واقع است همینطور زیاده از کنار دریا طرح کنان رقیتم از خوتل ما بی دوغزار و ششصد قدم است دوغزار است دانه سیف السلطان اقدم شمار قدم کرد خلاصه رقیتم بیوتل دوسه جبهه هلو و تبدیل روی میز بود قدری غلو خوردیم و نشستم بعد از آن الکتریک سوار شده و بیوتل آمدیم جناب اشرف انك اعظم امیر بهادر جنگ فخر الملك سيف السلطان شمس الملك امین حضرت صدق الدوله صبر السلطه با ما بودند منزل آمدیم نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت فرمودیم عصر را رقیتم برای زدن کبوتر تیر اندازی کردیم بعد نجام شصت کبوتر زدیم وزیر دربار هم چند کبوتر خوب زد شمس الملك هم بود او هم زد بعد سوار کالک شده رقیتم گردش کردیم و آمدیم منزل شب هم در یک کن نشسته بودیم صحبت میکردیم پیشخدمتها هم بودند جیرانهای الکتریک کنار دریا نمای غریبی داشت کشتیهای بزرگ که میآمدند و میگذشتند نمای دیگر دیر یک کشتی بزرگی هم از لندن وارد شد جیرانهای الکتریک داشت خیلی نمای داشت

### ۱۰۱- ﴿ سه شنبه نهم ﴾ - ۱۰۲

صبح ساعت شش از خواب برخاستیم فخر الملك را استعار فرمودیم آمد قدری روزنامه فرمودیم نوشت چند کافه طهران حین الدوله و خازن اقدس نوشتیم دعاها را خواندیم و آمدیم پائین کنار دریا جناب اشرف انك اعظم را خواندیم نبود رفته بود گردش آمدیم کنار دریا بطری زیادی انداخته توی دریا همه را کلاه زدیم یک بطری را انداخته و او وقت نزول کلاه زدیم حقیقتاً قدری خوب زدیم که خودمان هم خوشمان آمد و مردم دست زدند تحسین کردند بعد آمدیم خاق وزیر مختار از اتین مختور آمد قدری سخت کردیم و رفتند ما هم آمدیم نهار خوردیم مدار سهار خوابیدیم عصر را سوار شدیم رقیتم و وفادری گردش کردیم و آمدیم بیوتل کین چون خوردیم بعد از صرف چای آمدیم منزل شب راوی مینای نشسته بودیم نمای غریبی بود دیر یک کشتی بزرگی هم از لندن وارد شد جیرانهای الکتریک داشت جیرانهای الکتریک کنار دریا نمای غریبی داشت کشتیهای بزرگ که میآمدند و میگذشتند نمای دیگر دیر یک کشتی بزرگی هم از لندن وارد شد جیرانهای الکتریک داشت خیلی نمای داشت

### ۱۰۲- ﴿ چهارشنبه دهم ربیع الثانی ﴾ - ۱۰۳

صبح برخاستیم چند کافه طهران نوشیدیم و چای خوردیم و آمدیم پائین حاشای شرف انك اعظم امروز رفته اند باورس که دو نفر بد کشتی راوی مینای نامی حاشای فارس و خط و سحر ... بعد دهم آمدیم که در قدری را در رقیتم مؤبد الدوله موثق الدوله فخر الملك امیر بهادر جنگ سیف السلطان امین حضرت و در رقیتم آینه کین



جانی خوردیم و قدری هلو خوردیم و نهری کردیم و از همین سو ریبه آمدیم تا منزل چند شبته عکس هم ادا کنیم  
 چهار خوردیم عصر را و در بار و مستوفی الملو و فخر الملک بکالگه نشتر رفتیم بگردش و از قنیم نایب کی  
 رسیدیم و او بایاده شدیم چند شبته عکس ادا کنیم و قدری راه رفتیم و بار سوار کالگه شدیم دوروارا کردیم  
 کردیم و آمدیم بایله کین که صبح رفتیم بودیم چون اینجا افتادیم گردش گاهی ندارد و نسبتاً اینطرف شهر خلوت تر  
 است پس آنکه علی ایامیانه جدا از اینجا آمدیم منزل شب هم پیش خدمتیار و دختلی را رفتیم جدا از شام هم آمدیم  
 باین نوی راه را رفتیم و در وعده از این بار آمدش بودند صحبت کردیم و خوابیدیم

§۰۰ - §۰۰ ( بخشیه بازدم ربيع الثاني ) §۰۰ - §۰۰

صبح از خواب برخاستیم و طعام را خواندیم و رخت پوشیدیم و جانی خوردیم چند کاغذ بطهران نوشتم و تلگراف هم  
 بجناب اشرف الملک اعظم نوشتم و آمدیم باین قدری کنار دربار رفتیم فخر الملک و سیف السلطان بودند دیگر جانی  
 رفتیم همان جلوس منزل خود ملنا آمدیم الاطاف بلیارد قدری بلیارد بازی کردیم و آمدیم بالا طاق خودمان  
 نهار خوردیم جدا از نهار استراحت کردیم عصر را هم بزم آمدیم باین کنار دربار قدری را رفتیم حاجب الدوله که رفت بود  
 به بروکل مراجهت نموده بود شرفیاب شد جناب اشرف الملک اعظم هنوز نیامده است از فرار که مرض کردند به  
 حالند که چون خاك حلا ند بخاك بلزك متصل است جدا آمدیم اینطرف منزل که گاهی شبو کشته اند و زرد در آمد  
 موقوف الملک بود آقا سید حسین صبر السلطه ناصر مایون و غیره بودند خیلی صحبت کردیم و وقت مغرب آمدیم بالا طاق  
 خودمان شام خوردیم و مناب شب بسیار خوبی بود جلوس بالکن خیلی را رفتیم چون شب جمعه بود آقا سید حسین روضه  
 خواند و بعد خوابیدیم

§۰۰ - §۰۰ ( جمعه و ازدم ربيع الثاني ) §۰۰ - §۰۰

صبح رختیم لباس پوشیدیم و آمدیم باین همینطور و زیاد قریح کنار از کنار دربار رفتیم به بایله کین مستوفی المملکت  
 فخر الملک سیف السلطان امین حضرت همراه ما بودند جانی خوردیم چند شبته عکس ادا کنیم و قدری چهار  
 هزار قدم پیاده را رفتیم کنار دربار و هر ج کردیم و بعد آمدیم منزل و رفتیم باطاف بلیارد قدری بلیارد بازی کردیم گفتند  
 حاجب اشرف الملک عزم آمده آمدیم بالا طاق خودمان تا بکالگه شرفیاب شد شرح مسافرت خود را و گفتی که  
 خریدم و در هر ص کردیم موقت هم رای ماخریده بود مقبول افتاد خیلی با الملک اعظم صحبت کردیم سه ساعت  
 مروت ساند سوار کالگه شدیم با الملک عظم رفتیم به نمانشای کشتی بسیار کشتی حوی است تحت کردیم و حرا کشتی را  
 مری کرد و دو آمدیم منزل شب را هم کشتی نوی دریا آمد جو منزل آتش دری حوی کرد و نوی کشتی خیلی نشاط داشت

§۰۰ - §۰۰ ( شنبه و ازدم ربيع الثاني ) §۰۰ - §۰۰

صبح رفتیم بایله کین قدری کنار دربار رفتیم کردیم و پیاده را رفتیم جانی خوردیم جدا از همینطور و صحبت کنار آمدیم

منزل قدری در اطاق بلیارد بازی کردیم و آمدیم بالا طاق خودمان نهار خوردیم سه ساعت مروت ساند کالگه  
 خواستیم ما و امیر بهادر جنگ و فخر الملک و سعد الدوله و کالگه نشتر رفتیم بگردش از جلوس کردیم و کشتیم حمیم  
 زیادی بود آمدیم به بوالنجاهم گردش و قریح کردیم از دور شهر آمدیم باز به بایله کین قدری هلو و میوه خوردیم کالگه  
 هارا هم مرخص کردیم پیاده کنار دربار صحبت کنار آمدیم تا منزل آقاب نزدیک فروب بود شام فتنگی است  
 انداخت بود خیلی نشاط داشت عصری که کنار دربار امیر رفتیم دست فخر الملک را گرفتیم بودیم و امیر رفتیم و بعد  
 میگردیم جدا از گردش آمدیم اطاق خودمان شام خوردیم و خوابیدیم

§۰۰ - §۰۰ ( یکشنبه و ازدم ربيع الثاني ) §۰۰ - §۰۰

صبح از خواب برخاستیم لباس پوشیدیم و طعام را خواندیم جانی خوردیم و آمدیم باین قدری کنار دربار پیاده  
 با حاجب الدوله گردش کردیم و راه رفتیم و بعد آمدیم بالا نهار خوردیم دو ساعت جدا از ظهر رفتیم  
 به است دوانی دودغه است هارا دوا دودغه دوره سیه بود که ما رسیدیم یکدفعه دوا دودغه جدا از علی حضرت  
 پادشاه بلزك آمدند بپادشاه تعارف کردیم آمدند بایله مانشستند از فراری که پادشاه اظهار داشتند این  
 دوسه روزه بلند برای احوال همی و ملاقات علی حضرت پادشاه انگلیس رفت بودند چون سر خاله هستند و  
 میگفتند احوال پادشاه خیلی بهتر و خوب بوده جدا از آنکه پادشاه آمدند دو مرتبه دیگر هم است دوا دودغه بجناب  
 اشرف الملک اعظم و مؤید الدوله و مستوفی المملکت نذر بستیم بعضی هارا بردیم دوره آخر که بیج است میوه  
 چند روزه هم به صبه گشته بودند که در وقت دودغه است هارا رده به به یکی راست هلو و مروت ساند  
 از ترده خوردیم و ترده و چای و سواش خیلی سخت رفتیم خوردیم و فراری که غرض کردیم به به سوا  
 شکسته و است هم فوراً مرده است جدا از است دوانی آمدیم منزل

§۰۰ - §۰۰ ( دوشنبه و ازدم ربيع الثاني ) §۰۰ - §۰۰

صبح رختیم لباس پوشیدیم آمدیم باین امروز است بروم شهر بلار کمرع حاجب اشرف الملک اعظم  
 بودند عند السلطه و بین الدوله بودند نشتر بکالگه و رفتیم تار سید به راه آهن راه آهن اداره را موی معمولی  
 بود امروز سعد الدوله دعوت کرده است خود سعد الدوله هم بود مؤید الدوله حضرت امیر بهادر جنگ  
 رفتیم سلسل صبر سلطه بودند نشتر راه آهن رفتیم حراف راه آهن حراف بود و حراف حراف و  
 کرده بودند آمدیم اطراف راه هم است دهن و آمدی و عمارت های فتنگی و در است دهن و عمارت فتنگی  
 راه است آمدیم تار سید به شهر بلان کمرع blenkénberghe شهر بسیار فتنگی است مثل است دهن  
 که در رویه است گل کرب پی بسیار خوب کرده بود مخصوص گل های لادن زیادی هم رنگ کشته بودند  
 جلوسه هاشان خیلی فتنگی بود صحبت رفتیم هم جمع شده بودند ملاقات میکردند شعری را میخواندند که مطلق



را حیح بود و عین سلطان خلیج عینی سلطان را خالی کردیم خلاصه رقیب توار هوشل کور سال شدیم بسیار هوشل  
 حوی بود و چهار حور دیم مدار چهار چید کارت پستانل حریدم يك کارت پستانل هم پوشید و در ده که امروز هم را  
 بیامده و اظهار مرحمت و احوال بر من فرموده حد قدری استراحت کردیم جناب اشرف ابله اعظم با محرابك  
 و سارون رفته بودند گردش شهر و ابله که روی در یارده اند خلیج تریب میکردند و رگل کاری ها و عمارت های فنك  
 شهر چهار ساعت سر و سده باز سوار کالنگه شده آمدیم باز سیدیم راه آهن سوار رن شده آمدیم منزل قدری  
 احوال مان بهم خورد ولی الحمد لله زود رفع شد صبح هم وزیر مختار انگلیس حکه از لندن آمده بود با عیال السلطه  
 وزیر مختار خودمان بحضور آمدند وزیر مختار انگلیس آمده است که تربیت رقتن ملوا به انگلیس بدهد شب را هم  
 رقیب به کور سال جناب اشرف ابله اعظم و وزیر دیار و وزیر مختار انگلیس با مادر کالنگه بودند رقیب به کور سال  
 مجلس کوفری بود جمعیت زیادی مردوزن بودند تا ثمانه بشویر ار سالولی باز دوسه هزار نفر می شدند صدلی گذاشته  
 بودند نشیمن ساز زدند بشویر یک ساعت نشیمن و بعد آمدیم منزل و بعد از ساعتی استراحت نمودیم سیف السلطان را  
 هم امروز غرض شده بودیم رفته بود شهر پروژ را تا شنا کند عصر که برگشتیم شرفیاب شد تفصیل رفتن خودش را به  
 پروژ عرض کرد

( ( (شنبه شانزدهم ربیع ثانی) ) )

صبح را قدری آب کار لباب برای اصلاح مزاج خوردیم قبل از نهار صدر اعظم دولت بزرگ سكنت داشت  
 دایر بازوجه اش بحضور آمدند خلی آدم عاقل زیرکی بنظر آمد خانواده محترمی هستند خودش هم بسیار قابل و  
 ار فرامد کوراده وزارت خودش را خلی خوب منظم دارد و آدم لایق است قدری با آنها محبت کردیم و رفته  
 و حد آمدیم. نهار خوردیم بعد از نهار دو ساعتی استراحت کردیم عصر را سوار شدیم رقیب به هوشل کیتان جناب  
 اشرف ابله اعظم امیر بهادر جنگ فخر الملك سعد الدوله با ما بودند باران هم می بارید چنی خوردیم چند نفر  
 دخترا اهالی لان کبرخ که دیروز رفته بودیم و ملا تانده بودند آمده بودند با شانده که ملا ایستند و عکس بنمازند  
 کلاه ملاحی سرشان گذاشته بودند گل سرخی هم برای ما آوردند ترکیب فریب داشتند بعد آمدیم منزل شب را هم  
 حد ارشام ساعت مجلس عالی در همین هوشل برای حضور ما ترتیب داده اند و مردمان محترم را دعوت کرده اند  
 آمدیم با این حساب اشرف ابله اعظم بود و وزیر دیار مؤید الدوله و فخر الملك و سیف السلطان و سایرین بودند  
 نالار بررکی حکه برای آن است پیرا سال هم در همین نالار مجلس عالی بود چون هنوز فصل انجام نشده و مردم  
 نیامده اند بقدر پیرا سال محبت سود محترمانه و صدراعظم ملزمت هم بودند اول رقیب با کت داشت دایر  
 صدر اعظم و رتش احوال برسی کردیم و وزیر مختار آراشینی و رتش هم بودند با آنها هم اظهار مهر بانی کردیم بعد آمدیم  
 در بالای نالار که سکوماندی بلند از سطح نالار درست کردیم صدلی گذاشته بودند نشیمن سایرین هم در حوی

حودشان نشینند و رقص شروع شد خلی مجلس فنك حوی بود. نهار آمد و برقصید تا یک ساعت و نصف شد  
 مانده خوب کشید ما هم شسته نشنا میکردیم حد آمدیم با حاق خودمان بهات بسیار حوی بود دریا هم خلی سما  
 داشت نوی. کس خلی راه رفته و محبت کردیم تقریباً یک ساعت از نصف شد گذشته هم محبت میکردیم و راه  
 می رفتیم حد آمدیم اطاق خودمان و خوابیدیم

( ( (چهارشنبه هفدهم) ) )

صبح برخاستیم رخت پوشیدیم چنی خوردیم و قیامتین جناب اشرف ابله اعظم آمدند بر گرام سفر را آورده  
 بنظر ما رسانند چون سابقاً قرار بود از آنجا بیاییم و بعد بتدن برویم حالا قرار شد از آنجا برویم بکنز کسویل  
 یازده روز در آنجا آب بخوریم و از آنجا برویم بتدن و در مراجعت بیاییم بیاریم فراسفارت خودمان را دادیم  
 و قدری گردش کرده آمدیم بالانهار خوردیم وزیر دیار آمد بعضی از شش خدمتا جبر السلطه ناصر ایون و غیره  
 بودند بعد رقیب با این جوهری آمده بود حوا امرهای خلی خوب مالزاجه های هند آورده بود تا شنا حکر کردیم  
 یوسف خان از منی هم که در چند سال قبل برای مایکبخت طایفه ویک فنك به آورده بود از تنگ دنیا حالا هم  
 همراه این جوهری آمده بود دیده شد حد السلطه و عین الدوله امروز میر و نه و پنه آمده پیش ما  
 آنها را بوسیدیم از رقتن آنها خلی اوقاتان تلخ شد برای اینکه خودمان را مشغول کنیم آمدیم کتار و با چند بطری  
 انداخته نوی آب زدیم خنکی حد نظر آقای عین السلطه وزیر مختار که دیروز از بیاری آمده آورده بود انداخته  
 چند بطری و چند بولروی هوا با گلوله زدیم بعد جناب اشرف ابله اعظم رفت که آقاها را روانه نماید بروند  
 ما هم با فخر الملك و سیف السلطان و سعد الدوله نشیمن به کالنگه و رقیب از کور سال گشتیم جوهری بود یاده  
 شدیم يك انگشتر الماس خریدیم حد آمدیم به هوشل کیتان چنی خوردیم حد آمدیم منزل شب بعد از شام هم مجلس  
 کوفری در همین هوشل ترتیب داده بودند در همان نالار رقص که بریشب بال بود رقیب نشیمن جناب اشرف ابله اعظم  
 و وزیر دیار بودند مختار پشاه آمد نو سکرهای ما هم بودند چنی مردوزن ارعاب بودند چند مردوزن  
 آمدند به ترتیب خوانند کندی بود قریب دو ساعت نشیمن تا تمام شد حد آمدیم. نالار حوی بسیار  
 خوبی بود در بالکن گردش کردیم بالای سرما زنی بود آواز میخواند مراد حد آمد مش در کندی  
 روز و مرد خلی بودند

( ( (پنجشنبه هجدهم ربیع ثانی) ) )

صبح برخاستیم غار حوادیم چنی خوردیم و لباس پوشیدیم رقیب با این حساب اشرف ابله اعظم حوی پیده و  
 حد که بیدار شد آمد قدری با يك اعظم محبت کردیم. حد آمد به لاطاق خودمان بهادر حور دیم و قی چهار  
 می خوردیم دو مرتبه حلو هوشل رفته بودند نوی دریا کرات. ری میکردیم یکده دریا که نالار آمده بود آب



















قدری استراحت کردیم دو ساعتی که خوابیدیم از خواب برخاستیم باز رقیم گردش در تیراندازی تنگ زیادی به نشانه انداختیم دو تار جیق بود که متصل میجر خندند ضمر الملك مرض کرداگر زدید يك اشرفی قدیم میکم بهمان تیر اول زدیم و در زیر دیده نشانه ما را اغلب زدیم چهار تخم مرغ بود که میجر خند و روی هوا آوزان هر چهار تار با گوله زدیم و افتادند جمعیت زیادی بودند همه که میزدیم دست میزدند و تحسین و اظهار خوشوقتی میکردند بعد آمدیم بالا چای خوردیم و رقیم حمام حسان حامی است که سال قبل دیده بودیم دوشی داشت چیزیکه علاوه کرده بودند يك حوض مثل کشتی بود و درش مراد داشت که هیچ لازم ندانستیم رقیم زردوشی خود ما را نشستم آمدیم بیرون باز خیل گردش کردیم وزیر دربار ضمر الملك سيف السلطان بودند دو گلری که جلو دکانها است که پیرا سال هم گردش میکردیم باز گردش کردیم قدری جاقو و کار و اسباب خریدیم بعد رقیم بالاتر گردش کردیم و برگشتیم به منزل دستموز یکی از این نال از جانب دولت آمده بودند جلو عمارت موزیک زدند ضمر الملك شمس الملك عین السلطان در حضور بودند اظهار اطمینانی بانها کردیم بعد بهینطور صحبت میکردیم ناصر میون آمد الحمد لله شب خوبی گذشت یک ساعت به نصف شب ماندیم تمام خوردیم و خوابیدیم

§ — § (بکثبة یستوحشتم ربيع الثاني) § — §

صبح از خواب برخاستیم و رقیم پائین اولتها بودیم میرزا ابرهم خان دکتربود شروع کردیم بخوردن آب چهار نصفه گیلانی بندر جا آب خوردیم فاصله هر نصفه گیلانی يك ربع ساعت است که باید آب خورد دورا مرفت بعد ضمر الملك و ندیم السلطان و مهندس المالك آمدند ندیم السلطان روزنامه خواند صحبت میکردیم بعد امین حضرت آمد قدری که را رقیم صدق السوله آمد بعد آمدیم بالا چای خوردیم قدری هم کاغذ بطهران نوشتیم بعد نماز خوردیم و قدیم مشق حساب کردیم عکاس بانوی را هم روانه کردیم رفت به پاریس بعضی فرمایشات بلو شده بود انجام بدهد بعد استراحت نکردیم و بعد دو ساعتی هم خوابیدیم از خواب که برخاستیم نماز خواندیم میخواستیم رویم دستل عرض کردند کالگه حاضر است آمدیم پائین دیدیم کالگه حاضر نیست رقیم به تیراندازی چند تیر شک انداختیم کالگه سر شدوزیر دربار ضمر الملك موق السوله نظر آقا خوان سالار شمس الملك ناصر همايون امیرپدر جنگ حید سلطان بصیر السلطه دو کاب بودند رقیم به دیتل پیرا سال دیتل را دیده بودیم ده مختصری بود حالا دو را پیرا سال شده است دوسه هوشل خیل خوب ساخته اند چشمة حکه دیده بودیم همان است و چند دکان هم بهلوی او ساخته و اضافه کرده اند اینجا به تیراندازی کوچک بود رقیم تیراندازی کردیم بقول عوام حکه مایه اماده بود هر چه انداختیم زدیم خیل هم حوصه مان تنگ شد بعد آمدیم نوبی گلری رای جبال خوردن دستخط احوال برسی محاب اشرف تابلک اعظم نوشتیم دایم حسن خلل مؤید خلوت برد خودمان هم سوار شدیم و آمدیم منزل راه خیل صفا بود در وسط راه پیاده شدیم آومیل ریادی



آمدند گفتند يك اتومبیل خیلی تند آمد و گشت . بعد سوار شدند و آمدی درین راه دیدیم صدق الدوله  
 پاشا ازاده ناصر المالك دست عهد یگرا گرفته سر بالا ایاده میباید حقیقتاً صدق الدوله از توجیه های  
 خوب ماست چیزی که خوش می آید این است که بدخای ما هیچ کاری نمیکند و مثل هم هست . خلاصه آمدیم  
 منزل رفیع جناب اشرف انابك اعظم دیدیم پیش میز بود بعد آمدیم باین بطریق و در رفیق توی چن ما  
 گردش کردیم یادایم گذشته را میگردید باختر آقا صحبت میبردید از ارات آذربایجان و غیره . بعد آمدیم  
 منزل بلزبك قنجان چای خوردیم ساعت هفت و نیم شام خوردیم در شام جواب نامه امیرالمطورا طریقی را  
 وکیل الدوله آورد امضا کردیم در ساعت هشت و نیم به تار هلاک تاریر ارسال است که دیده بودیم کمیدی بود  
 چندان خوششان نیامد در اکت دوم بر خاستیم آمدیم منزل چون شب دوشنبه بود آنسید حسین آمد روضه  
 خواهد و عهد خوابیدیم

• دوشنبه یست و به شهر رسید •

صبح بر خاستیم باز خوابیدیم و با همانند اخوان دیدیم در رفیق باین چهار خفه کلاس آب خوردیم و گردش کردیم تا  
 آخر بارك رفیق جناب اشرف انابك اعظم هم امروز احوالش بهتر بود آمدیم بالا تار خوریم چند تنگراف از طهران  
 رسیده بود ملاحظه نمودیم دکتر ادكاز تار مازندن آمده بود بحضور رسید دکتر لندی و میرزا ابراهیم خان بحضور  
 آمدند بعد فخر الملك آمد و روزنامه نوشت مهندس المالك هم قدری روزنامه روپ خواند ندیم السلطان آمد درس  
 همانرا امضا کرد نمودیم دو تاجیه چاپ آورده بودند از باریس یکی را وزیر دربار و یکی را ندیم السلطان خریدند  
 اسباب آهن و پولاد تراشی هم آورده بودند معلوم نشد که عکاسی را برای ما فرستاده باشد بکست کمپو نموده بعد  
 قدر نیم ساعت استراحت کردیم از خواب که بر خاستیم سوار شدیم وزیر دربار موفق الدوله و امیرپسر جنگ  
 همراه بودند بلوزی دربار محبت میکردیم رفیق از به بالا که وسطش مسطح بود اطرافش جنگل خیلی با صفای  
 آغاج و اسباب درو آورد غاشا کردیم چرخهاست که بدو اسب بسته اند نشیمن داشت که در و گردوی او نشسته  
 بود و چند داسی در جل داشت که در کال سهولت در و کرده دست و جمع میکرد و می شد خیلی خوب اسبابی بود  
 صاحب منصب سوار عالی که همراه بودند پیاده شدند امیرپسر جنگ سوار اسب بودند و وکلب ز اسب قدری بازی کرد  
 بعد آمدیم منزل چای خوردیم دندان ملن در میگردیم بگردش توی دایه های که نزدیک منزل کنل بارك است گردش  
 کردیم قدری اسباب خریدیم دیدیم جناب اشرف انابك اعظم انجدار اطاق بیار داشت و رفیق پیش انابك اعظم و ولایت  
 اعظم قدری محبت کردیم و معلم آمدیم منزل پیش از شام وزیر دربار آمد دندانان بلز در میگرد وکیل الدوله و سه  
 تنگراف از عین الدوله آورده بود جواب مفصلی خط خودمان نوشتیم ببلت دندان در دینوا انیم در شام بخوریم  
 فرستادیم وزیر دربار آمد و بلز فخر الملك آمد و روزنامه نوشت بعد کسر میون آمد صبر السلطنت هم بود بعد

• خوابیدیم •



• مکانی که در آن کلاس درس بود و در آنجا درس میدادند •







صبحت کردن تا وقت خواب و بعد خوابیدیم

••• (چهارشنبه غرة جمادی الاولی) •••

صبح از خواب بیدار شدیم و قیتم به آب خوردن جلو مساحت قدری و امر قیتم لاریتم به تیراندازی با تیر لاریتم و سید السلطان تدریجی کردیم نجیب اشرف الملک اعظم هم قدری تیراندازی کرد و کیل السلطه و سایرین بودند بعد قیتم قدری پایین تر از باراد هم گردش کردیم و آمدیم بهار خودیم بعد از نهار بقصر کاشی ایستادیم کردیم دور بین های عکاسی که عکاسی فرستاده بود دیدیم یکی را پسندیدیم دهان ساز آمده بود دندان را بشوید حیل ادیب کرد و بک و نیز کرد و رفت صاحب منصبان فرامه که بعد طرما کار و زول و مشق خطی بکنند به نجیب اشرف الملک اعظم بحضور آمدند همه اظهار التفات و احترام فرمودیم هر شخص تدریجاً رسید بر سر دایره و در سر حرات روس بحضور آمد بر نش و دخترش قدری محبت کردیم و رفتند حامی ناز کردیم و سو رفتیم رقیتم به تیراندازی سکیو سه چهار تا کبوتر زدیم بعد دیگر جیفستان آمدن سوار شدیم و رقیتم نگرش قدری گردش کردیم همراه حیل بسفا بود بعد آمدیم منزل سفارش غروب بود تمام خودیم و رقیتم هنوز این در تمش لال بازی بود قدری هم هوای ناز گرم بود مثل اینکه آدم توی حمام گرم بار خفته است جیمیت و بای هم بودیم توی محراب اشرف الملک اعظم و وزیر دربار حیرت انگیز و کمال و در بر محمد فرامه و بین اسامه نشست بود بعد از آنکه لال بازی تمام شد آمدیم منزل و شمعندت جا بودند خیل محبت کردیم بعد خوابیدیم •

••• (پنجشنبه دوم جمادی الاولی) •••

صبح بر حاشیم و رقیتم برای آب خوردن آب خوردیم میرزا ابرهم خان دگر بود گردش کردیم • بعد منبر پاشا سید کیر غنی منبر پاشا آمد با او قدری محبت کردیم و رفت • بعد نهار خوردیم و دولت و نیم ظهر گشت رخیم به کار و زول بنی اسب سواری و مشق خطی جیمیت زیادی بودند دسته موزیک بود مارش ایران زدند مردم همه فریاد و بول شاه و بول پسر میکردند بنی زنده باد شاه ایران و بلند باد مملکت ایران حیل خوب پذیرائی میکردند حقیقتاً فرامه حایل امایل هستند و دوست دولت مامعته بر سر فالقرو که بازی و دخترش بودند منبر پاشا بفرمانی بود دختر دوسه هزار نفر مردوزن بودند صاحب منصب های خطی و دست سوار آمدند دست دهنه اول و دهنه دوازده • بعد بطور ماریج بعد چهار خط دوره نبردند بعد به تاخت یکگیت از اطراف یکگیت از این طرف میآمدند از وسط هم میگشتند بدون اینکه بهم بخورند حیل حیل در مشق میکردند خیل خوششان آمد چیزی که با دوسال قبل تفاوت داشت دوسال قبل پانزده حلقه همراه بر میداشتند ولی امروز حلقه نمود ششبار بازی کردند اسبهارا از دیوارها بک گشته بودند کتک دوید و چهار چهار میراندند خیل تخلص داشت و خیل خوب مشق میکردند سببه نفر سوار بودند بعد از اقام مشق آمدیم منزل

— (صاحب منبر) —



••• سوارخانه در حضور منبر پاشا و تیراندازی در کتک و بول •••



صاحبان سواران صاحبان برارسانی بودند . و قسم تیراندازی می چهل فرامک تقدیم بردیم از  
فخر الملك هم بردیم . بعد رقیم به بازی می شو یعنی اسب های کوچک که در روی صفحه با حرکت چرخ  
میدویدند و بازی است سیف السلطان بود تماشا کردیم بعد آمدیم کتاب فروشی بود چند جلد کتاب خریدیم  
و آمدیم منزل شاهرا از همه شب دیرتر خوردیم چون عصر نان خورده بودیم با چای این بود که شاهرا در حورده  
مذازشاهم تا نصف شب نشستم و بعد خوابیدیم .

#### • ( جمعه جمادی الاولی ) •

صبح برخاستیم بادت مصوله که در آب خوردن است چای و نان نخورده شکم گرسنه رقیم به آب خوردن  
و حرکت کردن بعد از آنکه آب خوردیم و گردش کردیم جناب اشرف انامک اعظم هم آمد خیل با انامک اعظم  
راه رقیم و صحبت کردیم موسیوسین هم آمده بود از تخم گل ها بیکه خریده بود عرض کرد مینطور صحبت کس  
رقیم تدرک ها و غنا کردیم یک عطر دین بیک مگشتراس و مرد و چند ساعت خریدیم و گردش کرده  
آمدیم منزل با قوام السلطه و سعد الدوله بعضی دستور العمل ها و فرمایشاتی که داشتیم دیدیم در این بین  
نظر آقای بنی السلطه آمد عرس کرد موسیوسین بود را که حوسه بود آمده است برارسانی دو تا تو میل را او  
خریده بودیم فرمودیم باید آمد مشرفا شد عرض کرد شش ساعته ارباب رس با تو میل آمده ام که از راه آهن  
اکبر رس شد آمده بود ربار رس با شما حد خود من رقیم باین دیدیم همان تو میل را که سابقاً کورس کرده و گرد  
وده بود سوار شده آمده ترکیب غریبی داشت خیل شیه بود کشتن های تریل داور و ریخته است دارد دستور عمل  
دادیم برای مامم تو میل سازد تا مین داشته باشد که بتوان کالک های دیگر را هم و است شمس مشرفا هم فرمودیم  
بر و دیار رس بکار خانه سریل دستور العمل لازم را برای امام تو میل بدهد بعد آمدیم بالاها خوردیم حوراد و ورق  
غریبی شد و باران شدیدی بارید دیگر سوار نشدیم بعد از چهار قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم آمدیم  
باین گردش کردیم عرض کردند سبناکراف اینجا است دیدیم با نور اما است مثل هانکه در کارلسباد دیده بودیم اگر  
میدانسیم اینطور است غیر رقیم یک بیارد کوچکی هم اینجا بود با چند جهان نمای کوچک بیاردش پناه داشت جناب  
اشرف انامک اعظم بازی کرد تماشا کردیم بعد آمدیم منزل فخر الملك را دیدیم رسیدیم چرا میامد به عرض کرد ما حورام  
خوب نیست شواله بودی باید حلاصه شام خوردیم و بعد از شام رقیم تارکندی بود و درده که تمام شد برخاستیم و  
آمدیم منزل ساعت یازده بود یک ساعت هم منزل نشستم و بعد خوابیدیم .

#### • ( شنبه چهارم جمادی الاولی ) •

صبح از خواب برخاستیم نماز کردیم و دوباره خوابیدیم بعد از خواب که بیدار شدیم بادت هر دوه رقیم به آب  
خوردن سه کلاس آب که تمام شد و امیزی رقیم پرنس و الفروک هم آمد قدری صحبت کردیم عرض شد و



ام کدر مناص از ربار رس





رفت که برود به بطر بورخ چند نفر از مردمی هم که بودند آمدند عکس ملرا انداختند ماه را به میرفتیم بدر قتم  
 بحمام حمام خوبی بود از حمام که بیرون آمدیم آمدیم منزل تبار خوردیم بعد از تبار اسراحت کردیم بعد بر حاسه  
 نماز کردیم جناب اشرف ابابک اعظم را خوانستیم کار داشتیم معلوم شد بگر دش رفتند رفتیم باین قدری کردش  
 کردیم جناب اشرف ابابک اعظم هم آمدند ما اگر لاری میگردید ما هم میگردیدیم بدر قتم به تبار اندازی چند نفری  
 به تبار انداختیم بعد سوار کاسه شده آمدیم جناب اشرف ابابک اعظم وزیر دربارش ما بود در قتم طرف جنگ  
 اطراف بوا کردش کردیم و خرجی نمودیم آمدیم منزل جانی خوردیم و رفتیم باین قصر الملک و سیف الملک و به نایق  
 الدوله و حاجب الدوله هر امانه بودند و بیاده خیل را در قتم نوی خیال کردش کردیم در این بین راه آتی آمدیم به تبار  
 سدایگر دخیل نمائند داشت همینطور کردش میگردیم بگر نری تبار و در تبار و بخت میگردیم بدب بگر دیگری  
 باد و تفریح آمدند دهانی بودند با و قدری بخت کردیم دو عمراری هر دو مر حب فرود و بخت چهاری هر دو بخت  
 دادیم بعد از تبار جمع شدند همه آنها فخری بک عمراری اسد زار به دو سنگ جیل برنگ و دو سنگ که چن  
 سنگهای برنگ سنگ که چن بگری میگردید سنگی عمراری بودند در حراحت کردیم و رفتیم به تبار و به تبار  
 خوردیم و هشت رفتیم تا نقطه امشب در تبار حقه بازی بود و نشستم هر چند در آمدت همه را دیدیم و به تبار  
 حقه بازی ندیده بودیم کارهای عجیب میگردیدند و ما و ماغت بنصف شب مانده و دیدیم و نشنا کردیم حد آمدیم  
 منزل و خوابیدیم •

§ — (بکنه بعم حمدی لاولی) § —

صبح رحیم حدث معلوله تبار و در تبار و رفتیم و کردش کردیم در تبار تبار تبار تبار تبار تبار تبار تبار  
 مور آمد جانی خوردیم در تبار آمد فرمودیم و به تبار و به تبار و به تبار و به تبار و به تبار و به تبار و به تبار  
 در مرگ که در دو روز سال فتنه در تبار شرفا بخت بود و او را دیده بودیم بحضور آمد چند حد که تبار  
 مصداق خودش که احوال انوشا کثافت در تبار و شرفا بخت که پیدا کردیم و صوت تبار آمد در تبار که تبار کردیم  
 و در تبار و در تبار کردیم و قدری با و بخت فرمودیم وزیر مختار التمام بود و در تبار و در تبار و در تبار و در تبار  
 قدری اسراحت کردیم تبار که دهانی مدرسه نوزائیم Nogenlaise فریب بست هر آمد و در تبار و در تبار و در تبار  
 زوالا خانه و بناسنیک بازی کردیم تا شامت صبح و خمس را آورده بیاختند حین خوب مری کردیم و در تبار  
 خواندیم و سوار شدیم جناب اشرف ابابک اعظم امیر تبار سنگ در تبار و در تبار و در تبار و در تبار و در تبار و در تبار  
 مار تیل و ویم چون بود و در تبار و در تبار و در تبار و در تبار و در تبار و در تبار و در تبار و در تبار  
 دونه و در تبار و در تبار و در تبار و در تبار و در تبار و در تبار و در تبار و در تبار و در تبار و در تبار  
 که کاشی ای بود جانی را میخواستیم میگرد و وی این سر ما جی اسد زار و تبار هم حلی کردیم که گریخت



تنگیایش را میاور و میانداختیم بعد از تفرج برگشتم بمنزل وزیر در موق الدوله و حاجب الدوله و ندیم السلطان  
امروز چهار ماهمان میوسیمون هستند و از صبح رفته اند خانه سیمون و هنوز که ساعت هفت است مراجعت نکرده اند  
وزیر در موق ساعت آمد با تو میل آمده بود هیچده فرسنگ راه را یکساعت آمده بود موق الدوله و حاجب الدوله  
و ندیم السلطان را راهنما آمد بودند یکساعت عقب تر رسیدند زیرا که راه آهن در استانیون ها معطل میشود  
خلاصه قدری توی بارگ گردش کردیم و رقیم تیر اندازی از جناب اشرف آتک اعظم چند مرتبه در بسته بودیم  
بعد آمدیم اطاق خودمان شام خوردیم و رقیم به کار کندی بود دو رده بازی شدی نماند نبود بعد از انعام  
آمدیم بمنزل و خوابیدیم (۵)

§۰۰ — (۵) §۰۰ ( دو شب ششم جمادی الاولی ) §۰۰ —

امروز چهار ماه را باید به مار تیل برویم صبح و غنیم رقیم به آب خوردن و هوا هم خیلی سخت گرفته بود موق الملك بود  
قبجان اول آب را که خوردیم هوا بنای بایدن گذاشت اول غنوا ستم برویم زیر کاری حیداران شدت کرد مجبور  
شدیم و رقیم دیدیم جناب اشرف آتک اعظم هم اینجا است قدری صحبت کردیم دم دکانها را میفرستیم تا در آن قدری ساکن  
شد آمدیم بالا چلی خوردیم آتک اعظم هم رفت حمام دوش زدند اطباء را گذاشته اند دوش آب گرم بپاش رادوش برند  
بعد آتک اعظم آمدند سوار شدیم رقیم به مار تیل جناب اشرف آتک اعظم موق الدوله امیر مهادر جنگ اما  
در کالنگ بودند وزیر دربار حال نمائنت نیامده بود هوا خوب بود سر کالنگ را باز کردیم و میرقیم راه خیلی  
باصفا بود اطراف سبز و خرم و گاهی جنگل دیده می شد بعد باران گرفت بدست سر کالنگ را ستم رقیم تا رسیدیم به  
مار تیل پیر ارسال که اینجا بودیم مار تیل را ندیده بودیم فقط و بتل را دیده بودیم خیلی شبیه بود به بارگ لازسکی  
و روشی هوشی های متعدد دارد گری سر پوشیده داشت از بلور اطاق بلیاره و سالون خوبی داشت اطرافش را  
از چوب منبت ساخته بودند خیلی قشنگ بود در بارگ گردش کردیم عکس زیادی از ما میانداختند ما هم چند شبته  
عکس انداختیم بعد آمدیم نهار خوردیم چند کارت پستال هم بطهران نوشتیم بعد آمدیم باز قدری گردش کردیم اینجا هم  
آب معدنی دارد که مردم میبند میخورند که رای کلبه مع است اردکان های حلو چشمه حوض اسبابها خریدیم گردش  
کردیم ساعت بعد از ظهر سوار کالنگ شدیم و مراجعت نمودیم اطراف راه جنگل و حوض و اشته ها داشت  
چون جنگل های فرمداغ و طوالش خیلی هوای خوبی بود آمدیم تا رسیدیم بجائی که راه شسته تقاطع میکرد راه آهن را  
زنی ایستاده بود در ایاز نمیکرد کار راه آهن نیاید مایاده شده گفتیم دروا باز کن مایاده بیایم رد شویم دورا باز کرد  
مایاده گفتند همراهان هم پیاده شدند تا کالنگ ها هم آمده بسرعت گذشتند که ترن آمد و رسید ما در پنج شش  
قدمی ایستاده و نماندیم کردیم حقیقتا مثل دیوئی که سابق میگفتند تنور میکشیده از توی جنگل پیدا شد و آمد  
مثل برق از جلو ما گذشت حبل مویب و غاشائی بود حد ما هم سوار شده آمدیم منزل در بارگ جلو منزل گردش

( کردیم )



( عکس از شریف الدوله )



( عکس از ویست و حوض ( امر مایاده بیاید ) )



کردیم و آمدیم بالا تا کردیم شام خوردیم و رقیم به ما آمد از نمانشای ناز آمدیم منزل و خوابیدیم

(۵) — ( شب هفتم حدی الاولی ) — (۵)

صبح برخاستیم تا نزد خاندیم و تا همارا خوابیدیم و بر خوابیدیم ساعت هفت بود که وحاشیم رقیم به آب خوردن آب خوردیم و حلی راه رقیم جناب اشرف الملک اعظم هم پایش و آمدیش با محبت کردیم و رقیم به تیر اندازی به شاه هانی که گذاشته بودند ملک ادا کنیم و نذر بندی کردیم شخص شکاری روسی آمده بود اسباب عکاسی آورده بود میخواست عکس ما را بدارد و نمیتوانست هر از گشت عکس ادا کند حد آمدیم بالا بهری خوردیم بعد از نهار قوام السلطه و سعد الدوله و بین السلطه را خواستیم صبحی فرمایشت ما فرمودیم و حد خوابیدیم از خواب بیدار شدیم و رقیم پایش امر و رو هوا حلی سرد است مثل زمستان شده از در دهانیکه این روزها آمده حلی هوا را سرد کرده است قدری نوی پیکر گردش کردیم و رقیم در مسافره قدری آب - خریدیم و آمدیم بالا حاشان قدری کسل شد و زیر در آمد دید الحمد لله تب داشتیم اما حلی کسل بودیم کاغذ زیادی بنهران برای حکام و سایر بزرگان السلطه نوشته بود آورد همرا خوانده همه گذاشته دادیم جناب اشرف الملک اعظم فرستاد نزدیک غروب آفتاب اعظم آمد مشیر الملک را که خواسته بودیم از بطر و روح آمده بود محصور آورد فرمایندی که فرموده بودیم تمام آهارا بر من رسانید تا یک ساعت از شب گذشته آفتاب اعظم بود و محبت بیکر کردیم مشغول شدیم حالتان بهتر شد حد شام خوردیم صبر السلطه و سایر همون بودند حد ارشاد هم تا نصف شب نشسته بودیم و محبت میکردیم بعد خوابیدیم

(۵) — ( چهار شب هشتم ) — (۵)

صبح برخاستیم دندان هم میخورد و درد میکند ما هم عبادت کرده ایم و راه میرویم میرزا ابراهیم خان دکن آمد بد زبانی دندان درد میکند ما هم تحمل داریم دندان هم کمی درد میکند از بابت این آب است که میخوریم حد رقیم پایش آب خوردیم و راه رقیم و گردش کردیم جناب اشرف الملک اعظم آمد رقیم تیر اندازی قدری تیر اندازی کردیم بعد رقیم درد کتاف قدری اسباب خریدیم دگر شیدرو غیره بودند محبت کردیم آمدیم منزل نهار خوردیم بعد از نهار استراحت کردیم از خواب که برخاستیم که گه خوابیدیم و سوار شدیم هواها بر و رو هوا حلی بد است سرد واران مبار دو ما هم کسل هستیم برای آنکه خودمان را مشغول کنیم سوار شدیم الملک اعظم مشغول کاغذ نویسی طهران بود ما سوار نشدیم صبر الملک سیم السلطان امیر بهادر جنگ نامدار کالگه نشسته بودند محبت میکردیم رقیم نازیدیم به جنگ کاح حیا از حلی باستانی داشت پیاده شدیم قدری پیاده راه رقیم هوا هم که گلران میامد حلی با سواد گردش کردیم باز سوار کالگه شدیم نازیدیم منزل شام خوردیم ساعت هشت رقیم به ناز آمدی و داری کردند نمانشای کردیم حد آمدیم منزل و خوابیدیم

— ( شب نهم ) —







۵۰۰- ﴿﴾ ۵۰۱ ﴿﴾ یکشنبہ و از دم جدی الاولی ﴿﴾ ۵۰۲- ﴿﴾

ساعت نهار چند کاهه شد به هوا و گرم بود اما دریا لطمه سالامو دیدادند به قدر یک ساعت ماندیم تا بارها را از  
رماهن بکشتی حمل نمایند کشتی انگلیس حاضر بود که مارا بر دسیر هاروین وزیر مختار انگلیس و علا السلطه حاضر بودند  
بحضور آمدند کاپیتان کشتی هم بود رفیق و شنیدیم به کشتی اول که از سندر وارد دریا شدیم قدری مارا گرفت رفیق توی اطاق  
دراز کشید به آفتاب در حین روضه خواند فخر الملك و سیف السلطان و سایرین آمدند همینکه قدری آمدیم یک وقت  
دیدیم وزیر دربار آمد که جوهر سرگهرا بدید بنصیر السلطه و صدق الدوله و حاجب الدوله و ندیم السلطان افتادند  
آمدیم بیرون دیدیم صدق الدوله بنصیر السلطه خیل احوالشان بهم خورد به محالیکه روی صندلی افتاده بودند گفتم  
عکاس باشی عکس آنها را انداخت اسم این حکمتی و یکنور یا است کشتی خیلی عالی خوبی است  
چندین اطاق دارد دو کشتی جنگی هم در اطراف کشتی ما اسکرت میکردند یک ساعت و نیم روی دریا که آمدیم  
به بندر دور رسیدیم نزدیک به بندر از کشتی های جنگی احوال برسی نمودیم اظهار مرحمت ملرا بنوسط بیفیل  
نمودند از کشتی های جنگی بنای شلیک و آگاه دارند و چندین تیرونپ انداختند آمدیم به کرسیدیم به بندر بر قس  
آرتور Prince Artur و ورد کیت Lord Kietor و کنتل هون Colonel Hon و لاجه Lagge و اجزا  
بچه و حاکم شهر و غیره استقبال نمودند دوست سرباز که یکت بالاسهای ماهوت گل و یکت  
هم سرباز بحری بودند دو طرف راه کنار دریا صف کشیده بودند دست موزیک سلام ایرانی زد از جلو آنها با  
برس گشتیم آمدیم ماهوتل که منزل ماست در سالون شاهزاده دوک و سایرین را معرفی کرد ماهه جناب اشرف  
آبک اعظم و وزیر دربار و سایر هم را همان خودمان را معرفی کردیم بعد برنس رفت ماهه نهار خوردیم باز  
دو تا خان مرد بیکر در طور بود نهار را خوردیم چون دینیب درست نخواهید بودید خوابیدید جناب اشرف  
آبک اعظم راه فرمودیم برود بکشتی های جنگی که با ما اسکرت میکردند از قول ما احوال برسی کنند  
دو ساعت بغروب مانده مراجعت کردند ما هم چای خوردیم نماز خواندیم و سوار شدیم و رفیق بگردش وضع  
عمارتهای آنجا خیلی اختلاف دارد ما سایر جاهای حرکت اغلب دو طبقه است و از دو طرف راه پله دارد شبیه  
است عمارتهای ایرانی جلوه ماری هم ما بچه و گل کارهای نقش خوب داشت فته های خیلی محکم ساخته اند در  
بالای پله و کمره های طرف دریا جناب اشرف آبک اعظم عرض کرد بجای نهار شبیه است مثل این پله ها  
هم در سید دیده بودیم یک فته کهنه بود گفتند مال هزار سال قبل است و حیکه شهر دزد خودش دوک نفعین  
علیجه داشته این فته مال آدوک بوده است تا بعد از مغرب گردش میکردیم بعد آمدیم منزل اطراف راه هه  
مردم اظهارت داشت میکردند و هورا میکشیدند و زنده باد پادشاه ایران میگفتند شب راه شاهزاده آمد بلما  
شاه خورد سایرین هم در اطاق خود نشسته بودند بعد از صرف شام خوابیدیم

•) — (دوشنبه سپرده) — •)

مسیح از خواب برخاستیم دریاچه متلاطم است و خیل تماشا داود باینکه جلوساطی ماسقف آهنی مانع است از  
 درست دیدن دریا ولی باز هر قدر که بیجا و غمناک است تماشا میکنیم و خیل باصفا است ساعت نه لباس پوشیدیم و  
 آمدیم پلین لرد در حاکم شهر دژ و اجزا بلده حاضر بودند خطابه در تبریک ورود ما و اتحاد دو ملل ایران و  
 انگلیس خواندند خیل اظهار خوشنوقی کرده بودند از ورود ما ما هم جوابی اظهار امتنان ندادیم سپهر اردین  
 وزیر مختار انگلیس ترجمه کرد آنها هم تشکر کردند بعد آمدیم زن حاضر بود بایرنس رقیب و نشینم پرنس و جناب  
 اشرف الکابلت اعظم و وزیر دربار و امیر بیادر جنگ و موثق الملک و سیف السلطان و امین حضرت و آقا سید حسین و  
 صبر السلطنه درواکشی ما بودند این درواکشی های انگلیس مثل سایر جاها نیست که همه دیگر را بداند تا این درواکشی  
 مانواکی نمیتواند رفت مگر اینکه ترن بایستد آدم برآید شود برود و الا نمک نیست حیل هم نمیبرد ساعت هشت  
 فرستگ میرحیم اتماسر مان کج رفت و خیل خوب بود ایران هم میآید اغلب جنگ و سبزه و جوی و اطراف  
 راه دیده می شد از بعضی نخل ها گذشتیم درخت های البالوی زیادی دیدیم که متصل بهم گشته بودند مثل خزانه  
 که درخت را خزان می کنند خیل قشنگ بود کوفته های زیادی در صحرای مجرب بدند همه سفید داغ کرده بودند و  
 نمره گذاشته بودند آمدیم در ساعت ظهر وارد لندن شدیم اول که آدم شهر آمدن میرسد خانه هادو طبقه است  
 بعد که هر چه داخل شهری شوند طبقات عمارات زیاده تر میشود آمدیم به تلوار دگاو شدیم نواب پرنس دگال  
 و لیچد دولت انگلیس با اغلب از رجال دولت انگلیس حاضر بودند بیاده شدیم نواب و لیچد آنها را معرفی  
 نمود ما هم همراهان خودمان را معرفی کردیم کالکهای دولتی حاضر بود سوار کالک شدیم بافتی و لیچد  
 آمدیم منزل منزل ملا منزل سابق پادشاه صفا حالا لیچد منزل دارد قراوداد ما در محارت بسیار خوب و پارک  
 باصفائی دارد قدری باولیچد نشسته صحبت کردیم بعد ایشان رفتند ما هم نهار خورده بعد از نهار خوابیدیم  
 الان که شش ساعت بعد از ظهر است و باران میآید و کم خیل دارد هوا از پیشود مشمول توفیق و شجاعت طهران  
 حسین فخر الملک و اخشیتم و فرمودیم روزنامه را نوشت بعد وزیر امور خارجه انگلیس آمدند و محاور  
 کردها آمدند و شرفیاب شدند ساعت یازدهم بیدار بودیم به یو ککام پادشاهی میسر و لیچد حسین شده فخر الملک  
 دوریکه رکن کسویل می آمدیم همه داشت که سراسیمه نشدند و داشت وی او بوده حواسته بود با خودش  
 بیآورده گاو موسیوینی رئیس هتل گفته بود من الان بیده هم شاه رسیده فخر الملک که آمده بود به کار دیده  
 بود چه دان ترسیده ما هم را ما قادیان لباس رسمی داشت هر قدر حواس عصب و درد فرمودیم حکایت  
 فخر الملک هم رفت لباس پوشیده همراه ما آمد رقیب به یو ککام پادشاهی میسر و لیچد بود صدر عجم دولت انگلیس هم در  
 چهاران زوال دورن سپهسالار زوال کچیر و وزیر امور خارجه اعلی و وزیر امور حال هادو فخر الملک هم





آمرق رو برو نشسته و غافلانه بود فلشما بگردیم و لیمه بر خاست و نطق کرد قتی سلامتی ما خورد موزیک  
هم سلام ایرانی زد بعد ما بر خاستیم ما هم سلامتی اعلی حضرت پادشاه انگلستان و ولیمه جام شرفی خوردیم و  
بعد از شام آمدیم در بالکن قدری گردش کردیم از در بر لب سیالار و تزارال کنجبر که مأمور جنگ ترا سوال  
بوده اند تو ابولیمه آوردیم معرف کرد بر لب بر مریدی است از احوالات ترا سوال صحبت کردیم از قرار که  
عرض کرد اراضی ترا سوال خیلی کم درخت است و جنگل ندارد که مویت بلندی زیادی دارد بقاعده باید شبیه به  
اراضی مشرق زمین باشد چیران و سایر ذر و اراهم سر می کردند با همه آنها احوال برسی کردیم و صحبت فرمودیم  
بعد خدا حافظی کرده آمدیم منزل و استراحت فرمودیم

۱۰۰ - ( ) - §۵۰ - شنبه چهارم جمادی الاولی §۵۱ - ( ) -

صبح برخاستیم بعضی نوشتجات بطهران نوشتم ساعت یازده باید برویم بیازدید تو ابولیمه جناب اشرف آباد  
اعظم آمدیم بیازدید خانه شان خیلی نزدیک منزل ما بود جناب اشرف آباد اعظم و علاء السلطه همراه ما بودند  
رفیقیم شنبه مدتی صحبت کردیم بسیار مهر بآن خوش صحبت هستند دو تادندان قبل در اینجا دیده شد که هر یک سه ذرع  
طول داشت و قطر شرف قدری در عرض بود پس آقاخان محلاتی از هندوستان تعارف فرستاده بود تا امروز دندان قبل  
باین بزرگی ندیده بودیم بعد آمدیم منزل صدر اعظم دولت انگلیس و بعضی از ردها آمدند بحضور خیلی صحبت کردیم غلام  
وزرای محترم دول خارجه که در لندن هستند محصور آمدند میان وزیر مختار های یکی سیاه رنگ و دوزر مختار هندی بود  
از دندی بدو که رفتی هم محصور ما آمدیم مرد پیش سفید خوش روئی بود با همه اظهار تققد و احوال برسی فرمودیم بعد  
مرخص شدیم و قدم ما هم تبار خوردیم بعد از تبار قدری استراحت کردیم و قتی میخواستیم بخوابیم هوا صدای غریبی  
کرد در بعد و رقی شد باران شدیدی بارید از خواب که رخستیم کاسه حواسیم و رفیقیم غلام توم مادام توم اسم  
یکری است که این حاره را خریده و موزه درست کرده است و جدا گدار بخت کرده است بشرط اینکه همیشه اخبار را  
در سب بگردد و از نام مادام توم محمی نمایند که اسم او باشد خلاصه رفیقیم غلام توم جمعیت زیادی جمع شده بودند  
از کالسیک پیاده شده و وارد شدیم و از بهای اوراق قیم طیفه دوم عمارت سلاطین قدیم انگلیس را تا بحال تمام ساخته اند از  
موم اغلب ارسلاطین روی زمین و در حال معروف بزرگ دنیا را از موم ساخته اند و هر یک از موم معلوم نمیشود آدم است  
یا موم مگر انسان بدقت مدتی نگاه کند و به چشم حرکت هستند و وقت بداند که از موم ساخته اند خیلی خیلی خوب صورت  
کرده اند اسباب جبروت میشود جنگ ترا سوال و جنگ شمشیری را طوری ساخته اند که فی الواقع مثل این بود ما  
خودمان در آنجک محصور داشتیم اینطور مجسم کرده اند صورت خود ما را هم ساخته بودند ولی چندان شبیه نبود  
صورت شاه شهید را هم عرض کردیم و دیده است خواست کردیم عدد آیسازند و بگذارند که در اینجا یادگار ماند خیلی  
گردش و فلشما کردیم و بعد آمدیم پیش منی نشسته بودند غذا می خوردند که شنبه به نرسش و دوسه خرب بود دو







ارای در دسره در گردودار حوالها گشتیم از کشتی های طرف شایک وب کرد دور فیم نوی کشتی بادشاه بسیار  
 کشتی حوی و یکصد درع طول و سوهج درع عرض داشت جلی فشک و مرمر و مالی بود علیا حضرت ملکه  
 و دخترش هر دو کشتی اینده بودند ملاقات شدند دست دادیم و رقیم نوی طاقی نقسیم قدری هجبت کردیم بعد  
 آمدیم بر بالای کشتی تبار حاضر کرده بودند تبار خوردیم قریباً بیست درع طول این تبار بود علی حضرت  
 پادشاه و ملکه و دخترشان و ولیعهد و پرنس و بعضی از رجال دولت بودند همراهان ما هم اگر چه همه مدعو بودند ولی  
 بعضی ها نیامده بودند اشخاصی که بودند جناب اشرف ابابک اعظم و سایرین دکتز ادکل دکتز لدی همه  
 سر نیز تبار خورده علی حضرت پادشاه بر خاسته بسلامتی مانت بردند و نطق در اتحاد دولین  
 و تشبیه و تشبیح از آمدن ما به انگلیس نمودند ما هم بر خاسته نطق کردیم و تمام شرفی  
 بسلامتی ایشان خوردیم حبیبی خان قواب ترجمه کرد بعد بر خاسته آمدیم بالای عرشه کشتی علیا حضرت  
 ملکه عکس ما را انداختند بعد عکس مخصوص پادشاه هم آمد عکس ما و پادشاه و ملکه را انداخت  
 یک عکس کر و پیم از ما و پادشاه و همراهان انداخت حقیقتاً پادشاه خیلی مهربان و خوش رو هست قدری مهربانی  
 کردند که مانع ندارد خیلی خوش وقت بودند از ملاقات ما هم از اینکه الحاقه احوال پادشاه خوب بود و عمل  
 بدی که کرده بودند بی خطر گذشته خیلی اظهار خوشوقتی کردیم ولی برای اینکه پادشاه خسته نشوند بر خاستیم باز  
 پادشاه و کار مشایعت کردند و از کشتی ها از بنای شلیک توپ را گذاردند آن کشتی که با ناپلیون در سابق جنگ کرده  
 بودند و اتولی کشتی انگلیس بوده و امیرال معروف انگلیس ردلسون در او بوده است همینطور نگاه داشتند اما  
 پیش کشتی های جنگی حایه هیچ است در حقیقت توپ سر داشته توپیی که توپ را آتش زده بود نوی توپ آتش  
 مانده بود همیشه کبته باروت را گذاشته بود در رفته و توپیی را بکلی معدوم کرده بود حلامه آمدیم تون حاضر  
 بود پادشاه و دایع کرده نقسیم به تون و حرکت کردیم ولیعهد و پرنس آرتور و مونتق الدوله و قهر الملک پیش ما  
 بودند مفارن غروب وارد منزل شدیم شام خوردیم بعد از شام فخر الملک و آقا سید حسین پیش ما بودند سایرین  
 هم بودند

(۵) - (۵) (بخش پنجم شانزدهم جلدی اولی) - (۵)

صبح رحیم رحمت پوشیدیم و آمدیم یائین ولیعهد آمدند نقسیم قدری هجبت کردیم چون علی حضرت  
 پادشاه کل میرود و حکومت آنها هم ولیعهد است برای پذیرائی پادشاه باید بروند خدا حافظی کرده رفتند  
 بعد آمدیم اطاق دیگر (ردلدان) و در امور خارجه انگلیس آمدیم قدری ساعت نقسیم مطالبی که داشت اظهار کرد  
 حسین قلی خان قواب ترجمه میکرد حد و زرا امور خارجه رفت رؤسای بگرا جسدی بی بحضور آمدند خطابه  
 داشتند حواله دویک حبه از مصلایم که جای خطابه بود تقدیم آورده بودند کلاه های ضربی داشتند مقنن از عجب

چند داشت یک چیز سفیدی و دلائی جاکش ز یک عربی بود آه و فسد هم بیم کمر حمله کرد و یکدست  
 حمله کردیم آنجا و پیش سفیدی دارد زشت بود و اجزا هم بودند و معرق شدند و در توپ بود یکی توپ  
 کوچک که هر دفته سیصد تیر می انداخت گلوله اش قریباً بقدر خشک سارینی بود و بگر گویا بود  
 بود و قدری کوچک فشک بود که هر دفته دویست تیر می انداخت یک نفسم توپ دیگر هم بود و در دفته  
 بود از توپ ما کیم کوچک خود مان چند تیر انداختیم بعد رقیم نکلر حاکم الکتریک که گویا در سیصد  
 این کوئی که ماسی پنجم ساخته میشود هفت عمل می کند تا گویشود یکجارتیم کسبه نوی ... می کرد  
 یکجا اورا ملامت میکردند باطلای سفید هم را بدقت نشان کردیم بعد رقیم بمبارت خود را ملامت  
 پس هایش و اجزا سفارت هم بودند حقیقتاً علای السلطه خیلی نوکر قابل خونی است و از همه ...  
 هجبت تبار متصل تیر کرده بود خوردیم بعد از تبار محض خشک و اسباب هادو کارخانه هلاک کرد  
 معروف انگلیس است آورده بودند سه چهار خشک خریدیم یک ساعت هم علای السلطه پیشکش کرد  
 میزد و یک تصویر مرحوم محمد شاه را هم آورده بودند قلی بود و خوب کشیده بود تاجهار ساعت از ظهر گذشت  
 آنجا بودیم بعد آمدیم یائین عکاسی حاضر بود عکس ما را انداخت بعد سوار شدیم و آمدیم بمساره که ...  
 و بعضی درست میکردند و می فروختند بعضی اسبابا خریدیم و گردش کردیم این مسافره چهار طبقه است  
 و دریم در گر ها کار میکردند تمام دکان ملو بود از اسبابای مطلقه و بعضی که قهوه ...  
 آنجا می رفتند بعد آمدیم بیرون جناب اشرف ابابک اعظم مرحوم شد که پرو بخانه وزیر امور خارجه ...  
 عمار انگلیس وارد کینتر بودند آمدیم منزل حد از ساعتی شام خوردیم و تاز خواستیم پرنس آرتور ...  
 نه رقیم و عیدیم اول که وارد شدیم پرده افتاده بود پرده که بالارفت دورای جنگی میداشت و پیم ...  
 کرده بودند و این ... که حقیقتاً نقل داشتند و شمل بازی شدند خیلی ...  
 دو قهره از ایشان که محل حیرت بود دو احمایم و پیم من جمله یکی در حیره و یکی در رشت و حیره ...  
 خودش گرفت آن دود خرد بگر حلقه آویزان شدند و مدتی چرت بخوردند و تاز ...  
 بود یک بازی دیگر بازی از دخترها آویزان شد و دود دست خودش را کرد هر دوش یکی از دخترها آویزان  
 شده انواع مطلق هازند بدون اینکه دستش خم شود مثل این بود که بجوی و بجه شد و رفت یکسره ...  
 انواع بازیها کردند پرده افتاد بعد انواع بازیها آورده اسب مرمری بلفشک مدعو بود و سوار یک  
 رقص میکرد و دستش خیلی بزد با خشک و بزرگ انواع اسباب حرکت عرب و عجیب کرد و سوار سیه بازیها  
 آمدند حرکت عرب کرد که کابیه بود و لو سید سوار شده و در جلی مقبول بود بعد ایلا و سوغه عربی های  
 قدیم را نمودند خشک انداخته ادم را برده کردند و سیه آتش رده شد یکدفعه رودخانه آن جاری شد و







۰۰۰— (۱) — (۵۵) شنبه مجیدم جادی الاولی ۵۵۰— ۰۰۰

صبح برخاستیم لباس پوشیدیم بعضی تنگ ها از کارخانه ریشا و غیره آورده بودند ملاحظه کرده چندتا خریدیم  
توقت چهار مشغول بعضی کارهای شخصی بودیم بعد از چهار خوردیم بعد از چهار هم قدری کبابی خواستیم بعد از  
خوابی برخواستیم سه ساعت بعد از ظهر باید به نوز و در دو ساعت به رفس آتور آمدن کالک ها حاضر شد سوار  
شدیم حاشا شرف التام اعظم و در دربار و سایرین هم بود در نیم نرسیدیم که روز عصر و سوار شدیم به ساعت  
بر اقامت مضافت دارم و نیم نرسیدیم و نوز و شهر کوچکی است یارک و قصر ملکه هم همین اسم و نوز و موسو است  
قلعه دارد دیوارها تمام از سنگ است عمارت هم دو بلندی واقع است منظر بسیار خوبی دارد منظره مرحوه ملکه هم  
در همین جا است اول در نیم نرسیده ده گلی حفره حفره ده بود که ششم سرفر چهار گوشه منظره ملکه چهار  
جسمه از مرمر بود یکی حضرت سلیمان و یکی داود و یکی دابیل و یکی حضرت زکریا و یکی قریح هم مجسمه از مرمر  
بود که صورت ملکه و رفس آتور خواستیم بود در نشاء شب منظره هم قریح و رفس آتور مجسمه خودش را بدختر  
کو چکش ساخته بودند تمیل آن اینست که در حفره کو چکش متلاخرض و فخریک شده بود چون خیلی خلط بلور داشت  
در ناخوشی او مشغول پرستاری و از او جدا شده بود تا خودش هم مرض و فخریک مینالانده بود با هم مرده بودند  
انسان از ملاحظه این جاها و این عوام مبهره می شود پرسیدیم که همراهان ما کجا هستند مرض کردند و کجا  
به عصر ملکه مشغول داشتند حاشا شرف التام اعظم و در دربار بود این یارک و قصر قدری برگ است که  
بعد از نیم ساعت با کالک ماندور شد اگر دیدیم کار نیمه عمارت در عمارت پیدا شدیم از این جاها قیم بالا کارها اطفاها  
برده های قاشی مرقد ترغیب بنویم کم است کاری بود که قریح یادوست قدم طول داشت تمامایر دماغی قاشی  
اعلاک انجانه خیلی خوبی بود که ششم هزار جلد کتاب داشت قرآن خطی و قرآنی که از منهدی سودانی گرفته بودند  
انجا بود و داشتیم و سیدیم و زیارت کردیم و مخصوصاً از شخص من حفظ خواست کردیم که همیشه در جای محرمی  
بگزارد انجیل اراسته که مصور و خیلی قدیم بود و بدست گلستان خط میر و انواع کتابها و گنجینه خفای مرحوه محس  
که صورت آقا محمدت و مرحوه حاق مصور را داشت بدست خطی کتابخانه جامع خوبی بود از هر قیل کب و مر  
رمان بود همه اطفاها را اگر دش کردیم حدر قیم باقی که در هر دو سرفر شاه شهید را در من اطاق مرحوه منکه پد رانی  
کرده بود و منکه بیکر ده یارک ششمین گل کاری حوط اطاق کرده بود و در منل موزیک ایام بقدری فشک و خوب بود  
که دیگر هزار این میشود ششمین چاقی حور دیم و حد آمدیم بقی سوار کالک شدیم و آمدیم بیکر و باراه آمدیم  
بیکر بسال باله عمارت بود غروب بود که وارد شدیم عکس انجار ادر جهان نماده بودیم هیچ تصور میکردیم که یکی از  
فصور جینی هاست و حیل دندان میخواست که انجار انجالت کیم انجار در بعد و نه سال قبل از این ساخته اند برای  
اکسپوزسیون حدار اکسپوزسیون که تمام اضراب کرده اند انجار انجالت اند آمدیم نرسیدیم محاسبه راه آمد











الاضطر فرانس بوده عیب دیوارهای اطراف را چوب و مس کاشی کرده بودند در چهارصد سال قبل ساخته شده جلی غریب است به چهارصد سال بعد بودیم بعد آمدیم منزل تقریباً یکساعه آمدیم و يك نوبت هم گذشتیم که یکدفعه منزل کشیدند ما را در منزل خود در ساعت هشت و نیم به تازیانه های غریب کردند مثلاً يك سگی بود در روی يك انگشت بازی که معلق میزد بعد سگ را میبنداخت به او در هوا معلق زده باز در روی دست بازی که قرار میگرفت دو حلقه دستهای سگ روی دست بازی که و بهایش معلق در هوا بود خیلی کارهای عجیب و غریب کردند بعد چهار نفر دختر آمدند و غنائتیک بازی کردند و میرفتند روی شانه هدیگر بعد معلق میزدند یکی یکی معلق زده میبندادند روی شانه آن یکی تا آخر خیلی خوب و غنائتیک بازی کردند چند نفر زاپونی هم بودند بعد از آنجا آمدیم منزل غاز شب همه خواندیم و روزه هم خواندند بعد خوابیدیم

§ — § (جمعه یست و چهارم جادی الاولی) § — §

صبح از خواب برخاستیم الحمد لله احوالمان خیلی خوب است امروز دو ساعت بعد از ظهر موسیولو به رئیس جمهوری فرانسه میاید اینجا صبح کاغذ زیادی از طهران آمده بود و هم آثار خواندیم و جواب نوشتم بعد موسیولو آمد چایی خوردیم خیلی محبت کردیم بسیار آدم معقول و درست مهربانی هستند بعد از محبت ایشان رفتند دکتر گازوفسکی معروف آمد چشم مارا دید الحمد لله هیچ عیب ندارد قرار شد عینکی برای چشم ما بدهد و رفت بعد قدری اسباب فکر اف آورده بودند خریدیم موسیولو از آمدن شکای می که خریده بودیم آورده بودند بعضی دستور العمل ها بود ادب يك ارك و يك ییو آورده بودند ارك را در امان فراتنگ میگفت میاورا هم ده هزار ارك غنیمت خریدیم غیر کیر ابطالیه قیم پاریس هم که بلو نشان مرحمت فرموده بودیم برای تشکر بحضور آمد امروز دیگر سوار نشدیم در منزل ماندیم در جلو بالکن نماشا میکردید فخر الملك یاده آمد گشت سرش باین بود و قدر اشاره کردیم ندیده آمد بالا فرمودیم چرا بالا را نگاه نکردی عرض کرد ملتفت نشدم که قیله عالم بالا تشریف دارن فرمودیم نگاه بودی عرض کردیم معاذن فکر اف فروشی رفت و دوم فکر افی خریده خلاصه حد از شاهزاده که گراندار بازی شیطان بود که مریدی را از زامد برده و عشق زنی شده بد بشوهران زن هم دول کرد و او را گشت حرکات شیطان و از زامد برده و مرد مرا که میبیدیدیم حقیقتاً خون ما را مفلک کرد و از حد مشتاق نمودیم که در از شر تشنه شدیم کد حد قدر دویست نفر دختر آمدند و در فصد بد جلی نامرحوبی بود حد را تمام آمدیم منزل و خوابیدیم (۵)

• (شنبه یست و پنجم جادی الاولی) • — •

صبح برخاستیم دعاها را خواندیم حد اشرف ابك اعظم آمد منبر منبر را محصور آورد حضی فرما بشت باور داشتیم فرمودیم مرحمت شده رفت بطرز بدیع حد فخر الملك و سیف سلطان و شمس الملك و صبر السلطنه و عین سلطان و سایرین محصور آمدند بعد سلطان آمد درس ها را میامد کرده بودیم حد نهار خوردیم حد از

نهار قدری استراحت کردیم بعد برخاستیم غاز خواندیم کالنگه خوانستیم و سوار شدیم و به طرف دوونوی گردش کردیم بلعینب اشرف ابك اعظم و مؤید السلطنه محبت میکردیم آمدیم يك عمارتی بود بسیار زیاده و در آنجا خوردیم و گردش کردیم و آمدیم منزل شب بعد از شام فخر الملك و صبر السلطنه بودند و آمدیم هم آمد الحمد لله خیلی خیلی خوش گذشت غزلی هم شنیدیم شاهزاده ساخته از شیراز فرستاده بود و در سرایت در يك محصور خود مان نوشت (۵)

• (یکشنبه یست و ششم جادی الاولی) • — •

صبح برخاستیم صبر (اپوت) که از عالم های معروف فرانسه و از خطوط قدیمی سرورته کامل دارد و آثار را میخواند بین السلطنه بحضور آورد و هر صیدی است امتحان از هشتاد سال عمر دارد فارسی هم میداند اما فارسی که ما نمیبهیدیم چه میگفت زلف های سفیدی داشت حد و رنگه ویش را نیده متصل حرکت میکرد و تکیه میخواست حرف بزند خیلی خیلی وضع مضحکی داشت بعد امباب سینا کراف که چراغ پخش هست و مثل آنکه کتاب را ورق بزنند آورده بودند در این بین جناب اشرف ابك اعظم آمد خوانستیم ایشان نشان دهیم ضایع شد بطوریکه صاحبش هم نتوانست دوست کند اسباب را پس دادیم بعد عکاسی آمد که شب عکس میبنداخت اطراف ارك و ویرا زد و کرد يك عکس هم از صبر السلطنه و ناصر المالك انداخت نهار خوردیم بعد از نهار قدری در دنگی ایستادیم گشت کردیم در راه به شدت میزدیم و در راه گشت رفتیم یکبار آورد که بزرگترین کبکی پاریس است بعد رنگ سبز و سبزی سگی دیدیم در درختان بود و در فرس چه دیده اند و رسیده که در آنشده هفتصد سال میشود جمعه ای دیدی در آنجا شده رجه بجه وون سیزدهم ولوق چهاردهم و بجه و اندازد دختر معروف که خواب دید و بعد فراموشها را برضد کبکیس عوا کرد و آثار از مملکت فرانسه خارج نمود بجه از حضرت عیسی بود که یکسره قریب طول داشت یکبارچه از آنجا بود است بجه که رای نای گداری بیرون تولد رمان و جوهرات جیه بود و بعد در آنک حدری فخر الله مرحمت فرمودیم و آمدیم منزل شب را در ساعت ۹ بودیم و در کندی فرستادیم که آمدیم بر حدی است و جایی است است حکایت رمان های قدیم بود مثلاً و ششم من شبح جوها میخواندیم بعد بکسر مفسر را میخوانستند مکتوبه داشت آتوف صاحبیکر دو صبح محزون شد و جدل داشتی بود و هم جلی حس و گره و حبه بود و حشمت چون شاه بخورده بودیم آمده منزل شد خوردیم و حد شده کسائی نشستم و حد استراحت کردیم

• (دوشنبه یست و هفتم جادی الاولی) • — •

صبح ساعت ده رفتم که در دوشوهر محراب چهار جبهه دارد که در چهار رطبه دکا کبیست و است میروشد































Varoshba	وروشبا	Beslan	بسلان
Rischkovo	ریشکو	Petrowsk	پتروفسک
Koursk	کورسک	Baladjary	بالادیاری
Belgorod	بلگورود	Bakou	بدکوه

— ( دوشنبه هجدهم جمادی الاخره ) —

صبح برخاستیم لباس پوشیدیم و رقیبم حام امیر بهادر جنگ سیف السلطان موق الملک امین حضرت عین السلطان ناصر الملک بدرود یک حجت است سیاه کاسه ماسته بودند قدری دهنو بودند اما گفتند چهار هزار غنای خریدم و تقسیم به حام سرتن شوری کردیم و آمدیم منزل جناب اشرف آتاک اعظم بحضور آمدند میرزا عبدالرحیم طالب و بحضور آوردند شمشیر و سجاوه و مشک آورده بودند عرض نمودیم عرض کرده و قصیده اشعار نموده خودش خواند اشعارش را خیلی خوب ساخت بودند عیناً در اینجا نوشته میشود

- ( ای وطن ای که مرا قبله بجز سوی تو نیست )
- ( عقل کل مهر تو را از زش ایمان نهاد )
- ( سلیل که بود جسته معروف بهشت )
- ( نکست سبیل و گل را بجهت منک و غیر )
- ( حرمت صید حرم را خرد از من پر سید )
- ( فارغ از ذکر تو یک لحظه نیم ها بنگر )
- ( صاحب این وطن ای شاه مصر امرور )
- ( علم منک تو آسودگی حقی حرا بن )
- ( من نبرسم بخدا که اگر کوی تو نیست )
- ( خوش بیا داده ولی قیمت یکدوی تو نیست )
- ( ما ز رضوان نشینیم بجز جوی تو نیست )
- ( تر عطر گل و خاک تو و جز بوی تو نیست )
- ( گفتم ارسید حرم هست جز آهوی تو نیست )
- ( همه موبم چه زبان تاطق باهوی تو نیست )
- ( غیر ذات خرد آتاک ملک خوی تو نیست )
- ( آرزو در دل این پیر دعاگوی تو نیست )

بعد معین الشحر و صیغ موق الملک شرفیاب شد تفصیل جراح الکتریسینه که شهید مقدس فرستاده بودیم عرض کرد که هر شب روشن است و نوافض که داشت مجدداً خریده بودیم حالا تکمیل شده و قیاس و غرض است خیلی خوشوقت شدیم چهار خوردیم دستان کم کم درد گرفت عصری که که رسید و دهنش را غصه آورد و در نیمه غافل خوابی دارد قدری با آنها صحبت کردیم و رفته رفته درد دستش شد و صبح بخوابیدیم و وزیر دربار آمد و بعضی مطالبات کرد

• ( سه شنبه نهمه ) •

صبح برخاستیم دستان خیلی درد میکرد و منوریکه خواستیم لباس پوشیم و نوبی و احتیاجات افاده بودیم غیر از آنکه در بعضی محله ها کمی گریش میدادند جناب اشرف آتاک اعظم آمد قدری صحبت کردیم و وزیر دربار

— ( موق ) —

موق الدوله فخر الملک موق الملک حاج الدوله سیف السلطان بودند تا عصر همینطور اقامه نمودم شمار در دست شدت کرد و ناسخ نموییدیم امین الحرم حایش خیلی بود که صبح در دست کند میرزا ابراهیم خان دکر بود ضاد انداخت و مواظب بود

• ( چهارشنبه یستم ) •

صبح برخاستیم الحمد لله درد دست قدری تخفیف پیدا کرده و بیتر است امین حضرت و صبر السلطه بودند شب را هم صبر السلطه ناسخ نمویید و خیلی زحمت کشید و خیلی راضی هستیم از خدمات او فرما و احم قرار گذاشتیم در یادگوه بنام پدر دست دستان خوب شود انشاء الله روز جمعه عصر حرکت خواهیم کرد جنرال نیکلایف مهماندار بحضور آمد و فرمودیم با جناب اشرف آتاک اعظم دوروز علاوه بنام شب را هم قدری راحت خوابیدیم ولی اشتها هیچ ندارم و کام هم اذیت میکند

• ( پنجشنبه یستم و یکم جمادی الاخره ) •

صبح برخاستیم الحمد لله دستان خیلی بهتر است میرزا ابراهیم خان دکر آمد آب کارس بد خوردیم فخر الملک موق الملک امین حضرت صبر السلطه بودند کاخافسکی آمد از ما احوال پرس کرد ظهیر الدوله آمد الحمد لله دستان خیلی بهتر است موق الملک تربت آورد استقامت کردیم و امید داریم انشاء الله دستان بزودی خوب شود و کم کم الحمد لله احوالمان خیلی بهتر شد جناب اشرف آتاک اعظم آمد بایشان مدتی صحبت کردیم جنرال مهماندار آمد از ما احوال پرس کرد بعضی تلگرافها بود خواندیم عیسی خان و حمید حضور از راه دریاه آستارا آمده اند از ولیمهد هم تلگراف رسید و اردو بدیل شده اند خیلی خوشحال شدیم حقیقتاً سلطان برای ولیمهد خیلی تنگ شده است شب را هم وزیر دربار فخر الملک سیف السلطان بودند خیلی صحبت کردیم بعد نماز افانزه را خواندیم آفتابید حسین روضه خواند قدری سرمان درد میکرد انتهای دوستی همدانیم شام هم خیلی کم خوردیم میرزا ابراهیم خان دکر آمد ضاد انداخت تا یک ساعت به نصف شب مانده فست بودیم و صحبت میکردیم شب را هم الحمد لله راحت و خوب خوابیدیم مصدق الملک هم امشب رفت بطهران حامل یکدوی ما بود

• ( جمعه یستم و دوم ) •

صبح برخاستیم ضاد دستان را عوض کردیم از شدت درد سینه و سر درد میکرد آتاک بن روزنامه را میفرمایم فخر الملک مینویسد حاج الدوله قدیم تسلط آتاک صید حسین امین حضرت صبر آتاک جناب اشرف آتاک اعظم آمد پسر مرحوم همین میرزا را بحضور آورد آن پسر هم میرزا است و در این منزل شده خیلی شیه است صبا الدوله اظهار مرحمت و امانت او فرموده است بگفتند اس هم دوسر حجت فرمودیم حد مرخص شده رفت حد چهار خوردیم دوسر حد از ظهر یاد ارامه سکوه روز خوب بود پس حد

— ( بجمعه ) —



مخصوص آمدند ماه، طهارت مرحت فرمودیم جد سوار کالنگ شده و قیام مدرسه دخترها که در تحت حمایت علی  
حضرت امیر انریس هسته دعای خوانند و در مدح پادشاهک خوشی اشعار ساخته بودند میخوانند :- بعدتر  
شب گردودند شش نفره میجه سلطان هسته رسیدیم عرض مسکرتند شیروانی و از اهل نفسن هسته بعدیر  
مدرسه هه يك انگتره روزه مرحت فرمودیم حد آمدیم مدرسه حاجی زین العابدین عمارت دو مرتبه بود  
دو گاری داشت پله های بشم فتنه داشت سه اطاق طرف دست راست یکی مسعدشان بود منبر و کتاب داشت  
برای نماز و زینبتمه هیشاں بیساندنن فرمود به تحقیق کده عرض کرد هفت نفر مسلمان در این مدرسه  
درس میخوانند هفت نفر معلم دارند سالی یازدهم هزار منت بخارجا است که حاجی زین العابدین میدهد سالونی  
در طبقه بالا بود که گل چیده بودند و دختر هلدیشت گل هامیخوانند دخترها از هفت سال تا چهارده سال هسته  
بجای نامشای آنها نشانی هم بجای زین العابدین مرحت فرمودیم و سوار شدیم آمدیم به کار حالان قدری کسل بود  
دستان هم درد میکرد موق الملک در کار بود و با حیرتی مانگامیکرد ناظم الملک جزال قولسول خلیس و فنیج  
الملک قولسول یاد کوبه مرخص شده وقتند مؤید الدوله موق الدوله موق الملک ذیم السلطان وکیل السلطه  
وکیل الدوله مهندس الملک و سایرین هه ملائند که از راه دیوایند آستارا جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار  
امیرهادر جنگ فخر الملک - بیگ السلطان حاجب الدوله شمس الملک امین حضرت خوانسار آقا سید حسین  
خان بیگ السلطه خازن السلطان ناصر الملک ناصر همانون صف الدوله حکامانی هم همراهم است از خنکی  
بیایند زن حرکت کرد و آمدیم درین راه با فخر الملک و اینها صحبت میکردیم ساعت هشت رسیدیم به آغچه  
قبول سربار گارد و موزیک حاضر بود زن ایستاد باران هه گرفت شام را هم در زن باید بخوریم تا صبح از صدای  
لکنت و بوی هت خواندن درست مرد

• ﴿ثَبِّتْ يَمِينُ﴾ ﴿ثَبِّتْ يَمِينُ﴾

صبح از خواب برخاستم غار کردیم چنان حور دیدیم و حاضر شدیم زوای حرکت حمد الزاوی هم که از حرم فرما فرمای  
قد فر آمده بود ملک تالش شیر حورشید امانی ملو مرحمت فرمودیم مرخص شده رفتن کالنگها حاضر شد ساعت  
هفت و بی حرکت کردیم حجاب اشرف انبیا اعظم و وزیر دربار حاجب الدوله نوری کالنگه پیش ما بودند از دران دینیب  
رمی ها گل و ادا گرد و حال نبود جید و درسی که آمدیم انانک اعظم و وزیر دربار قد فرما ملک و سیف  
السلطان صبر السلطنه آمدند نوری کالنگه پیش ما ملک خود ما را نگاه میکردیم و شعر میخواندیم خلاصه  
بکدامت غروب مانده وارد منزل شدیم حالا که دو سال از نشانی امیر بهادر جنگ فخر الملک سیف السلطان  
آقایید حسین حضور داشتند شب راهم حجاب اشرف انبیا اعظم و وزیر دربار فخر الملک و سیف السلطان و  
مشیر الملک در منزل کامل و امانت مهمان هستد و فراری که مد عرض کردند تاسه ساعت از صبح شب گذشته

مجلس طول کشیده بود سوپ کرده بودند و فرق هاموزيك رده بودند رقص نكری کرده خلق ها کرده نست برده بودند جنرال مهماندار و صاحب منصبان روسی همه همه بودند

— ﴿﴾ یکتبه پست و چهارم ﴿﴾ —

صبح ساعت شش از خواب بیدار شدیم. دستان احمد که خوب است نماز میکردیم چای خوردیم  
و اهلان را خواندیم آمدیم نوبی بلکه قدری را مرصع امیر یار جنگ و حاجب الدوله بودند بلکه هم جای باستانی  
بود و دخانه که هم از جلو محارت میگشت اما ملک انچه پارد بد بودیم بود سوار کشتی شدیم از رودخانه که گذشتیم  
بعد کالکه ها حاضر بود سوار کالکه شدیم سو و پنج و در که آمدیم رای نار در اسانسون بیاد شدیم بعد از نار آمد  
دور آمدیم برو دخانه ارس رسیدیم کشتی حاضر بود سوار کشتی شدیم دو ساعت هم روی رودخانه ارس آمدیم  
مرغاب و مرغ سفای زیادی روی آب بود توی کشتی با فخر الماک حاجب الدوله سیف السلطان امین حضرت میرزا  
ابراهیم خان دکترو عکاسانی و ابراهیم آبدار بودند آمدیم ناجای که کالکه حاضر بود سوار کالکه شدیم نامقارن  
غریب رسیدیم بلونون پ که منزل است و مالکان هستند بوفلو و زیادی بقدر دو هزار کادر کنار آمدیم و آمدیم  
منزل چون شب دو تنه بود آقا بهد حسین و روضه خواند بعد شام خورده خوابیدیم

۱- ( ) - § ۲۰۰ دو تنه یست و بیجم جادی الاخره § ۲۰۱ ( ) - ۲

امروز باید جلوس بود و در صبح روز نخست لباس پوشیدیم و در همان روز خواهم کالک حاضر بود با جناب اشرف  
نایب اعظم و وزیر دربار و سوار کالک شدیم تا نزدیک ظهر باستانی و رسیدیم چهار حاضر بودند و خوردیم بعد از  
نهار فخر الملک و سیف السلطان جبر السلطه در کالک ما بودند و سوار شدیم امروز بر عکس مرد و زده که کالک  
مقرر بودیم آرام رود هر قدر می گفتیم تندرو باز آرام می رفت تا نزدیک غروب و برآمدیم همراه همسیره و اغلب  
را بودیم گفتند قراول و حاج می آید و مقابل غروب منزل رسیدیم دست، از یک و سه بار گذشت و حاضر بود پادشاه  
شدیم و حوآه گدشیم بعد آمدیم صدارتی که برای معین کرده بود بسیار سیاهی و دعوای حرف و دست  
اطفاهی که با مالای و اسب و راجه و حور و هم و حوآه و مؤید دولت و موثق دولت و موثق دولت و  
سازیر که از راه دریای آمده بودند و سینه خوران خوانسته بودند در آستانه رسید و در راه و گشته در لکریه  
شده بودند و در راجه که که کرده است را نه بودند •

(١) - (٢) - (٣) - (٤) - (٥) - (٦) - (٧) - (٨) - (٩) - (١٠) - (١١) - (١٢) - (١٣) - (١٤) - (١٥) - (١٦) - (١٧) - (١٨) - (١٩) - (٢٠) - (٢١) - (٢٢) - (٢٣) - (٢٤) - (٢٥) - (٢٦) - (٢٧) - (٢٨) - (٢٩) - (٣٠) - (٣١) - (٣٢) - (٣٣) - (٣٤) - (٣٥) - (٣٦) - (٣٧) - (٣٨) - (٣٩) - (٤٠) - (٤١) - (٤٢) - (٤٣) - (٤٤) - (٤٥) - (٤٦) - (٤٧) - (٤٨) - (٤٩) - (٥٠) - (٥١) - (٥٢) - (٥٣) - (٥٤) - (٥٥) - (٥٦) - (٥٧) - (٥٨) - (٥٩) - (٦٠) - (٦١) - (٦٢) - (٦٣) - (٦٤) - (٦٥) - (٦٦) - (٦٧) - (٦٨) - (٦٩) - (٧٠) - (٧١) - (٧٢) - (٧٣) - (٧٤) - (٧٥) - (٧٦) - (٧٧) - (٧٨) - (٧٩) - (٨٠) - (٨١) - (٨٢) - (٨٣) - (٨٤) - (٨٥) - (٨٦) - (٨٧) - (٨٨) - (٨٩) - (٩٠) - (٩١) - (٩٢) - (٩٣) - (٩٤) - (٩٥) - (٩٦) - (٩٧) - (٩٨) - (٩٩) - (١٠٠)

امروز بابت آنکه با سواران و جمیع صبح ساعت هشت و نیم سوار شدم راه جبل گود و دهفت ساعت و دود  
کلی که ما ظاهر اسب را سعی پوشیده بودیم نرسیدم و دود ده و دو کشتی کو چشتر انعامی کرده و دود  
دوازده یکساعت و نوزده این طرف به طرف میروم و در راه دود ده و دو کشتی کو چشتر انعامی کرده و دود







امروز باید لال برویم صبح رحمتی ده در احوالید چون خوردید و سوار شدید امک اعظم چون روز  
اول بود در اول ماه میخواستند آمد قدری که آمدید سوار است شد و مدتی سواره آمدیم تا رسیدیم  
بیک ماهی که در کار پاید شده تمام کردار در حدی که می گریه می نمود فرمودیم  
که می راند اداست و نور که می میگردد و نماند حق رفت رایت ما آورده بودند مدتی که نور اداست  
بدانک ماهی از همین ماهی مرده غرضی مداح توی دریا آوردیش ما هم که می کردیم دیدیم ماهی  
مردم است معلوم شد توی باره بوده نتوانسته بود بگریه میوزده بود بدینا خوردیم و سوار کالنگه شدیم قدری که  
آمدیم عبدالسلطه عرض کرد درخت تو سنگی است خیل بزرگ اگر میل دارید غاشا کنید اسب خواستیم سوار شدیم  
خیالان خوبی جنگل را تراشیده دوست کرده بودند گل زیادی داشت امیر بهادر جنگل فخر الملك سيف السلطان  
بودند محبت میکردیم و رفتیم تا رسیدیم بان درخت درختی بود جلی صاف و تشنگ تقریباً هشت درخت فطر و یست و  
دوسه درخت طول داشت درختی که در کار لباد دیده بودیم خیل ازین گفت تروود اما این بلندی نبود بعد از غاشا  
ما آمدیم سوار کالنگه شدیم قدری که آمدیم بار ماهی که بود ایستادیم دادیم نور اداست چند ماهی گرفتند  
تو دیدیم بعد آمدیم منزل و استراحت کردیم منزل در گمرنگانه است پسر ملاز است و داغ در اینجا میگرداند  
از خواب که برخاستیم و قیام کنار دریا جناب اشرف اتابک اعظم آمد محبت کردیم باز دادیم نور اداست دوا  
مانی هم گرفته بکی راه اتابک اعظم دادیم بکی را هم دادیم برای خود مان سرخ کنند بعد باز آمدیم باطابق خود مان  
نماز خواندیم شام خوردیم فخر الملك و سيف السلطان بودند محبت کردیم امین حضرت عیسی خان عید حضور هم  
بودند آصف السلطه دور و زاست تا خوش است فرستادیم احوالش را پرسیدند عرض کرده بود بهتر هستم فرما  
شریاب میثوم میرزا ابراهیم خان دکنر خیل خوب معالجه کرده بود بعد از شام هم صدق الدوله و موتمن خلوت  
آمدند و مدح و ابواب

## — (یکشنبه دوم رجب) —

صبح رحمتی باز خواندیم بعد از نماز هم دیگر غوازییدیم احوالان هم الحمد لله خیل خوب است اما دستان باز  
قدری درد میکند بعد سوار شدیم فرستادیم جناب اشرف اتابک اعظم بیاید عرض کرده بود بعضی کاغذها است  
بحوام مد شریاب میثوم ما سوار شدیم در احم خیل سالم و خوب هوا هم صاف و آفتاب بود وزیر دربار  
فخر الملك سيف السلطان بود محبت میکردیم سيف السلطان چند تیر انداخت نزد عیسی خان و بصیر السلطه را  
فرمودید و دکنر را ببالد فخر الملك هم یک مرقای خاکی زدنش شکست سردار معظم بود میطور محبت  
کسان میامید حیل اسوس خوردید که دستان درد میکرد و نمیتوانستیم نلک وندازیم آمدیم تا رسیدیم منزل  
نهار خوردیم مدار بهار دوسه ساعتی خوابیدیم از خواب که برخاستیم دقیم کنار دریا قدری سر بر عیسی خان

گذاشتیم عید حضور بود بعد جناب اشرف اتابک اعظم آمد بعضی تلک را نهاد و کاغذهای وزیر امور خواجه همدرا  
خواندیم بعد اتابک اعظم رفت فخر الملك و سيف السلطان و امین حضرت آمدند محبت کردند و نماز  
خواندیم شب شد شب هم پیشخدمتها هم بودند شام خوردیم خوابیدیم  
— (دوشنبه سیم) —

امروز از ملاز و باید برویم بازلی وقت رفتن اطاق چوبی ما را که بدرده بود فخر الملك و سيف السلطان نشان  
دادیم خیل تعجب کردند شب هم فخر الملك فرمودیم دریا هم خورده تیداً تصدیق کرد اما صبح سکه  
برخاستیم دیدیم دریا طوری هم خورده که طوقان است دیشب تا صبح باران میامد بصیر السلطه و آقا سید حسین  
و قهوجی بانی اعیان السلطان هم توی چادر یک بودند چادر سرشان خراب شده بود و بر چادر مانده بودند  
خلاصه صبح برخاستیم و رخت پوشیدیم و سوار شدیم باران هم می آمد خیال داشتیم از راه مراد بسوار کشتی  
بشویم برویم چون دریا متقلب بود از خیال کشتی نشستن منصرف شدیم و با کالنگه آمدیم و خیل هم نتوانست آمدیم  
تا رسیدیم بازلی سرباز و فراق و توغنا صف کشیده بودند شعاع السلطه آمده بود دیدیم میرزا اعیان خان  
فخر السلطه ناصر السلطه اجلال السلطه احتساب الملك معین دربار مؤید الملك و سایرین که از طهران آمده  
بودند همه را دیدیم و آمدیم دم در ناصر الدین میرزا اعتضاد السلطه هم دم در بودند و قیام اندرون امین الحرم  
صدیق الحرم معین الحرم و سایر خواجها بودند دقیم حرم خانه حضرت علیا و خزن اقدس را دیدیم اتابک  
اعظم و سایرین هم عقب مانده بودند بعد آمدند نهار خوردیم و خوابیدیم بعد برخاستیم نماز خواندیم شب هم  
آتش بازی خوبی کردند

## — (سه شنبه چهارم) —

صبح از خواب بیدار شدیم الحمد لله احوالان خیل خوب است چینی خوردیم رخت پوشیدیم و آمدیم بیرون  
جناب اشرف اتابک اعظم بحضور آمدند سایر نوکران هم بودند حاجی امین السلطه و پسرش که از طهران آمده  
بودند بحضور رسیدند بعضی کاغذها از طهران رسیده بود وکیل الدوله آورد و خواندیم دوتا اسب های کوچک  
که ارفع الدوله از اسلامبول فرستاده بود آوردند ملاحظه کردیم خوب اسبها بودند بعد نهار خوردیم حد  
از نهار خواستیم بخوابیم بخوابیدیم کشتی خواستیم و سوار شدیم روی مراد ب قدری گردش کردیم و آمدیم  
منزل دستان الحمد لله هزارت هوا هم باران می بارید دریا هم سفلی است ماهی که در احوال است آمدند جیدنا  
ماهی جلوما گرفتند غاشا کردیم یک ماهی خیل بزرگ هم اتابک اعظم فرستاده بود برای ما حد رفیق اندرون  
در از کشیدیم از خواب که برخاستیم آمدیم بیرون فخر الملك و خواستیم روزنامه نوشت ما کردیم عروسی هم  
پیشخدمت ها آمدند محبت فرنگستان را میگردیم شب شد آتش روی حوی کردید موریک هم زدند







گدای حکمی را آوردند و انداختند و ناز و گاه خندیم ساعت شاخ شاخ هم گذاشتند و اگر ندخل تاننا داشت بعد نهار خوردیم بعد از نهار هم فخر الملك و سيف السلطان و ساویش خدمتها بودند محبت میکردیم بمحبت می داشتیم بودیم میجو اند خوب میخواند این اشعار را خواند کدو روزنامه نوشته میشود ( توفیر بدین کی که من می بخورم ) ( سد کاوی که می غلامت آوا ) ( وری نخوری طمنه من منارا ) ( گردست دهد توبه کی بد آوا ) نامه ساعت بروب ماند ما بجا بودیم يك زانچه هم با گلوله شك بنج فشکی از سید قدم خیلی خوب زدیم بعد از صرف جانی آمدیم منزل ایاك اعظم آمد جنی کاغذهای طهران بود خواند یکی دو کا دستخط هم خود مان نوشتیم بعد ایاك اعظم رفت و قرق شد حرم خانه آمدند بدشام خورده خوابیدیم

( ۵ ) — ( ۵ ) — ( دوشنبه دهم رجب ) — ( ۵ )

صبح رخساریم نماز خواندیم و لباس پوشیدیم قرق شکست جنی از علمای رشت مثل حاجی خامی و شریعتدار و ضیا العلماء و غیره بنیو وسط جناب اشرف ایاك اعظم محضو آمدند با علما قدری محبت کردیم بعد آنها رفتند ماهه سوار شدیم و رفتیم بچنگ هو الحمد لله خوب بود و باران نیامد چنگ دریاچه ایست شکل چنگ اطرافش جنگل و درخت است کنار دریاچه نهار خوردیم بعد از نهار سوار شدیم يك بدو جین رید خیلی خوب زدیم آمدیم اجنق بودیاده شدیم عکس انداختیم جانی خوردیم و وزیر دربار فخر الملك و سيف السلطان امیر بهادر جنگ سردار محضو بودند بعد از صرف جانی سوار شدیم و آمدیم منزل بدشام خوردیم و خوابیدیم

( ۵ ) — ( ۵ ) — ( سه شنبه یازدهم رجب ) — ( ۵ )

امروز از شهر رشت حرکت کردیم صبح زود در خاسته لباس پوشیدیم و آمدیم بیرون سوار شدیم جناب اشرف ایاك اعظم هم از عقب آمدند بخار سیدند بیرون شهر قدری زنبور بود که آدم دهش را میخواست باز کند با جناب اشرف ایاك محبت میکردیم و میرفتیم بعد ایاك را امر خص فرمود بد رفت بکالعه خودش با جبر السلطه و اجلال السلطه که در رکاب بود محبت میکردیم بعد عیسی خان هم آمد محبت میکرد و میامدیم فخر الملك و سيف السلطان را خوانیم غف مانده بودند آنها را هم آوردند و محبت میکردیم آمدیم تا رسیدیم منزل که امامزاده هاشم است یاده زیادی حاضر بود میر شکار فرمودیم آنها را بردار و دگر و کوه را جر که کند خودمان هم بلو زور در مار و فخر الملك و سیدالمدین و سایر رفیق آفت گردان زدند پیاده شدیم چند نیت عکس انداختیم مد پیاده ها و میر شکار آمدند شکاری نبود نهار خوردیم بعد سوار شدیم آمدیم منزل يك زن فرنگی را همراه دیدیم بایك مرد معلوم شد اهل یازیس است و برای سیاحت آمده و حالا طهران میرود رفیق اندرون قدری خوابیدیم بعد رخساریم شب شد آفتاب حین آمد روضه خواندند خواندیم و شام خوردیم و خوابیدیم امروز هوا صاف و آفتاب بود شام ما فای حوق بود

— ( چهار ) —

( ۵ ) — ( ۵ ) — ( چهارشنبه دوازدهم رجب ) — ( ۵ )

صبح رخساریم نماز خواندیم یک ساعت و نیم از دست گذشت سوار شدیم باران هم گرفت ایاك اعظم و سایرین همه غیب مانده بودند ما و اعتضاد السلطه در کالعه بودیم و محبت میکردیم وزیر دربار هم قدری همراه ما بود و محبت میکرد مد رفت بکالعه خودش هیچکس دیگر همراه ما نبود باران شدت گرفت آمدیم تا رسیدیم منزل فخر الملك و سيف السلطان آمدند و رسیدند نهار خوردیم و خوابیدیم از خواب که برخاستیم اخبار زیادی رسید اول گفتند يك نفر خزان مرده با دور اسب در کاهدان بوده آندکها آتش گرفته و همه سوخته اند بعد گفتند چهار نفر سر از مرده يك همه بیدار و بارانی دوس و نه سال قبل در جن لیلان دیدیم که شازده معز از قشون اردو زده بودند ماهم آنوقت یازده سال داشتیم و تا این بودیم در مانجا منصب سر جوقه کی بماداند در فوج ششم اقبال خلاصه بعد امیر بهادر جنگ آمد پس از ها و غلامها و سایرین انعام مرحمت فرمودیم شب را هم بیرون خوابیدیم

( ۵ ) — ( ۵ ) — ( پنجشنبه سیزدهم رجب ) — ( ۵ )

امروز باید به منجیل برویم صبح رخساریم نماز خواندیم امروز عید مولود حضرت ولایت مآب صلوات الله و سلامه علیه و آله است خداوند تبارك و تعالی عیدی مرحمت فرمودند هوا آفتاب و آرام و خیل خوب شد سوار کالعه شدیم آمدیم سه فرسخ که آمدیم به رود بار رسیدیم فخر الملك و سيف السلطان دیشب را اینجا آمده بودند بحضور رسیدند اسب خوانیم و سوار شدیم يك فرسخ که سواره آمدیم رسیدیم به منجیل شاهزاده معز الدوله و حاجی افخم الدوله پسرش و خوانین خانه آمده بودند بحضور رسیدند از دیدن شاهزاده معز خیل خوشحال شدیم حقیقه بركت خانواده هستد از محمد شاه مرحوم همینك عمرو بك عزت الدوله هم باقی ماند ما دو خیل غنیمت هستند خیل اظهار مرحمت و التماس آنها فرمودیم و بعد رفیق برای فریضه زمیل بالای پنه آفتاب گردان زدند سرو بزرگ راهمان تا نا کردیم و نهار خوردیم بعد سوار شدیم و آمدیم منزل و در دست را سوقت آوردیم غروب گشتد دستان شروع کرد بدرد گرفتن فرستادیم وزیر دربار با میرزا ابرهیم خان که آمده بودند مداوا کردند نماز از زلزله را خواندیم ناصح دستان در دیگر حضرت علیا و خازن اقدس و سایرین پیش ما بودند و در دست اذیت میکرد

( ۵ ) — ( ۵ ) — ( جمعه چهاردهم رجب ) — ( ۵ )

صبح از حواب رخساریم خیل دستان در دیگر آمدیم بیرون حرم السلطه و اعیان رشت حاضر بودند مرحمت شده رفتند ماهم سوار شدیم به کالعه و آمدیم اعتضاد السلطه هم دوروز است پیش ما توی کالعه می نشیند شکارا گذاشتیم بر دستان و دادیم اعتضاد السلطه گاه دارد قدری که آمدیم بدیدیم عیاد عیسی — دراکه شنبه نوبی کالعه آمده قدری قدری با اعتضاد السلطه داشت قدری شطرنج زیاد بود آمدیم اما در دست عاجه

— ( گذشت ) —



گشت خدمتگذاران آمدیم تا رسیدیم منزل حضرت علیا و خازن اقدس و سایرین آمدند تا قدری کباب خوردیم  
 و در آن روز کردیم حرم درستان شدت کرد و وزیر دربار آمد ضیاع انداخت الحمد لله قدری ساکت شد  
 بعد قدری آن باجی خوردیم موقوف الدوله امیر بهادر چک فخر الملک موقوف الملک بحضور آمدند قدری  
 صحبت کردیم آنها رفتند و فرق شد .

• ( شنبه یازدهم رجب ) •

شب وقتی بیدار شدیم آمدند عرض کردند عین الدوله آمده خواستیم آمد حقیقتاً از دیدن عین الدوله قدری  
 خوشوقت شدیم که تب قطع شد قدری صحبت کردیم چون کمال بودیم مرخص فرمودیم رفت امروز  
 در رویه بیوزبانی چای صبح از خواب برخاستیم چای خوردیم دعاها مان را خواندیم و وزیر دربار آمد  
 تا الحمد لله قطع شده بود اما خیلی ضعف داشتیم کالکه خواستیم جناب اشرف انابک اعظم بود عین الدوله  
 و وزیر دربار بودند سوار کالکه شدیم شاهزاده عین الدوله آمد قدری صحبت کردیم مدافع الدوله هم دم  
 کالکه خیلی صحبت کردیم او هم رفت بکالکه خودش مد فخر الملک و سیف السلطان آمدند با آنها هم  
 صحبت میکردیم و میرقیم آنها هم رفتند بکالکه خودشان ما هم همینطور نوی کالکه فکر میکردیم منزل هم  
 جیل دور و راه بدی داشت بالغضاضه السلطه صحبت میکردیم آمدیم تا رسیدیم منزل نهار میخوردیم که حرم  
 وارد شد همینطور با حرم بودیم تا فردا صبح مطالب عین الدوله را هم خواندیم و جواب دادیم الحمد لله خیلی  
 راحت بودیم اما ضعف شب از قدری درستان دور گرفت تا صبح همان در دست ساختیم الحمد لله صبح ساکت شد  
 • ( یکشنبه شانزدهم رجب ) •

صبح از خواب برخاستیم و میرا را هم خبر داد که آمدیم خدمت ایشان و بدار کالکه خواستیم و سوار شدیم و آمدیم  
 در رویه شاهزاده عین الدوله هم ششمر مرخص فرموده بودیم و حاجی احمد الدوله پیرش مردی  
 ششمر مرخص التفت شده بود بحضور آمده مرخص شد و عین الدوله و وزیر دربار بحضور آمدند بعد جناب اشرف  
 انابک اعظم هم رسیدند تا انابک اعظم بعضی فرمایشات فرمودیم بعد انابک اعظم ایستاد که با عین الدوله خدمت اقلی کند  
 و رفت بکالکه خودش عین الدوله هم مدتی همراه کالکه بود و صحبت میکردیم بعد فخر الملک و سیف  
 السلطان و خواستیم آنها هم آمدند صحبت کردیم خواندند اخبار خبر السلطه عید حضور آمدند تا منزل همینطور  
 صحبت کردیم آمدیم بهی حوزیم بدار در رویه خود را فرمودیم و میرا را هم بدار کالکه خواستیم و سوار  
 کردیم و بیرون هم بحضور رسید جیل از خدمات اورا می شنید عین الدوله هم حضور داشت و وضع انعام حکومت سالار  
 اکرم عرض میکردیم بعد از نهار استراحت فرمودیم از خواب که برخاستیم جناب اشرف انابک اعظم  
 حضور آمدند عین الدوله و وزیر دربار هم مشغول شدند خیلی صحبت کردیم تا انابک اعظم رفت بعد تا سه ساعت از شب گذشت

• ( با عین الدوله ) •

با عین الدوله صحبت میکردیم مد عین الدوله رفت وزیر دربار و سایرین بودند تا پنج از شب گذشت شب بودیم مد  
 شام خورده شب را هم بیرون خوابیدیم صدق السلطه که از طهران آمده بود بحضور رسید  
 • ( دوشنبه هجدهم رجب ) •

صبح از خواب برخاستیم حرم قبل از ما سوار شده بودند رفت بودند ما هم برخاستیم چای خوردیم انابک اعظم  
 آمدند سوار شدیم قدری که آمدیم مستقیماً شهر که رسیدند جناب آقای بحرانی هم که از طهران آمده بودند درین  
 راه رسیدند خیلی از ملاقات ایشان خوشحال شدیم احوال برسی و اظهار گفتند فرمودیم بعد آمدیم علمای  
 شهر آمده بودند چادری هم زده بودند بهی آنها هم اظهار التفت فرمودیم احوال برسی فرمودیم بعد قیام السادات  
 باجی از سادات آمده بودند باها هم اظهار التفت فرمودیم مقتدر السلطه هم در سر راه بحضور رسید بلو هم اظهار  
 مرحمت فرمودیم عیار و اعیان و اهالی شهر آمده بودند سالار اکرم طاق نصر نهایی شدند و پیر نهایی زیاد از هر  
 قبیل تشریفات ذره فرو گذار نکردند و از فراری که تحقیق کردیم بسیار هم خوب حرکت کردند و مردم  
 هم موافق هستند آمدیم وارد عمارت شدیم عمارت را بعد باغ و اندرون و کلاه فرنگی تا به سالار اکرم رسید  
 خوب کرده میشود گفت تغییر کی در وضع تزیین داده است حقیقتاً از خدمات سالار اکرم خیلی راضی و  
 خشنود هستیم لسان الدوله و اعزاز الدوله هم بحضور رسیدند باها هم اظهار مرحمت فرمودیم نهار خوردیم بعد  
 از نهار رقیم اندرون استراحت کردیم عمارت های اندرون را هم خیلی خوب تعمیر کرده از خواب که برخاستیم  
 رقیم هم در حالت عید بود و آمدیم بیرون سالار الدوله سه روزه بدین توسط اجودان حضور  
 میکنند گفتند فرستاده بود حقیقتاً بدین های بسیار خوبی بودند آنها را هم بدین حد در کمال نوبت باغ  
 جناب آقای بحرانی آمدند با ایشان هم خیلی صحبت کردیم بعد فصیح الزمان اشعاری برای ورود و مساحت بود آورد  
 خواند خیلی خوب ساخته بود شب را هم آتش بازی و چراغان خوبی سالار اکرم در حیاط حاضر کرده بود  
 رقیم جلوتر باری عمارت مندی گذاشتند نسیم آتش بازی و چراغان مفصل خیلی خوبی بود تماشا کردیم  
 از انعام آمدیم بصارت شهر آمد وزیر دربار و سایرین بودند الحمد لله خوش گذشت  
 • ( سه شنبه هیجدهم رجب ) •

دیشب جیل که خواستیم در قدر دو ساعت خوابیدیم بعد بیدار شدیم دیگر حوزی بود صبح  
 برخاستیم الحمد لله ما خود را حوائی گفتی داشتیم صبح رود سوار شدیم حساب اشرف انابک اعظم  
 هم حاضر بود سوار اتومبیل شدیم و خیلی راه آمدیم حساب اشرف انابک اعظم و وزیر دربار در رکاب بودند  
 شهر را حقیقتاً سالار اکرم جیل خوب تزیین و در خدمات سالار اکرم راضی هستیم انابک اعظم و وزیر دربار  
 کالکه اتومبیل هم قدری ندر رفت مد فخر الملک و سیف السلطان رسیدند باها هم جیل صحبت کردیم تا رسیدیم بگونه

• ( انعام ) •



انجا بنهار حاضر کرده بودند اما بنهار خود دیدیم حرم انجا بنهار افتاده بودند گذشتیم پنج فرسنگ که آمدیم بنهار افتادیم  
کنار و اما آفتاب گردان زده و بنهار خود دیدیم وزیر دولت چند تیر تفنگ پنج فشنگی فرمودیم انداخت بعد از بنهار سوار  
شدیم و آمدیم منزل و در قیام اندرون و خواستیم از خواب که برخاستیم غار خواندیم و آمدیم بیرون مجد الدوله آمد  
بمحمود خلیل محبت و اظهار التماس فرمودیم از فرنگشان و غیره محبت کردیم بعد مرخص شده رفت  
نظام السلطان که آمده بود بمحمود رسید

•§— ﴿﴾ •§— چهارشنبه نوزدهم رجب •§— ﴿﴾ •§—

امروز باید رویم به جنگ امام که مال ایاك اعظم است مسج سوار شدیم تا بمیل و دو ساعت و نیم آمدیم ایاك اعظم در ركاب بود و وزیر دربار محمد الدوله فخر الملك و سبط السلطان بودند صحبت میکردیم آمدیم تا رسیدیم به جنگ امام مسج فرسخ راه بود ارتفاع اینجا از اتری یکمیز آرو یا صد فرخ است آمدیم منزل ییاده شدیم بهلوی مهمانخانه برای ما جاذره ده بودند اندرون هم در مهمانخانه افتاده بودند نهار خوردیم ایاك اعظم بول و شال تقدیمی فرستاده بود بعد از نهار بنی السلطان آمدند بحضور خیلی خوشوقت شدیم از دیدن او اظهار مرحمت فرمودیم تفصیل رفتن کربلایش را عرض کرد بعد رقیم اندرون ناصر الدین مرزائب کرده بود شب را هم در اندرون بودیم

[illegible]

صحر و غلیم سوار تو میل شدیم و آمدیم سیف السلطان یزد در جلو آبدی سیف آباد ایستاده بود و فخر الملک هم دیشب  
مهمانان و دمازانجا که شتم بمجاله دولت در رکاب بود قدری محبت کر دیم بعد کالکسر باز شکاری را که تازه خریده  
بودیم سوار شدیم منتخب السلطه پسر صدیق الدوله آمده بود بحضور رسید آمدیم تار رسیدیم بکرج فوراً رفیم بمحکم  
سرتن شوری کر دیم و آمدیم بیرون نهار خوردیم بعد از نهار آقای نایب السلطه از طهران آمده بود بحضور رسید  
خیلی خیلی از ملاقات آقایان شکر شادیم حقیقتاً از دیدن نایب السلطه بسیار خوشوقت بودیم که الحمد لله باز از  
فرنگستان بلا متی مراجعت کر دیم و آقا را که برادر من و محترم خودمان است دیدیم •

[illegible]

امروز انشاء الله بسلامتی بیدوار د طهران بشویم صبح از خواب برخاستیم دعاها مان را خواندیم سواران و امیل شدیم نایب السلطه و جناب اشرف انابا که اعظم هم همراه بودند آمدیم تار سیدیم پناه آباد مجد الدوله فخر الملک سیف السلطان اینجا محصور رسیدند عن الممالک پسر فخر الملک هم اینجا شرفیاب شد شیرا هم شاه آباد بوده اند همینطور رحمت کنان میا مدیم مستقبلین هم گمگم محصور رسیدند جناب میرزا کاظم آقای امام جمعه محصور رسیدند اظهار التفات و احوال پرسی فرمودیم سالار السلطه و رکن السلطه هم رسیدند اظهار التفات بانها فرمودیم بعد آمدیم تار سیدیم بجهر آباد عند الملک حاجی مجد الدوله حاجی معین السلطان معبر الممالک سالار مکرّم و اغلب اعیان

و مستقبلین اینجا بحضور رسیدند اظهار التفات و مرحمت و احوال برسی بجناب الملک و سایرین فرمودیم بحدامدیم  
چند اطاق از جنوب قوی باغ ساخته بودند اطرافش را هم گل کاری خوبی صکرده بودند نهار خوردیم  
بعد از نهار باز سوار اتومیل شده آمدیم مستقبلین شهر هم متصل می رسیدند آمدیم تا رسیدیم به باغ شاه  
کسان و زردبار حقیقتاً از مراسم تشریفات و طاق نصرت ها و آیین باغ چیزی فروگذار نکرده  
و باغ را هم در کمال خضارت و صفا و تیز نگاه داشته بودند بیاد شدیم چادری زده بودند نظام الملک  
مشیر السلطه و وزیر اعظم و سایر وزرا همه اینجا بودند و شریاب شدند شاهزاده ها حشمت  
الدوله عماد الدوله معتمد الدوله عماد السلطه رکن الدوله شجاع الدوله تاج الدین میرزا  
مشکوة الدوله پسرهای مرحوم رکن الدوله همه شاهزاده ها حاضر بودند همه  
اظهار مرحمت فرمودیم بعد مشیر الدوله و وزیر امور خارجه سفرا و وزرای  
مختار را بحضور آورد تیرک و ورود ما را بر خورسانند ما هم همه اظهار تشنه  
و احوال برسی فرمودیم چند یک ساعتی در باغ شاه بودیم بعد سوار شده  
آمدیم به پالاردو طرف خیابان قشون را منتظر آمدن پاسبان های  
خوب منظم و مرتب ایستاده بودند بصف الملک و وزیر نظام و سردار  
افخم و سایر صاحب منصبان نظامی همه بودند مردم شهر هم  
بشت بدمه ها و اطراف خیابان محو بودند و از ورود ما بسلامتی  
اظهار خوشوقتی و دعا میکردند و صلوات میفرستادند  
عین الدوله هم حقیقتاً خوب شهر را آیین بستانه  
در دودبار ها را با قالیهای گران بها و جملیچراغها  
زینت داده طاق نصرت های متعدد به نکتہ  
از تشریفات ورود ما فروگذار نکرده  
بودند آمدیم تا رسیدیم میدان توپخانه  
و از در اندرون وارد شدیم معتمد  
الحرم و امین الحرم و سایر خواجها بودند در قریب

اندرون حرم خانه هم الحاقه عملات بودند و از ملاقات ما خوش وقت شدند ما هم شکر خداوند را بجاى آوردیم  
که الحاقه تعالى مسافرت فرنگستان سلامتی و خوشی باین خوبی گذشت

در مطبخ مبارک شاهنشاهی اردو احاطه نام بزبور طبع آرات گشت فی شهر فی حبه الحرام ۱۳۲۰









کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 4 0 6





کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 8 4 0 6